اسلام از نظر ولتر

فیلسوف و نویسندهٔ فرانسوی

* * *

نگارش

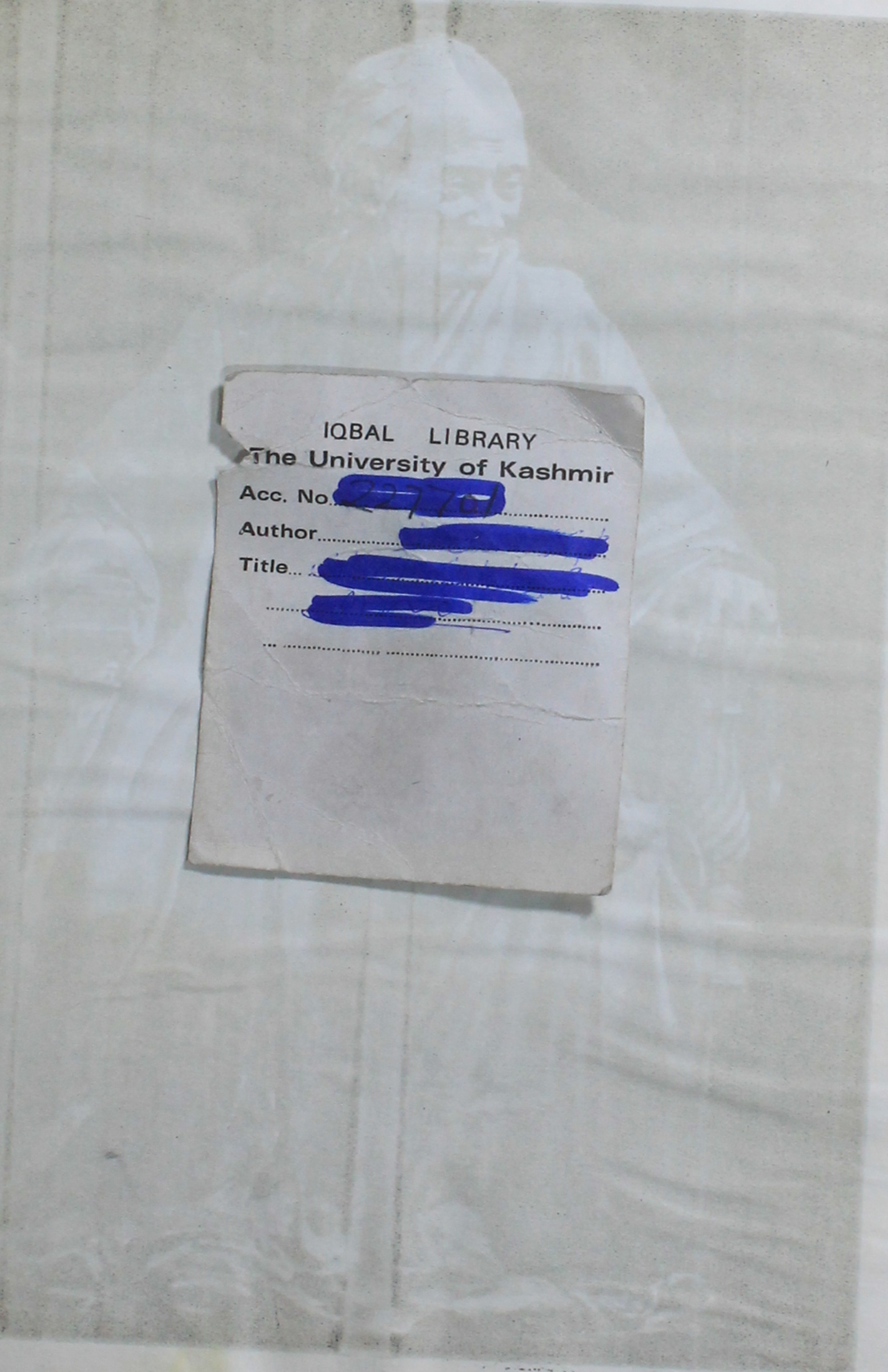
دکتر جواد حدیدی

دانشیار زبان و ادبیات فرانسه

چاپخانهٔ دانشگاه
مشهد
بهمن ۱۳۴۳



ولتر در هشتادسالگی



اسلام از نظر ولتر

فیلسوف و نویسندهٔ فرانسوی

نگارش

دکتر جواد حدیدی

دانشیار زبان و ادبیّات فرانسه

چاپخانه دانشگاه
مشهد
بهمن ۱۳۴۳

از این کتاب ۱۵۰۰ نسخه، روی کاغذ ۷۰ گرمی سوئدی در چاپخانهٔ دانشگاه مشهد
بچاپ رسید.

بنام خدا

زندگی ولتر (۱)

پیشتاز بی‌دینان قرن هجده، بسال ۱۶۹٤، از مادر زاده شد. او را فرانسوا ـ ماری "François - Marie" نام نهادند. کودکی بود رنجور و درد زاد. هرگز گمان نمیرفت که سالیانی دراز زندگی کند و سرانجام، به هنگام مرگ، نامی بزرگ و میراثی فناناپذیر از نوشته های گوناگون برجای گذارد. ولی در کالبد ناتوانش روحی توانا نهفته بود.

این کودک رنجور در سال ۱۷۰۱ مادرش را از دست داد و بسیار زود، در هفت‌سالگی، طعم تنهائی چشید. پدرش فرانسوا اروئه "François Arouet"، مأمور ثبت اسناد، مردی زودرنج وتندخو بود که خاطر پسر را میآزرد و بر او سخت میگرفت. ولی پدر تعمیدی اش، آبه دو شاتونوف "Abbé de Chateauneuf" مردی آزادفکر و روشندل، که از دیرباز با خانوادهٔ اروئه رفت و آمد داشت، به تربیت پسرخواندهٔ خویش همت گماشت؛ تاآنجاکه او را در ساختن ولتر آینده سهمی به سزاست.

فرانسوا ـ ماری، درسال ۱۷۰٤، بمدرسه رفت و نزد ژزوئیتها "Jésuites"، دسته ای‌از روحانیان مسیحی که در سراسر فرانسه مدارس متعددی برپا کرده بودند، مبانی علوم آن روزگار را فراگرفت. معلمانش او را «کودکی هشیار ولی هرزه‌ای بیعار» (۲) میدانستند. هرزگی او

---

۱ ـ در این قسمت فقط به پیشامدهای بزرگ زندگی ولتر اشاره شده، زیرا شرح افکار و عقایدش درمتن کتاب آمده است.

۲ ـ G. Lanson et P. Tuffrau : Histoire de la littérature française، صفحه ۳۹۰

آنچه میان « ...... » نوشته شده یا گفتهٔ دیگران است یا نام کسی، یا عنوان کتابی، و در صورت اول همیشه مأخذ ذکر گردیده است.

بیشتر در عدم رعایت مقررات دینی بود، چه، بی‌احترامی این «کودك هشیار» نسبت به آئین مسیح از نهادش سرچشمه میگرفت. پس، ببار آوردن او کاری بود دشوار. متصدیان مدرسه در این راه بسیار کوشیدند ولی از کوششهای پیوستهٔ خود بری ناچیز گرفتند؛ شاید هم بعکس، زیرا بی‌آنکه خود بدانند ویا بخواهند او را براهی دیگر کشانیدند ــ آنچه موضوع این گفتار است.

باهمهٔ اینها، معلمانش باو مهر میورزیدند، زیرا، چنانکه خود میگفتند، این «هرزهٔ بیعار»، «کودکی هشیار» بود و اشعاری زیبا میسرود. پس هنرش را ستودند و در پیشرفت آن تشویقش نمودند، باشد که از او شاعر و نویسنده ای بزرگ بسازند. و چنین شد.

بسال ۱۷۱۱، جوانکی هفده‌ساله از مدرسهٔ ژزوئیتها بیرون رفت. باریك و رنگ‌پریده بود. میرفت تا در اجتماع بی بند وبار آن روزگار غرقه گردد. کوششهای پدرش برای‌بازگرداندن او سودی نبخشید: فرانسوا ــ ماری اروئه که اینك داعیه‌ی شاعری داشت، از پیشنهادهای پدر و راهنمائیهایش سر باز زد و به ادامهٔ تحصیل تن در نداد.

اشعاری ناروا و عشقهائی نابجا موجب شد که درسال ۱۷۱۶ او را به یکی از روستاهای نزدیك پاریس تبعید کنند. از آنجا بازگشت، گستاخ‌تر از همیشه. دوباره برزیان سازمانهاشعری سرود. ولی این دفعه او را به «باستیل» افکندند. یازده ماه اقامت در زندان او را کمی بخود آورد وهم باو آموخت که برای تأمین بیشتر، پشتیبانی چند از میان بزرگان برگزیند.

چون شیرین‌زبان و خوش‌گفتار بود، بزودی در محافل اشراف راه یافت. ادیپ Oedipe اولین نمایشنامه اش را همگی ستودند. پس، خود را «ولتر» نامید و نام خانوادگی اش را دور انداخت (۱۷۱۸).

به دربار راه یافت. نمایشنامه‌هایش را درآنجا به روی صحنه آوردند. مهرشاهانه، نوازشهای ملکه، و پــذیرائیهای گرم بزرگان امر را بر او مشتبه کرد: خود را قوی تر از قوی‌پنجگان پنداشت و با یکی از آنان در افتاد. گفتند: «این بی‌نام کیست که‌برسرمیز نامداران‌نشسته‌است؟»ــ گفت: «من نام خود را شروع کرده ام، ولی شما نام خود را تمام کرده اید!» (۳). سخنی گزاف! بزرگزاده به نوکرانش فرمان داد که او را بربندند و تا میتوانند چوبکاریش کنند. آنان نیز چنین کردند.

این ماجرا او را بسیار گران آمد. به‌بزرگان دیگر پناه برد واز آنان یاری خواست.ولی ایشان از او روی گردانیدند. شاعر بیچاره که از همه‌جا رانده شده بود، شمشیرزنی آموخت تا نجیب‌زاده را بجنگ تن‌بتن بخواند. این دیگر قابل تحمل نبود. نزدیك به‌یکماه زندان درباستیل

۳ــ Louis Francis : La vie privée de Voltaire ، صفحه ۸۶

و سه‌سال تبعید در انگلستان غائله را پایان داد (۱۷۳۶).

انگلستان از این سرخورده ولتر دیگری ساخت، ولتری چنان بی‌پروا که در بازگشت، «نامه‌های فلسفی»، «اولین بمب خود را علیه سازمانهای پوسیدهٔ آنروز پرتاب کرد» (٤) و همه دستگاهها را بانتقاد گرفت: به مسیحیت و تعصب کاتولیکها تاخت، نابکاری نابکاران راآشکار نمود، بر تباهی و نادانی هموطنان خویش تأسف خورد و به ستمکاری ستمکاران یورش برد.ولی دوباره آژیر خطر بصدا آمد و ولتر گریخت و بگوشه ای دور از پاریس پناهنده شد، چنانکه شرح آن بیامد.

این گوشه‌نشینی، که با گریزهای فراوان دیگر همراه بود، تا سال ۱۷٤٤ دوام یافت. دراین سال درژانسون "D'Argenson" ، یکی از دوستان دوران کودکی ولتر به وزارت رسید و راهرا برای بازگشت او به پاریس و سپس به دربار هموار نمود.

دوباره «روزگاری خوش» (۵) فرا رسیده بود. جشن و سرور و رقص و آواز: ولتر سرایندهٔ نغمه‌ها گردید. درستایش خوبان و خوبرویان قصیده‌ها گفت وغزلها بساخت. او را شاعر وتاریخ‌نویس دربار نامیدند و به فرهنگستانش بار دادند (۱۷٤٦).

ولی تلخکامی نیز زود فرا رسید: شبی بر سر میز قمار، خانم شاتله "Châtelet" دوستدار دیرینش را، به زبان انگلیسی، از بازی با «دغلبازان» برحذر داشت (٦). گمان کرد که‌دیگران انگلیسی نمیدانند، ولی میدانستند. کار تمام شد و ولتر «بی‌نام» راه فرار ازسر گرفت (۱۷٤۷).

قصه «زادیگ» داستان این دربدریها را جاوید ساخت: روزگار باو پشت کرده بود. همه چیز را از او باز ستانید، حتی معشوقه‌اش را که از دیگری آبستن شد و برسر زایمان جان داد (۱۷٤۹).

آنگاه ولتر پیشنهاد دوست دیرین خود، فردریك دوم، پادشاه پروس را پذیرفت و به برلن رفت. امید داشت که درسرزمین بیگانگان آنچه را در میهنش از او گرفته بودند، باز یابد ولی درآنجا نیز آشوبی بپا کرد و خاطر یکی از نزدیکان بارگاه را آزرد. سلطان روزی گفت: «نارنج را میفشارند و پوستش را دور میاندازند» (۷). و ولتر «پوست» شده بود. او را دور انداختند (۱۷۵۳).

آهنگ بازگشت به میهن نمود. به پاریس روی آورد. وضع را آشفته یافت و بیمناك گشت

---

٤ — G.Lanson et P.Tuffrau : ibid.، صفحه ۳۹۱

۵ ـ «روزگاری خوش» نام یکی از قصیده‌های ولتر است

٦ — Louis Francis : ibid، صفحه ١٦٤

۷ — R. Pomeau : La religion de Voltaire، صفحه ۲۷٦

و به ژنو رفت (۱۷۵٤).

گذشتهٔ دردناکش باو آموخته بود که تنها زندگی کند و چشم از جاه و جلال بپوشد. پس توشه ای را که اندوخته بود بکار بست و در مرز سویس و فرانسه قریه ای خرید و در آنجا آرام گرفت (۱۷۵۹).

ولی این آرامش را «آرامشی طوفانی» نام نهاده اند (۸)، زیرا ولتر دیگر آزاد بود و میتوانست آزاد بیندیشد و اندیشه اش را آزاد بیان دارد. و این آزادی طوفانی بپا کرد.

جنگ بزرگ ولتر شروع شده بود، جنگی که تا سال ۱۷۷۸ طول کشید و فقط با مرگش پایان یافت. نخست مسیحیت و سازمانهایش را نشانه گرفت، خدای انسان‌نمای مسیحیان را رسوا نمود، بر پیروان ستمکارش نفرین گفت و آنانرا« درندگان بیابانها »، «ببرهای مقدس‌نما»، و «پلنگهای خرافاتی» نامید.

سپس میدان مبارزه را گسترش داد و به پیروان همهٔ ادیان یورش برد، گوئی راندهٔ درگاه الهی از ژرفای دوزخها بیرون شده و بصورت انسان درآمده بود وهمه‌رااز راه خدابازمیداشت. ولی در ورای این نبردها و ستیزهـا ولتر دیگری نهفته بود: ولتری نوعـدوست و نوعپرور و مسلمان.

۸— Voltaire, l'homme et l'oeuvre : R.Naves، صفحه ٦٢

بخشها*:

بخش اول

ولتر و تاریخ اسلام

(۱۷۰۵ – ۱۷۴۲)

بخش دوم

ولتر در جستجوی حقیقت اسلام

(۱۷۴۲ – ۱۷۶۳)

بخش سوم

ولتر مدافع دین محمد و مخالف دین عیسی

(۱۷۶۳ – ۱۷۷۸)

---

* فهرست مشروح مطالب در پایان کتاب آمده است .

پیشگفتار

نزدیك به دو قرن است که نویسندگان و ناقدان بر سر مردهٔ ولتر کشمکش دارند. گروهی اورا دشمن همهٔ ادیان روی زمین میدانند وگروهی فرستادهٔ خدایش میخوانند . یکی اورا «ابلهی بزرگ که ابلهانه زیست و ابلهانه مرد» مینامد(۱) ودیگری «زشتیهایش را نیز زیبا» مییابد (۲). گاه درهای دوزخ‌را به‌رویش میگشایند(۳) وگاه‌درجوارقرب الهی کاخی رفیع برایش میسازند(٤). مادام دوستال «بی‌دینی پست وسودجوی» اورا نکوهش میکند (٥) و ژزف دومستر «ستایش از او را نشانهٔ تباهی وفساد روح» می‌پندارد(٦) ، و شاعر رمانتیك، وینیی، «مشرب فلسفی و مذهبی سلطان قرن هجده را برای مردم آن‌زمان بسیار زیبا» مییابد(۷).

این داوریهای متناقض حاکی از آنست که برخی از ناقدان به تحول افکار ولتر و جلوه‌های مختلف آثارش توجه نداشته‌اند و اغلب بی‌دینی او را تنها در تألیفات ضد مسیحیش جستجو کرده‌اند واز دیدگاه یك فرد مسیحی به‌سرنوشت او نگریسته‌اند . ولی همهٔ ولتر در آثار ضد مسیحیش نیست وکسیکه بخواهد افکار مذهبی اورا ارزیابی کند، باید بردیگر نوشته‌هایش نیز نظری بیفکند و عقاید او را نسبت به‌سایر ادیان، خصوصاً دین اسلام که درقرن‌هجدهم، بعلت پیشرفت امپراطوری عظیم عثمانی، رقیب‌سرسخت دین‌مسیح شناخته شده‌بود، مورد بررسی قرار دهد. زیرا ولتر ازسال ۱۷۲۸ که اندیشهٔ سفر به‌قسطنطنیه را

---

۱ ـ Bontoux : Louis Veuillot et les mauvais maîtres ، صفحه ۲۰۹ ـ درزیرنویسها نخست نام مؤلف وبعد عنوان کتابها ذکر شده است. ولی جز درموارد استثنائی، محل و تاریخ چاپ آنها فقط در کتابنامه قید گردیده است .

۲ ـ این قضاوتی است که ویکتورهوگو در جشن سدهٔ ولتر بسال ۱۸۷۸ درمورد آثار ضد مذهبی‌اواظهار داشته است (به جلد اول کلیات ولتر، صفحه ۵۹۲ رجوع شود)

۳ ـ Paul Claudel interroge l'Apocalypse ، صفحه ۲۸۹

٤ ـ Par un Genevois : L'Ombre de Voltaire au Curé de Saint — Sulpice صفحه ۲٦۰

٥ ـ Mme. de Staël : De l'Allemagne ، صفحه ٤۰۰

٦ ـ J. de Maistre : Soirées de Saint — Pétersbourg ، جلد اول، صفحه ۲۳۸

۷ ـ A. de Vigny : Le Journal d'un poète ، صفحه ۱۰۳

درسر میپروراند(۸)، تاسال ۱۷۷۶ که آخرین کلمهٔ خودرا دربارهٔ پیامبر اسلام اظهار میدارد، لحظه‌ای ازکوشش برای کشف حقیقت دین‌او غفلت نمی‌ورزد. معذالك هیچکدام از ناقدان ادبیات فرانسه جنبهٔ اسلامی آثار او را ملحوظ نداشته‌اند. لذا نگارنده برآن‌شدکه تحقیقات خودرا بامطالعه وبررسی کلیات آثار او،مذهبی‌وغیرمذهبی، آغازکند(۹) و روابطش‌را بادنیای اسلام مشخص سازد. ولی درنوشته‌های ولتر ضدونقیض بسیار است. چنانکه محمدِ (ص) «فناتیسم» با محمدِ (ص) «تاریخ جهانی» هیچگونه قرابتی ندارد(۱۰). و همین امر موجب شده است‌که عده‌ای از ناقدان پیامبر اسلام را جزو کسانیکه «ولتر را بخشم میآورند»(۱۱) ویا « نفرت اورا برمیانگیزند »(۱۲)، بشمار آورند. و حال آنکه محمد (ص) همیشه خشم ولتررا برنیانگیخت و ولتر نیز همیشه از محمد (ص) بیزار نبود، بلکه سالها به‌دفاع ازآئین او همت گماشت.

پس، آثار ولتر برحسب قدمت تاریخی آنها مورد مداقه قرار گرفت. البته این‌روش بی‌اشکال نیست وگاهی به تکرار پاره‌ای از مطالب میانجامد.ولی چون درك تحول افکار ولتر ورسم منحنی صحیح آن لازم مینمود، از اتخاذ روشهای دیگر خودداری شد وتاریخچهٔ پیدایش وتکوین عقاید اسلامی او بشرح زیر دنبال گردید:

در اوائل قرن هجدهم اروپائیان نسبت به‌دین اسلام چه میاندیشیدند؟ درچه‌تاریخی ولتربادنیای اسلام آشناشد؟ مأخذ و منشأ افکارش چه بود؟ تا چه اندازه اطلاعاتش دربارهٔ آئین مسلمانان صحیح بود؟ چه انگیزه‌ای نخست اورا به‌نکوهش وسپس به‌ستایش از پیروان محمد وادار نمود ....؟

سعی شده است‌که این مجموعه جوابگوی سئوالهای فوق باشد.

---

۸ ـ درسال ۱۷۲۸، هنگامیکه ولتر بعنوان تبعیدی در انگلستان بسرمیبرد، با دوستان‌انگلیسی‌خوداختلافی پیدا کرد ودرحضورجمعی اظهار داشت‌که چون ازپیروان مسیح بیزار شده‌است، قصد دارد به مسلمانان پناهنده شود. لرد پیتربارو: " Peterboroug " در این‌باره چنین مینویسد:

« ملت و دولت انگلستان، درحال حاضر، مورد خشم و غضب آقـای ولتر هستند، »

« زیرا میخواهد کشور ما را ترك کند و برای فراگرفتن دستورهای واقعی عیسی، »

« چنانکه خود میگوید، به قسطنطنیه برود!»:

دراین‌مورد به‌جلد دوم ازمکاتبات ولتر: "Voltaire's Correspondence" چاپ ژنو، ۱۹۵۹ ـ ۱۹۵۳، حاوی مکاتبات سالهای ۱۷۰۴ تا ۱۷۶۳، در ۵۱ مجلد رجوع شود (برای بررسی نامه‌های ولتـر، مجموعهٔ فوق که باهتمام‌آقای بستر من " Besterman "، مدیر موزهٔ ولتر در ژنو،به‌طبع رسیده، انتخاب‌شده‌است).

۹ ـ بدین منظور کلیات ولتر، چاپ لوئی‌مولان: "Louis Moland"، پاریس، ۱۸۸۵ ـ ۱۸۷۷، در ۵۲ جلد، انتخاب شد. کلیهٔ شاهدها نیز از این چاپ اخذ گردیده است.

۱۰ ـ در جزوهٔ اول پیامبر اسلام هجو ودر چاپ آخر کتاب دوم مدح گردیده است. درفصول آینده، از این دوکتاب بطور مشروح گفتگو خواهد شد.

۱۱ R. Naves : Voltaire, l'homme et l'oeuvre، صفحه ۲۱

۱۲ ـ R. Pomeau : Voltaire par lui-même، صفحه ۶۷

بخش اول

ولتر و تاریخ اسلام

(۱۷۴۲ - ۱۷۰۵)

فصل اول

اسلام ازنظر اروپائیان در آغاز قرن هجدهم

در آغاز «عصر روشنیها»[۱] نویسندگانی که در بارهٔ دین اسلام تألیفاتی داشتند در دو جبههٔ مخالف صف آرائی کرده بودند. گروهی به‌پیروی از راویان متعصب مسیحی که هدف اصلی آنان ازپا درآوردن هماورد بود، به‌افسانه سرائی نیاکان خویش ادامه میدادند و فرزندان مسیح را از التفات به‌آئین محمد برحذر میداشتند. وگروهی دیگر که بر اغراض جامعهٔ روحانیان خوب آگاه بودند، بنوشته‌های آنان اعتماد نمیکردند وخود درپی فراگرفتن زبان عربی برمیآمدند تا از راه متون اصلی بخصوص قرآن حقیقت اسلام را دریابند.

نویسندگان دستهٔ اول بهتانهائی بس بزرگ برمحمد مینهادند وداستانهائی بس‌ناروا باونسبت میدادند. برخی ازآنان‌اورا «کاردینالی»[۲] میدانستند که ازدین‌اجداد خود، مسیحیت، دست‌کشیده وفرقه‌ای جدید برسایر فرق مسیحی افزوده است. برخی دیگراورا «دجال آخرالزمان»[۳] معرفی میکردند که دستخوش صرع وامراض روحی وهمچنین وسوسه‌های شیطانی قرار گرفته و مردم نادان‌را به‌دینی ساختگی مؤمن گردانیده است وبرای فریفتن آنان دانه‌ای چند درگوش خود میگذاشته تاکبوتری آموخته بسوی اوپرواز کند ودانه‌ها را ازسوراخ گوش او بیرون کشد و بدینگونه حاضران درجمع بپندارند که جبرائیل بصورت کبوتر براو وحی آورده است[٤].

---

۱ ــ درتاریخ ادبیات فرانسه، قرن هجدهم‌را «عصر روشنیها» مینامند وعلت آن گسترش علوم وادبیات در این قرن است.

۲ ــ مقام کاردینالی عالی‌ترین مقام بعداز پاپ است. کاردینالها در زمان حیات پاپ مشاوران او هستند و پس‌از مرگش، پاپ‌جدید را ازمیان خود انتخاب میکنند. این روایت را که حضرت رسول اکرم کاردینالی بوده، پیربل: " Pierre Bayle "، یکی از متفکرین اواخر قرن هفده واز بنیانگزاران فلسفهٔ انتقادی قرن هجده، در فرهنگ تاریخی و فلسفی " Dictionnaire historique et philosophique "، از قول راویان مسیحی نقل کرده است (به‌جلد دوم فرهنگ تاریخی وفلسفی، صفحه ۸۹۶ رجوع شود).

۳ ــ همان کتاب، صفحه ۸۸۷ ــ «دجال» برای ترجمهٔ " Antéchrist " انتخاب شده است وآن در اصطلاح مسیحیان نام کسی‌است که قبل ازبازگشت عیسی بروی زمین، درمیان مردم ظهور میکند وپیروان‌مسیح را گمراه مینماید ودینی مخالف دین او میسازد.

٤ ــ Grotius : La Vérité de la religion chrétienne، جلد دوم، صفحه ۲۱۲.

این افسانه سازان مسلمانان را ستاره‌پرست میخواندند وازبس برزبان آنان دروغپردازی کرده بودند، درمیان مسیحیان معمول شده بودکه هرداستان غیرمعقول وجنون‌آمیزی را بآئین محمد تشبیه مینمودند[۵].

مأخذ اولیهٔ این افسانه‌ها آثار وتألیفات متعصبین مسیحی قرون وسطی بود. بخصوص‌درقرن پانزدهم میلادی شخصی بنام «ژان، آندره، مور»، تحت‌عنوان «رد بردین محمد» کتابی نوشت[۶] که الهام بخش تمام کتابهای ضداسلامی گردید. مؤلفین دیگر از اوپیروی کردند وچون زبان عربی نمیدانستند وبه منابع اسلامی دسترسی نداشتند، فقط به استنساخ ازکتاب او قناعت ورزیدند.

ولی جهل وتعصب ویژهٔ کشیشان نبود. پی‌دوم[۷] در نامه‌ای که به‌سلطان محمد دوم، خلیفهٔ عثمانی، نوشته است، دربارهٔ خدای اسلام چنین میگوید:

« در موضوع الوهیت موارد اختلاف زیادی بین مسیحیان و مسلمانان وجود »
« دارد، بطوریکه مسیحیان هرگز نمیتوانند با مسلمانان توافق نظر داشته »
« باشند، شما مثلا معتقد هستید که خدا جسمانی است و حال آنکه ما خدارا »
« روحانی میدانیم »[۸].

چنانکه ملاحظه میشود رهبر جامعهٔ مسیحیت وقت، بدون اینکه خودرا مطلقا دستخوش افسانه‌ها سازد ودر حالیکه سعی‌دارد موارد اختلاف را در اصول عقاید و الهیات جستجو کند، خود مرتکب بزرگترین اشتباهات میگردد، زیرا درواقع خدای اسلام روحانی‌ترین خدایان‌است!

ولی این روایات و اشتباهات مدت زیادی مقبول همه قرار نگرفت ودرنیمهٔ دوم‌قرن هفدهم کشیشان خود به‌مسخرگی آنها پی‌بردند وبرآن شدند که راجع به‌اسلام اطلاعات دقیق‌تری بدست آورند وآنچه‌را که موجب گسترش روزافزون دین محمد شده بود جستجو نمایند. بدنبال پیدایش این‌نهضت‌درقرن‌هفدهم، تحصیل‌زبان‌عربی وتدریس‌آن درمدارس روحانی معمول گردید[۹].

۵ــ Reland : la Religion des Mahométans ، صفحه ۷۳ از مقدمه کتاب.

۶ــ J. A. Maure : La Réfutation de la religion mahométane

۷ــ پی دوم از ۱۴۵۸ تا ۱۴۶۴ بعنوان پاپ رهبری مسیحیان جهانرا برعهده داشت وهمزمان سلطان‌محمد فاتح خلیفه عثمانی بودکه درسال ۱۴۵۳ قسطنطنیه را ازچنگ مسیحیان درآورد وپایتخت خود قرار داد.

۸ ــ این نامه‌را محقق انگلیسی ریلند درکتاب «آئین پیروان محمد»، جلد دوم، صفحه ۸۶ بتمامی نقل کرده است ــ درصفحات بعد، ازاین‌کتاب بحث خواهد شد.

۹ ــ درسال ۱۳۱۲ شورای دینی مسیحیان در وین تشکیل جلسه داد و تصویب کرد که زبان عربی در دانشگاههای مذهبی تدریس شود. ولی دیری نپائید که تحصیل وتدریس آن تعطیل گردید تاآنکه در نیمه دوم قرن هفده دوباره معمول شد.

درسال ۱۶٤۱ اولین ترجمهٔ فرانسهٔ قرآن بوسیله دوریــه انتشار یافت [۱۰]. چاپ این کتاب‌درسالهای ۱۶۷۱ ، ۱۶۸۵ ، ۱۷۱۹ ، ۱۷۲۳ و ۱۷۳٤ تجدید شد. مخالفین سلاحهای دیگری بکار بردند و کوشیدندکه ازیاوه‌گوئی بپرهیزند. پریدو [۱۱] و ماراکسی [۱۲] چهرهٔ جدیدی از پیامبر اسلام تصویر نمودند و گسترش دین او را به روش نوینی توجیه کردند.

در آثار اینان، محمد دیگر آن بیمار مبتلی بصرع وگولخوردهٔ شیطان نمیباشد. مردی است که خداوند او را فرستاده تا بوسیلهٔ او مسیحیان منحرف را متنبه گرداند. قرآن، کتاب او نیز مجموعه‌ای ازدستورهای شخصی اوست‌که چندان با عقل وفهم بشری متباین نیست :

« من یقین دارم که اگر قرآن و انجیل را به یك فرد غیر متدین ارائه‌دهند»
« او حتماً اولی را برخواهد گزید، زیرا کتاب محمد درظاهر افکاری را »
«تعلیم میدهد که باندازهٔ کافی بر مبانی عقلی منطبق است» [۱۳]

از سوی دیگر، مسافران وسیاحانی‌که ازکشورهای اسلامی، خصوصاً ایران و ترکیه، بوطن خود بازمیگشتند، نمیتوانستند ازوصف آنچه دیده بودند خودداری کنند، زیرا دیده‌هایشان با شنیده‌های پیشین بسیار مغایرت داشت. پس در سفرنامه‌های خود، برخلاف متعصبین مسیحی ، از مسلمانان ستایش فراوان کردند و آنانرا پاکتر و متمدن‌تر از اروپائیان معرفی نمودند. تورنفور، در «مسافرتی بمشرق زمین»، از مسلمانان و تمدنشان چنین میگوید:

« درترکیه هرگزگدا و ولگرد وجودندارد. زیرا مردم بینوایان‌رادرمییابند.»
« ثروتمندان بزندانها رفته کسانیرا که بعلت نپرداختن قرضهایشان زندانی »
« شده اند آزاد میکنند و یا به منزلها میروند و بیماران را مورد مساعدت »
« قرار میدهند و برای معالجهٔ آنان کوشش مینمایند. چه‌بسا خانواده‌هائی »
«که درائر آتش‌سوزیها، یاعوامل دیگر، ازهستی‌ساقطمیشوند ولی‌توانگران»
« فوراً بکمك آنان میشتابند و در ساختن یك زندگی نوین باآنان همکاری »
« میکنند» [۱٤]

---

۱۰ ــ آندره دوریه : " A. Du Ryer " کنسول فرانسه در مصر بود و برزبانهای عربی و ترکی تسلط کامل داشت .

۱۱ ــ Prideaux : La Vie de Mahomet

۱۲ ــ Maracci : La Réfutation de l'Alcoran

۱۳ ــ « رد بر قرآن »، صفحه ۷۸ .

۱٤ ــ Tournefort : Relation d'un voyage au Levant ، نامهٔ چهارم از جلددوم، صفحه ٤۶

سپس تورنفور به‌شرح زندگی پیامبر اسلام میپردازد، واز «نبوغ فوق بشری او» بشگفت میآید:

« محمد طبعی سلیم داشت و مردی خردمند بود. من نمیخواهم اورا بستایم »
« ولی ازسوی دیگر نمیتوانم او را نابغه‌ای فوق بشری تصور ننمایم » ۱۵

گزارش جهانگردان بدینگونه داوریهای گذشتگان رادربارهٔ محمد وپیروانش نقض میکرد. مسلمانانی که تا آنموقع مورد نفرت همگان بودند، نمونه‌هائی از فضل وکمال وتقوی وجوانمردی جلوه می‌نمودند وگروه سیاحان اروپائی که‌دراثر تماس مستقیم با آنان بپوچی افسانه‌ها پی‌میبردند برآن میشدند که «بی‌دینان» سابق را بهم‌عصران خویش معرفی نمایند و حتی گاهی از آنـان تمجید فراوان کنند.

بدنبال جهانگردان، دانشمندان و روشنفکران درصدد برآمدند کـه بیش از پیش دربارهٔ اسلام تحقیق و تتبع نمایند، قرآن را بخوانند و بمنابع اسلامی دست یازند. ولی آنان نیز ازکشف حقیقت و عدم انطباق آن با داستانسرائیها سخت برآشفتند و برای روشن‌کردن اذهان کمر همت بستند.

یکی از آنان پیربل بود که پس از شرح روایات ضداسلامی مسیحیان چنین میگوید:

« من وقت خود را برای تکذیب داستانهای کودکانه تلف نمیکنم ولی بسیار »
« هستند مردان دانشمند و بصیری که سرایندگان این افسانه‌ها رایاوه‌گویانی»
« بیش نمیدانند» ۱۶

سه‌سال بعدازچاپ وانتشارفرهنگ فلسفی وتاریخی «بل»، محقق دیگری‌بنام «ریلند» کتاب «آئین پیروان محمد» را بزبان لاتینی منتشر نمود. این کتاب ابتدا به آلمانی، سپس به هلندی، بعد به انگلیسی و سرانجام در سال ۱۷۲۱ بزبان فرانسه ترجمه شد. مؤلف آن از اهالی انگلستان بود و زبانهای عربی و لاتینی را نیز میدانست.

ولی از آنچه در تألیفات روحانیان مسیحی راجع به‌مسلمانان میخواند، سخت بشگفت میآید:

« من و برادرم از خواندن موهوماتی کـه مسیحیان به محمد نسبت میدهند »
« متعجب میشدیم ونمیتوانستیم باور کنیم که عدهٔ بیشماری از مردم روی »
« زمین بآنها ایمان آورده باشند » ۱۷

لذا دوبرادر، برای کشف حقیقت اسلام به جستجو میپردازند و به متون اصلی‌رجوع‌مینمایند وپس‌ازکوشش بسیار درمی‌یابند که «مسلمانان در هیچ‌چیز کمتر از دیگران نمیباشند و بالعکس

---

۱۵ ـ ایضاً.
۱۶ ـ فرهنگ فلسفی و تاریخی: جلد دوم، صفحه ۱۰۲
۱۷ ـ «آئین پیروان محمد»، صفحه ۵

دارای چنان نبوغی هستند که کمتر ملتی بپایهٔ آنان میرسد»[۱۸]، و فقط دشمنان آنان بوده اند که دینشان را پست‌ترین ادیان معرفی کرده اند، تاآنجاکه هرگز دینی باین اندازه «ستم‌ندیده‌است»:

« بی‌گمان اگر در روی زمین تنها یك دین وجود داشته باشد که دشمنانش »
«آنرا به‌زشت‌ترین شکلی تعبیرنموده ومورد نفرت دیگران قرارداده باشند،»
«بطوریکه یك انسان خردمند حتی از رد نوشتن برافسانه‌هائی‌که به‌آن‌نسبت»
«داده اند نیز ننگ داشته باشد، آن دین، دین اسلام است»[۱۹].

مترجم فرانسوی کتاب، بعد از تکذیب آنچه مسیحیان متعصب دربارهٔ اسلام نوشته‌اند، بخوانندگان خویش چنین توصیه مینماید:

« ما بیهوده سعی کرده‌ایم مسلمانان را رسوا کنیم، آنان فضائلی دارند که ما »
«باید برآنها رشك بریم »[۲۰]

* * *

ولی این افکار در آغاز قرن هجدهم همه‌گیر نشده‌بود. ردنویسان بر روایات دیرین اغلب محققینی بودند که تعدادشان انگشت‌شمار بود. جامعهٔ مسیحیت هنوز برعقایدقدیمی پایدارمینمود. حتی ژزوئیتها[۲۱] که‌دین ودنیا را باهم آشتی میدادند از میراث گذشتگان خود دست نمیکشیدند. تدریس تاریخ در مدارس آنان اجباری نبود و تدریس ادیان غیرمسیحی نوعی بدعت بشمارمیآمد. باوجوداین، بسال ۱۷۰۲، بوفی‌یه[۲۲]، که مردی کوشا بود، درس تاریخ عمومی را برای اولین‌بار دربرنامهٔ تحصیلی مدرسه لوئی لوگران[۲۳] گنجانید. وتدریس آنرا درمدارس فرانسه پی ریزی

---

۱۸ ــ ایضاً، صفحه ۶

۱۹ ــ ایضاً، صفحه ۱۲۳

۲۰ ــ ایضاً، صفحه ۶۰

۲۱ ــ ژزوئیتها آن‌دسته از روحانیان مسیحی هستند که انسانرا در انجام خیر و شر مختار میدانند. ژزوئیتها را کازوئیست "Casuistes" نیز مینامند زیرا آنان وضع و کیفیت گناه و حالات روانی و ذهنی عاصی را بهنگام ارتکاب گناه درنظر میگیرند و حتی‌المقدور خطای او را توجیه مینمایند.

۲۲ ــ بوفی‌یه "Le Père Buffier" از سال ۱۷۰۱ تا ۱۷۳۲ مدت سی‌ویکسال در مدرسه لوئی لوگران بعنوان مدیر داخلی قسمت شبانه‌روزی و معلم تاریخ وفلسفه خدمت میکرد. ولتر نیز به‌قسمت شبانه‌روزی سپرده شده بود و با بوفی‌یه تماس دائم داشت و بعلت هوش و استعداد سرشارش مورد توجه خاص او بود.

۲۳ ــ مدرسه عالی لوئی‌لوگران "Louis-le-Grand" درسال ۱۵٦۱ بوسیله ژزوئیتها در پاریس تأسیس شد ولی تا سال ۱٦٤۱ بنام مدرسه کلرمون "Clermont" نامیده میشد. تااینکه در تاریخ مذکور برای بزرگداشت لوئی چهاردهم نام لوئی کبیر (لوئی‌لوگران) را برآن گذاشتند.

ولتر درسال ۱۷۰٤، پس از اینکه تحصیلات مقدماتی را بپایان رسانید در مدرسهٔ ژزوئیتها ثبت نام کرد و تا پایان سال تحصیلی ۱۷۱۱ مدت ۷ سال بعنوان دانشجوی شبانه‌روزی در آنجا بتحصیل اشتغال داشت ــ امروزه در محل مدرسهٔ لوئی‌لوگران دبیرستانی دائر است که بوسیله وزارت فرهنگ فرانسه (نه‌ژزوئیتها) اداره‌میشود.

کرد وبآن سازمان‌داد. کتابی‌نیز تحت عنوان «مبانی تاریخ وجغرافی برای‌دانشجویان شبانه‌روزی مدرسهٔ لوئی لوگران» برشتهٔ نگارش درآورد که درهمان سال ۱۷۰۲ منتشر شد.

سه‌سال بعد یعنی چندماه پس از ورود ولتر بمدرسهٔ ژزوئیتها، بوفی‌یه کتاب دیگری برای دانشجویان خود نوشت ودرآن سنوات و وقایع مهم تاریخی را بصورت شعرهای ساده درآورد تا فراگرفتن آنها آسانتر باشد.

بوفی‌یه، در کتاب اخیر، تاریخ عمومی را به چهار دوره، بشرح زیر، تقسیم کرده است :

۱ ــ تاریخ ملل قبل از مسیح

۲ ــ تاریخ ملل بعد از مسیح

۳ ــ تاریخ مسیحیت

٤ ــ تاریخ فرانسه

هر کدام از این چهار بخش به کلاسی معین اختصاص داشت و بوفی‌یه که در همهٔ کلاسها تدریس تاریخ را خود بعهده گرفته بود از استادان زبانهای لاتینی و یونانی درخواست کرده‌بود که متون ترجمه را از کتابهای تاریخ استخراج کنند تا بدینوسیله دانشجویان درعین فراگرفتن زبان اطلاعات تاریخی نیز بدست آورند[۲٤]

درس تاریخ ملل قبل و بعد از مسیح بدوکلاس آخر اختصاص داشت ولی در قسمت دوم یعنی تاریخ ملل بعد از مسیح که فقط درسال آخر دورهٔ تحصیلی تدریس میشد، مؤلف چنان دستخوش تعصبات دینی خود قرار گرفته است که تمام حقایق اسلام را تحریف میکند ودر شرح آنها از هیچگونه افترا نمی‌پرهیزد و بدون توجه بآنچه جهانگردان و محققان غیر روحانی راجع به رسول اکرم نوشته بودند، یاوه‌های نیاکان خویش‌را باز میگوید:

« محمد یکی از رؤسای قبایل عرب بود که دینی بسیار زشت و نابخردانه »

« جعل کرد» .[۲۵]

پس از بحث کوتاهی در بارهٔ زندگی پیامبر اسلام، بوفی‌یه به توصیف فتوحات اووپیشرفت مسلمانان در دنیا میپردازد. ولی اینجا نیز واقعیات را انکار میکند: تاریخ خلفا را بسیار مختصر مینویسد و فتوحات آنانرا مسکوت میگذارد، درصورتیکه جنگهای صلیبی و پیروزیهای مسیحیان

---

۲٤ ــ برای اطلاع بیشتر به جلد چهارم از کتاب : Rochemonteix : Un collège de Jésuites au XVII e et au XVIII e siècle. رجوع شود.

۲۵ ــ Pratique de la mémoire artificielle ، جلد دوم، صفحه ۸۲

را بزرگتر ازآنچه بوده جلوه‌گر میسازد .

بالاخره بوفی‌یه فصلی را هم به‌فرقه‌های اسلامی اختصاص میدهد وشیعیان‌را طرفداران علی واهل تسنن‌را طرفداران محمد معرفی میکند واین خود نشانهٔ آنست‌که مؤلف «مبانی تاریخ و جغرافی ....» مطالعات شخصی راجع بدین اسلام نداشته ونوشته‌هایش استنساخی از کتب متقدمین بیش نبوده است .

حقایق تاریخ اسلام بدینسان درمدارس عالی فرانسه قربانی اغراض متعصبین میشد. معلمین سعی داشتند کینهٔ ادیان غیر مسیحی، بخصوص اسلام‌را که سدراه پیشرفت مسیحیت آنزمان بود ، در نهاد شاگردان خودکه پس‌از فراغت ازتحصیل بیشتر جامهٔ روحانیت به‌تن میکردند ویا در دستگاههای قضائی برمسند قضاوت می‌نشستند، برانگیزند. غافل ازاینکه تعلیمات مغرضانه اغلب نتیجهٔ معکوس می‌بخشد. زیرا بالاخره روزی تعلیم‌یافتگان هشیار میشوند و آنوقت عکس‌العمل طبیعی آنان این‌خواهد بودکه همهٔ سلاحهای خودرا علیه غرض‌ورزان سابق بکار برند. چنانکه درمورد مدرسهٔ لوئی لوگران همین اتفاق افتاد. ازمیان فارغ‌التحصیلان این مدرسه عدهٔ بسیار کمی بآموخته‌های خود معتقد ماندند. بقیه‌که بعدها درسراسر فرانسه پستهای حساسی را اشغال کردند درطول قرن هجدهم لحظه‌ای از رسوا کردن دروغگویان غافل ننشستند .

* * *

فصل دوم

پیدایش افکار ولتر

رهبر این مرتدان مسیحیت ولتر بود. او درسهای بوفی‌یه‌را سالیانی دراز فرا گرفت و به سخنانش گوش داد ولی ازهمان زمان تحصیل رفته رفته آشوبگر آینده در نهادش بوجود میآمد. معلمینش نیز از روح پر عصیان او آگاه بودند ومیکوشیدند که بهر قیمت شده اورا برای خویش نگهدارند تا استعداد ونبوغ خودرا درراه ترویج عقاید آنان بکار برد. ولی نتوانستند و سرانجام بسال ۱۷۱۱ بایکدنیا تأسف شاگرد بلند پرواز خودرا ازدست دادند. ولتر در این سال مدرسه را ترك گفت وهمهٔ معلمین آنرا نگران آیندهٔ خویش گردانید.

هنوز از پایان تحصیلاتش چندماهی بیش نگذشته بودکه با اجتماع بی‌بندوبار آنزمان آشنا شد وبه محفل ادبی «معبد»[۱] راه یافت. کسانیکه دراین محفل ادبی شرکت داشتند از لحاظ افکار و عقاید دینی اغلب مورد سوء ظن سازمانهای مذهبی و دولتی بودند. اینان از تمام دیانت مسیح فقط اعتقاد بخدارا نگهداشته بودند. آنهم‌اعتقاد بخدائی یگانه‌که چندان باخدای مسیحیان آنزمان قرابت نداشت. لذا این مردم تمام ادیان‌را بیك چشم مینگریستند.

ولتر سالیانی چند به «معبد» رفت‌وآمد کرد. ولی شواهدی متعدد حاکی است‌که درهمین ایام با کنت دوبولن‌ویلی‌یه[۲]، رهبر یك جمعیت سری، نیز آشنا بوده‌است و به‌محفل او هم راه داشته است:

۱ـ «معبد: Temple» ـ درآن زمان کسانیراکه دراین نوع محافل رفت وآمد میکردند آزادفکران: "Libertins" مینامیدند. اینان دودسته بودند: عده‌ای اهل تحقیق بشمار میآمدند وبرای تبادل نظر در امور جاری ومسائل مذهبی وسیاسی گرد هم جمع میشدند واحیاناً نتیجه این تبادلات را بصورت کتاب، و از روی احتیاط بدون ذکر نام مؤلف، منتشر میکردند. دستهٔ دیگر این محافل راکه اغلب به‌همت خانمهای معروف ومتشخص تشکیل و اداره میشد وسیلهٔ سرگرمی وتفریح قرار میدادند واز آزاد فکری دستهٔ اول فقط بی بندو باری آنرا حفظ میکردند، تاجائیکه کلمهٔ لیبرتن دراثر افراط کاریهای این‌دسته مفهوم اولیهٔ خودرا از دست داد ومعنای عیاش وخوشگذران بخود گرفت. امروزه نیز درهمین معنی بکار میرود.

۲ـ Le Comte Henri de Boulainvilliers مورخ وفیلسوف فرانسوی ازسال ۱۶۵۸ تا سال ۱۷۲۲ میزیست. آثار تاریخی اوکه پس‌از مرگش انتشار یافت، روش تحقیق علمی را در تاریخ به ولتر آموخت. بولن ویلی‌یه درهیأت ونجوم نیز اطلاعات وسیعی داشت.

۱ – درسال ۱۷۲۱ کسوفی کامل درپاریس رخ میدهد. ولتر نامه‌ای به‌دوست خود فن‌تنل[۳] مینویسد واز او نظر بولن ویلی یه را دراین‌باره جویا میشود.

۲ – بسال ۱۷۵۶ ولتر درنامه‌ای دیگر اظهار میدارد که بولن ویلی‌یه سالها قبل مرگ اورا در سن سی‌سالگی پیش‌بینی کرده بوده‌است. آنگاه بالحنی هزل آمیز چنین میافزاید:

« اینك بیش از سی‌سال است که من هرروز بولن‌ویلی یه‌را گول میزنم و »
« نمی‌میرم »[٤].

۳ – درسال ۱۷٦۷ ولتر جزوه‌ای تحت عنوان «شامی درمنزل بولن ویلی یه»[٥] منتشر میکند که خاطرهٔ شب نشینی‌های محفل انس «آزاد فکران» را احیاء مینماید، زیرا کسانیکه در این جزوه ازآنان یادشده است‌همان اشخاصی هستندکه درمجمع سری بولن‌ویلی‌یه شرکت‌میکرده‌اند. از سوی دیگر افکار ولتر در این جزوه به‌افکار بولن‌ویلی‌یه‌در کتاب «زندگی محمد» که پس‌از مرگش بچاپ رسید، بسیار نزدیك است.

بولن‌ویلی‌یه درکتاب خود چنان درمدح پیامبر اسلام‌کوشیده بودکه عده‌ای ازمعاصرینش اورا مسلمان پنداشته بودند ولی در واقع چنین نبود ونویسندهٔ این کتاب هم مانند بل و ریلند که شرح افکارشان گذشت فقط علیه راویان متعصب مسیحی قیام کرده بود، لذا علیرغم گفتهٔ آنان که پیامبر اسلام رامردی مصروع میدانستند اظهار میدارد:

« محمد قانونگزاری خردمند وبزرگ بود که دینی تهذیب یافته برای »
« جهانیان آورد. او نمایندهٔ زندهٔ عنایات پروردگار بود. خدائی که برهمه »
« چیزآگاه است‌اورا فرستاد تامسیحیانیراکه‌گمراه شده بودند متنبه گرداند، »
« بتهارا خردکند، ایرانیان خورشیدپرست‌را مطیع‌سازد وآئین خداشناسی‌را »
« از دیوارهای چین تا سواحل اسپانیا بگستراند »[٦].

« محمد صفاتی عالی داشت والطاف خداوندی فصاحتی فوق انسانی باو عطا »
« کرده بود، چنانکه میتوانست نادانترین مردم زمان خود و خردمندترین »
« آنانرا متقاعد سازد وبدین اسلام معتقد گرداند »[۷].

۳ – B. Fontenelle یکی از «آزاد فکران» نیمه اول قرن هجده بود.

٤ – کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ٤٤۸.

٥ – Le Dîner du comte de Boulainvilliers - در فصول دیگر کتاب ازاین جزوه فلسفی گفتگو خواهد شد.

٦ – La Vie de Mahomet ، صفحه ۱۷۷.

۷ – ایضاً، صفحه ۱٦٤.

بولن ویلی‌یه در بخش دوم کتاب خود بتوصیف مبانی دینی مسلمانان میپردازد و در اینجا نیز داد سخن میدهد :

« آئین محمد چنان خردمندانه است که برای تبلیغ آن هیچ نیازی به جبر »
« و قهر نیست. کافی است که اصول آنرا بمردم بفهمانند تا همه بـه آن »
« بگرایند.»[۸]

و باز :

« اصول دین محمد چنان با عقل انسانی سازگار است که در مدتی کمتر از »
« پنجاه‌سال اسلام در قلب نیمی از مردم روی زمین جایگرفت.»[۹]

آنگاه مؤلف کتاب برای اینکه او را تکفیر نکنند چنین ادامه میدهد :

« آنچه محمد گفته همه صحـیح است و جـز دین مبین مسـیح دینی در »
« دنیا وجود ندارد کـه تا این اندازه خردمندانه باشـد و تا این حـد »
« نیکوکاران را به‌نیکی تشـویق کند و تبهـکاران را از خشم خداوند »
« بر حذر دارد. »[۱۰]

ولی با مختصر تأملی در کتاب دیگر بولن‌ویلی‌یه: «شبهه ای در دین»[۱۱]، آشکار میشود که مؤلف وقعی چندان بر این «دین مبین مسیح» نمیگذاشته و فقط آنرا سپر بلا میکرده است.

پس از شرح اصول دین اسلام نویسندهٔ «زندگی محمد» فروع آنرا برمیشمارد و آنها را نیز یکی پس از دیگری مورد تأیید قرار میدهد و حتی تعدد زوجات را برای تکثیر نسل نوع‌بشر و برای ازدیاد افراد ملتها لازم میداند[۱۲].

ولتر تا وقتیکه خود در جستجوی حقیقت اسلام برنیامده است عقاید بولن‌ویلی‌یـه را رد میکند ولی بتدریج که بر دامنهٔ مطالعاتش افزوده میشود، افکارش نیز تحول می‌پذیرد تاآنجاکه روزی نظریات این مسلمان مسیحی‌نما را از آنِ خود میداند و بدون ذکر مأخذ آنها را وسیلهٔ تبلیغ علیه مسیحیت میگرداند.

---

۸ ــ ایضاً، صفحه ۱۴۳

۹ ــ ایضاً، صفحه ۱۴۴

۱۰ ــ ایضاً صفحه ۲۶۸

۱۱ ــ Doutes sur la religion ، در این کتاب نویسنده نسبت بتاریخ دین مسیح شبهاتی چند وارد میآورد.

۱۲ ــ «زندگی محمد» ، صفحه ۱۶۸

شاهد دیگری از کاوشهای ولتر در آغاز جوانی و از ذوق سرشاری که برای فرا گرفتن تاریخ ادیان در این دوره داشته است، نامه‌ایست که درسال ۱۷۲٤ بدوست خودتی‌ری‌یو Thiriot مینویسد. در این سال ولتر به‌روئن " Rouen " نزدخانم‌برنی‌یر " Bernières " که یکی‌ازشاهزاده خانمهای فرانسه بود و کتابخانه‌ای بزرگ در اختیار داشت میرود و باتفاق دوستش درکتابخانهٔاو بمطالعه میپردازد. از ماهیت مطالعاتیکه ایندو در مدت اقامت خود نزد خانم برنی‌یر انجام دادند همین اندازه میدانم که پس از بازگشت از روئن تی‌ری‌یو تصمیم میگیرد کتابی در بارهٔ زندگی پیامبر اسلام بنویسد. ولتر نیز او را بدین کار تشویق مینماید و «سود فراوانی در این دنیا» و «بهشت محمد را در آن دنیا» برایش آرزو میکند [۱۳].

روح کنجکاو ولتر او را برآن میدارد که بمطالعه نیز قناعت نورزد و بکوشد تا مسلمانانرا از نزدیك به‌بیند و با آنان در بارهٔ دینشان گفتگو نماید. خوشبختانه پیشامدهای زمان هم او را بدین راه سوق میدهند وحتی بخت برگشته اش به‌یاریش می‌شتابد: درسال ۱۷۲٦، پس‌ازگذراندن مدتی در زندان باستیل، به انگلستان «سرزمین فرقه‌ها» [۱٤] تبعید میشود و در آنجا از نزدیك با مسلمانان آشنا میگردد. ولتر مشاهدات خود را چنین شرح میدهد :

« در بورس لندن پیروان محمد را دیدم که با یهودیان و مسیحیان چنان »
« رفتار میکردند که گوئی از یك دین بودند و باهم هیچ اختلافی نداشتند.»
« اینان بی‌دین به‌کسی میگفتند که ادعای ورشکستگی کند و دیو ن خود را »
«نپردازد.» [۱۵]

درلندن ولتر مدتی نیز میهمان فاکنر " Falkner " سفیرکبیر سابق انگلستان در دربار سلاطین عثمانی بود و از او هم دربارهٔ مسلمانان تحقیقاتی نمود. درسال ۱۷۳۲ به پاس مهربانیهای میزبان سابق خود، نمایشنامهٔ زائیر " Zaïre " را که درآن بشرح جوانمردیهای امیری مسلمان پرداخته است باو اهدا میکند .

یکی دیگر از کسانیکه اطلاعاتی راجع به اسلام،خاصه همبستگی آن با مسیحیت‌ودین‌یهود

---

۱۳ ــ مکاتبات ولتر: جلد اول، صفحه ۳۲۵ ــ تی‌ری‌یو هرگز کتاب خود را بپایان نرسانید .

۱٤ ــ عبارت از ولتر است .

۱۵ ــ G. Lanson : Les lettres philosophiques de Voltaire ، جلد اول، صفحه ۸۰
موقع عزیمت بانگلستان ولتر چند برات تجارتی ظهرنویسی شده باخود برد تاوجه آنها را از دو تاجر یهودی دریافت دارد ولی آنان اظهار ورشکستگی کردند و وجه را نپرداختند. در عبارتیکه بعنوان شاهد آورده شده آزردگی ولتر از این پیشامد مشهود است .

باو میدهد، رهبر کوئی کرهای[۱۶] انگلیسی بوده‌است. این مرد باو اظهار میدارد که «دین مسیح، پس از عیسی، دستخوش تباهی شد، وگرنه اصول آن همان اصول دین یهود بود»[۱۷].

بنظر میرسد کـه ولتر در این زمان قرابت بین ادیان بزرگ را دریافته است. در دفتر یادداشت خود بزبان انگلیسی چنین مینویسد:

« وقتی مسیحیان از یهودیان بدگوئی میکنند مانند آنست که فرزندانی مادر »
« خود را مورد اهانت قرار دهند زیرا دین موسی مادر دین عیسی و مادر »
« بزرگ دین محمد است »[۱۸].

در جای دیگر ولتر در مباحثهٔ بین یك خانم یهودی ویك کشیش مسیحی که میخواسته اورا بدین مسیح درآورد شرکت میکند وپایان گفتگورا که بنفع یهودی تمام میشود دردفترخاطراتش یادداشت مینماید:

« خانم اکوستا " Acosta " درحضور من به‌کشیشی که قصد داشت اورا بدین »
« مسیح در آورد گفت: »
« مگر شما معتقد نیستید که عیسی در دین یهود بدنیا آمد ؟ »
« – چرا »
« – و متدین بهمین دین زندگی کرد ؟ »
« – چرا »
« – و متدین بهمین دین مرد ؟ »
« – چرا »
« – بسیار خوب ! پس چرا خود دین اورا نمی‌پذیرید ؟ »[۱۹]

در انگلستان علاوه بر مسموعات، مطالعات ولتر نیز فکر همبستگی ادیان بزرگ را در ذهنش تقویت میکند. درسال ۱۷۲۷ کتاب «مسیحیت واقعی» جان لاك انگلیسی بدست او میافتد. ولتر پس از مطالعهٔ کتاب، «مسیحیت واقعی آقای لاك را واقعاً دین جدیدی» مییابد[۲۰]. زیرا لاك در کتاب خود سه‌دین بزرگ دنیارا بیك نوع خداپرستی فطری تبدیل میکند. بعقیدهٔ او خداوند

---

۱۶ – کوئی‌کرها : "Quakers" فرقه‌ای از مسیحیان هستند که به مرجعیت پاپ وسلسله مراتب کشیشان اعتقادی ندارند. ازخصوصیات دیگر کوئی کرها اینستکه‌جنگ و بطور کلی حمل‌اسلحه‌راحرام‌میدانند
۱۷ – نامه‌های فلسفی : جلداول، صفحه ٤
۱۸ – Th. Besterman : Voltaire's Notebooks ، صفحه ۳۱
۱۹ – ایضاً، صفحه ۲۳۳
۲۰ – ایضاً، صفحه ٤۵

موسی‌را فرستاد تا مردم را بر وحدت الهی معتقد سازد و آنانرا از کفر وشرك وبت‌پرستی‌برهاند. ولی بنی‌اسرائیل که قوم کوچکی را تشکیل میدادند و در ضمن مورد نفرت اقوام دیگر بودند، نتوانستند آئین وحدت‌الهی رابرسرتاسر جهان بگسترانند. لذا خداوند عیسی رافرستادواوخود را فدای بشریت نمود. پس‌از عیسی ، محمد اصول دین خودرا ازهمین منبع وحی الهی اقتباس کرد و آنرا به جهانیان آموخت [۲۱].

کتابهای دیگری که ولتر درانگلستان بآنها دست یافت بیشتر جنبه تاریخ سیاسی داشت ، زیرا درهمین زمان بودکه سرگذشت شارل دوازدهم پادشاه سوئد را مدون میکرد .

این پادشاه پس‌از شکست از روسها بدربار عثمانی پناهنده میشود، وچندسالی در آنجا بسر میبرد [۲۲]. برای شرح این‌قسمت از زندگی شارل دوازدهم ولتر ناگزیر اطلاعاتی دربارهٔ عثمانیان کسب مینماید، کتب متعددی را میخواند، باسفرای کبار انگلستان وفرانسه در دربار عثمانی و همچنین بایکی ازبستگان خود بنام آقای برو "Bru" که در قسطنطنیه دارو فروشی داشته است مکاتبه میکند، با افسرانیکه در رکاب پادشاه سوئد جنگیده وهمراه او بترکیه رفته بودند مصاحبه مینماید واز مجموع این جستجوها اطلاعات گرانبهائی بدست میآورد وکتابی مستند و دقیق مینویسد که هنوز ارزش خودرا حفظ کرده است .

«تاریخ شارل دوازدهم» جزو آثار انتقادی وتبلیغاتی ولتر نیست . معذالك بمحض اینکه ولتر فرصتی مییابد، بستایش ترکان مسلمان میپردازد وتفوق قوانین اسلامی را برقوانین مسیحی گوشزد مینماید. شرح خلاصه‌ای ازکتاب مقاصد نویسندهٔ آنرا بهتر آشکار میسازد :

شارل دوازدهم پس از اینکه از پطر کبیر، امپراطور روسیه، شکست سختی میخورد، بدربار عثمانی پناه میبرد. سلطان عثمانی او را با تجلیل و احترام میپذیرد و حتی باو قول مساعدت هم میدهد. ولی صدر اعظم او در مورد شارل نظر خوشی ندارد. لذا پادشاه فراری سوئد با همدستی همراهانش در دربار عثمانی شروع به‌توطئه میکند وسرانجام باکمك یکی از آنان رئیس‌خواجگان حرمسرا و بوسیلهٔ او ملکهٔ مادر را باخود همدست میسازد و علیه صدراعظم میشوراند. تاآنجا که سلطان تحت تأثیر آنان قرارمیگیرد و وزیر را معزول مینماید .

در شرح این واقعه ولتر ازگذشت وجوانمردی ترکان مسلمان سخت بشگفت میآید :

---

۲۱ – Le Christianisme raisonnable ، جلد اول، صفحه ۲۹۳

۲۲ – شارل دوازدهم ، پادشاه سوئد، سرداری بزرگ بود، چندین‌بار قوای روسیه ودانمارك و لهستانرا که علیه اومتحد شده بودند شکست داد، ولی سرانجام موقعیکه خاك روسیه‌را اشغال کرده‌بود و بسوی مسکو پیش میرفت سرما وقحطی باقوای دشمن همدست شده لشگریانش را ازپادرآورد. وشارل ناچار بترکیه گریخت .

« بسیارعجیب است که مسلمانان ترك‌نه‌تنها يك‌مسیحی‌را درمیان‌خودمیپذیرند »
« بلکه باو رخصت هم میدهند که علیه صدراعظم زمان نیز توطئه کند»[۲۳]

بالاخره سلطان بوعدهٔ خود وفا مینماید ولشگری عظیم گرد میآورد وآنرا بجنگ باروسها میفرستد . لشگریان روس درمحاصرهٔ ترکان قرار میگیرند وناگزیر از تسلیم میشوند. ولی کاترین، ملکهٔ آیندهٔ روسیه[۲٤] ، توصیه میکند که بترکان پیشنهاد صلح بدهند . فرماندهٔ ترکان درخواست روسها را میپذیرد. ودست از کارزار باز میدارد. دراین گیرودار پادشاه سوئد که دور از معرکهٔ جنگ بوده است از پیروزی قوای سلطان آگاه میشود و راهی دراز را یکسره می‌پیماید تا دشمنان خود را خاضع و خاشع ودربند نظاره‌کند. ولی وقتی باوخبرمیدهند که‌بین قوای متخاصم صلح برقرار شده است، بخشم میآید و رو بفرماندهٔ ترکان فریاد میدارد:

« مگر تمام قوای روسها در ید قدرت تو نبود ؟

« – چرا !

« – پس چرا آنها را نابود نکردی ؟

« دین ما بما دستور میدهد که هرگاه دشمنان ما در جنگ تقاضای‌صلح کنند »

« آنانرا در امان داریم ! »

سپس فرمانده، بی‌آنکه رفتار زشت پادشاه سوئدرا برخود بگیرد، ازمقر فرماندهی بیرون میرود تا «وضو بسازد و نماز بخواند»[۲۵]

بدینسان، صفات عالی مسلمانان درسراسر کتاب مورد ستایش قرار میگیرد. ولی در سال ۱۷۳۱ ستودن ترکان مسلمان تازگی نداشت وچنانکه دیدیم نویسندگان و محققین بسیاری بر ولتر پیشی‌گرفته بودند. ابتکار ولتر دراین بودکه یکسال بعد مسلمانان‌را بروی صحنهٔ تئاترآورد.

* * *

نمایشنامهٔ زائیر " Zaïre " در دهم ژوئیه سال ۱۷۳۲ آمادهٔ نمایش‌شد. ولتر آنرا برای

---

۲۳ – کلیات ولتر: جلد ۱٦، صفحه ۲٦۲

۲٤ – منظور کاترین اول روسیه است‌که پس‌از پطرکبیر از ۱۷۲۵ تا ۱۷۲۷ بر روسیه حکومت کرد .

۲۵ – کلیات ولتر : جلد ۱٦، صفحه ۲۸۰ – بنابرگزارش ولتر پادشاه سوئد از فرط خشم پای خودرا دراز میکند وبامهمیزش جامهٔ فرماندهٔ ترکان را میدرد .

یکی از دوستانش فرستاد ودر نامه‌ای هدف خودرا ازساختن آن چنین بیان داشت :

« در زائیر من قرآن و انجیل را باهم درآمیخته‌ام »[۲۶]

بدین منظور ولتر طرفداران دو دین‌را دربرابر یکدیگر قرارمیدهد وداستانرا چنان بپایان میرساندکه جوانمردی وتقوای قهرمان مسلمان بمراتب برصفات رقیب مسیحی او فزونی دارد :

اوروسمان " Orosmane " امیرمسلمانان، دریکی از جنگهای خود لشگریان صلیبی را تارو مار میکند و لوزینان "Lusignan" ، شاهزادهٔ مسیحی‌را، همراه ده تن از شوالیه‌های او باسارت میگیرد[۲۷] . چندی بعد فرزند ناشناس فرماندهٔ مسیحیان که نرستان " Nerestan " نامیده میشود ، غرامت جنگ‌را تقدیم میدارد وخودرا بعنوان گروگان تسلیم دشمن‌میکند. جوانمردی وفداکاری او، امیر مسلمان را بسیار خوش میآید. لذا همهٔ مسیحیانیرا که در بند کشیده است ، آزاد میسازد و غرامت جنگ را نیز به نرستان باز میگرداند و فقط لوزینان را که برای حکومت او خطرناك است دراسارت نگهمیدارد. باوجود این، زائیر که از کودکی در دربار امیر بزرگ شده است و مورد عشق او میباشد، لوزینان، پدر ناشناس خود را، نیز از بندمیرهاند. نرستان، شاهزادهٔمسیحی بنوبهٔ خود از جوانمردی اوروسمان بشگفت میآید و فریاد میدارد :

« پروردگارا ! چه روح بزرگی بیك کافر عطا فرموده‌ای ! »[۲۸]

در جائی دیگر زائیر همین سخن‌را باز میگوید :

« پروردگارا! هرگزممکن است قلبی بدین پاکی وبزرگی‌را منفور داری؟»[۲۹]

چنانکه ملاحظه میشود، در این نمایشنامه ولتر آشکارا میکوشد که امیر مسلمانان را برتر از شاهزادهٔ مسیحی جلوه دهد تاآنجاکه تماشاچیان نیز مقاصد او را درك میکنند .

یکی از معاصران او، ژان باتیست روسو، دراین باره چنین مینویسد :

« بمن گفته بودند که هدف ولتر از ساختن نمایشنامهٔ زائیر اثبات این بوده »

۲۶ ــ کلیات ولتر : جلد ۳۳، صفحه ۲۷۸

۲۷ ــ داستان این نمایشنامه مأخذ تاریخی ندارد وساخته وپرداخته ذهن ولتر است که ادعا میکند موضوع آنرا از جنگهای صلیبی لوئی نهم گرفته است. اولین جنگ صلیبی این‌پادشاه درسال ۱۲۴۹ اتفاق افتاد و در این تاریخ بیت‌المقدس موقتاً تحت سلطهٔ خوارزمشاهیان بود. لوزینان که، نامش دراین نمایشنامه آورده شده در سال ۱۱۹۲ از صلاح‌الدین ایوبی شکست سختی خورد و اسیر شد ولی صلاح‌الدین او را آزاد ساخت . اوروسمان، فرمانده و امیر مسلمانان، در تاریخ وجود نداشته است. بنابراین ولتر سنوات و حوادث تاریخی را درهم آمیخته و داستانی خیالی پدید آورده است. (در بارهٔ جنگهای صلیبی به "Histoire des Croisades" تألیف P. Rousset ، چاپ پاریس، سال ۱۹۵۷ رجوع شود) .

۲۸ ــ کلیات ولتر : جلد دوم، صفحه ۵۷۸

۲۹ ــ ایضاً، صفحه ۵۹۵

« است که مسلمانان برتر از مسیحیان هستند. آنان اشتباه کرده‌اند . منظور »
« ولتر ازاین پلیدتر است: او میخواهد اصول مسیحیت را متزلزل سازد»[۳۰]

عقیدهٔ روسو چندان بی‌اساس نبود. زیرا در همـان تاریخ نوشتن نمـایشنامـه است کـه ولتر حملات خودرا علیه روحانیان عصرخویش مضاعف‌میگرداند وچنان موجب نگرانی‌سازمانهای مذهبی ودولتی میشود که بالاخره دستور توقیف او بصورت قانون ازمجلس فرانسه میگذرد . ولی بازهم بخت برگشته بیاریش میشتابد ویکی ازخانمهای درباری ، مادام دو شاتله" Du Châtelet " که پنهانی باو عشق میورزیده وسائل فرارش‌را فراهم میآورد واورا در خانه‌ای ییلاقی فقـط برای خود زندانی میسازد ! از این پس دورهٔ جدیدی در زندگی ولتر آغازمیشود که پرحاصلترین ادوار زندگی او بشمار میآید[۳۱] . زیرا خانم شاتله کهخود اهل فضل و کمال و دوستدار علم وادب بوده نه تنها پیوسته از ولتر حمایت میکند، بلکه در اغلب موارد خود نیز همآهنگ با او بمطالعه وجستجو میپردازد .

تحقیقات دو دلداده دربارهٔ تاریخ عمومی پیش میرفته است. باوجود این قسمت بزرگ اوقات آنان مصروف تاریخ ادیان میگردیده است وجالب اینکه خانم شاتله بخصوص توجه زیادی بتاریخ اسلام داشته است. سالها بعد ولتر بیاد معشوقهٔ دیرین چنین مینویسد :

« خانم شاتله از من میپرسید که آیا آنچه مسیحیان دربارهٔ محمد و پیروانش »
« گفته‌اند درست است یا نه ... من کتابی را که از دستورهای دینی مسلمانان»
« بحث میکرد باو دادم. وقتی آنرا خواند سخت درشگفت شد که چگونه »
« دروغپردازان مسیحی بمـردی بدان بزرگی یاوه‌هائی بس زشت نسبت »
« داده‌اند »[۳۲]

باحتمال زیاد کتابی که خانم شاتله را بحقایق اسلام آشنا میسازد ترجمهٔ قرآن جرج سیل "G. Sale" مستشرق انگلیسی که سالیانی دراز را در کشورهای اسلامی برای فراگرفتن زبان‌عربی سپری میکند، بـوده است. این ترجمه کـه برای مـردم قرن هجده اثـری پـرارزش بود در سال ۱۷۳٤ بـزبان انگلیسی منتشر میشود. چهار سـال بعـد ، در ژوئیه ۱۷۳۸ ، یکی از دوستـان انگلیسی ولتر ، بنـام تـرنـر "Turner" ، آنرا برای او میفرستد. پس‌از یکمـاه ،

۳۰ ــ کلیـات ولتر: جلـد ۲۲، مقدمهٔ زائیر، صفحه ۷۳ ــ ژان باتیست روسو" J. B. Rousseau " شاعر وغزلسرای قرن هیجده است. وبا ژان ژاك روسو، فیلسوف ونویسندهٔ این‌قرن هیچگونه قرابتی ندارد .

۳۱ ــ این دوره را بنام قصر ییلاقی خانم شاتله، دورهٔ سیره:" Cirey " مینامند .

۳۲ ــ کلیات ولتر : جلد ۲٤، صفحه ٥٤٥

در چهاردهم اوت همان سال، ولتر کتاب را دریافت میدارد [۳۳] . وبا حرص و ولعی که خاص او بوده است بمطالعهٔ آن‌میپردازد وآنگاه به «امیلی زیبای» [۳٤] خود خواندن آنرا توصیه مینماید. مضمون یکی دیگر از نامه‌های ولتر نیز این مطلب را تأیید میکند: دراین نامه که بسال ۱۷۵۳ نوشته شده ولتر اظهار میدارد که آنچه راجع به اسلام گفته است نتیجهٔ مطالعات ۱۵ سال پیش میباشد [۳۵] .

قرآن جرج سیل افق تازه‌ای بروی ولتر میگشاید، زیرا برای اولین بار اورا با متون اصلی اسلامی آشنا میسازد. این کتاب در ۵۰۰ صفحه بقطع یك دوم نوشته شده ومترجم مقدمه‌ای نیز در حدود ۲۰۰ صفحه برآن افزوده است ودرآن بشرح زندگی پیامبر اسلام وتاریخ عربستان و کشورهای اسلامی قبل از پیدایش اسلام وبیان وتوجیه اصول دین ومراسم مذهبی مسلمانان پرداخته است. وبخلاف نویسندگان دیگر که پیش از او دربارهٔ مسلمانان موافق ومخالف بسیار گفته بودند، نه آنانرا میستاید و نه از آنان بدگوئی میکند. تنها میکوشد که حقایق تاریخ‌اسلام را آشکار سازد و برای اطمینان خاطر خوانندگان درتمام موارد مأخذ های خودرا که اغلب آیات قرآن ویا آثار علمای اسلامی میباشد، ذکر مینماید وهیچگاه ضمن شرح وقایع تاریخی دستخوش اغراض شخصی نمیگردد وچنان منصفانه قضاوت میکند که یك خوانندهٔ بیغرض طبعاً بدرستی گفته‌هایش مؤمن میشود. ولی همین امر است‌که ولتررا دچار تردید میسازد، زیرا اگراوتاکنون از مسلمانان ستایش میکرد باین علت بودکه میخواست مسیحیانرا نکوهش کند، نه‌برای اینکه واقعاً اسلام را برتر از مسیحیت معرفی‌نماید. چه‌تا آنموقع ازعقاید دینی مسلمانان اطلاعی نداشت و معلوماتش دراین‌باره از حدود تاریخ اسلام ونحوه گسترش آن ویا آداب ورسوم ملتهای مسلمان تجاوز نمیکرد.

پس ولتر ناچار میشود که به مطالعه و تحقیق بیشتری بپردازد. آرزو میکند که زبان عربی بداند وبتواند خود بمتون اصلی اسلامی رجوع نموده ، صحیح را از سقیم جدا سازد. ولی فرا گرفتن زبانهای شرقی مستلزم این بودکه اوهم مانند جرج سیل مدتی ازعمرخودرا در صحراهای سوزان و سرزمینهای خشك بگذراند. این نیز مقدورش نبود. لذا باستادان فن توسل میجوید، تا اگر زبان مسلمانانرا فرا نمیگیرد، لااقل آئین آنانرا ازخلال روایات اسلامی وبا راهنمائی استادان زبانهای شرقی بشناسد.

۳۳ – کلیات ولتر: جلد ۳٤، صفحه ۵٦۰

۳٤ – امیلی زیبا " La belle Emilie " لقبی است که ولتر بخانم شاتله داده بود.

۳۵ – کلیات ولتر: جلد ۲٤، صفحه ۲۹

در آنزمان شخصی بنام گانیی یه " Gagnier " تدریس زبانهای اسلامی، بویژه زبان عربی را در دانشگاه آکسفورد برعهده داشت. ولتر باو روی میآورد و کتاب «زندگی محمد» او را تهیه مینماید. این کتاب سرنوشتی عجیب داشته که شرح آن چنین است :

درسال ۱۷۲۹ یکی ازناشران مطبوعات درلندن به‌گانیی‌یه پیشنهادمیکندکه «زندگی محمد» بولن ویلی یه را بپایان برساند[۳۶]. گانیی‌یه از اومیخواهد که نسخهٔ خطی آنرا برایش بفرستد تا آنرا بخواند و در صورتیکه صلاح بداند به‌اتمام‌آن‌همت بگمارد. ولی ناشر تکمیل نسخهٔ خطی را بدیگری واگذار مینماید وسال بعدآنرا بچاپ میرساند، گانیی‌یه که درعین حال مردی متعصب بوده، سخت خشمگین میشود :

« یکسال بعد باکمال تعجب دیدم‌که کتاب منتشرشده است ..... ولی افسوس »
« که دیگر کاری ازمن ساخته نبود، وگرنه به‌ناشرآن توصیه میکردم‌که این »
« دیو ملعون را در نطفه بکشد وآنرا یکراست بدوزخ بفرستد»[۳۷]

لذا، برای اثبات حقانیت دین مسیح وبرای رسواکردن بولن‌ویلی‌یه و «رمان مذهبیش»[۳۸] زندگی پیامبر اسلام را خود برشتهٔ تحریر در میآورد ودر سراسر آن میکوشد که داوریهای بولن‌ویلی‌یه را نادرست جلوه دهد. بی‌گمان اوکه زبان عربی را خوب میدانسته است، اشتباهات گنشتگان‌را مرتکب نمیشود. ولی برای گمراه کردن خوانندگان بوسائل دیگری متشبث‌میگردد: بقرآن کمتر استناد میجوید ودرعوض روایات اسلامی، بخصوص آندسته از روایات را که صحت آنها حتی برای مسلمانان مورد تردید است مأخذ قرار میدهد وروایات صحیح‌را تحریف میکند .

چنین است کتابیکه ولتر، پس از مطالعهٔ قرآن جرج‌سیل، بآن دست‌یافت. ولی نویسندهٔ آن نه تنها اورا براه راست رهبری نکرد، بلکه داستان وموضوع زشت ترین آثار ضد اسلامیش رانیز باو القاء نمود .

* * *

---

۳۶ – کنت دوبولن ویلی‌یه، درسال ۱۷۲۲، پیش‌از اینکه کتاب خودرا تمام کند وفات یافت .
۳۷ – «زندگی محمد» ، تألیف گانیی‌یه، صفحه ٦
۳۸ – «رمان مذهبی» لقبی است که گانیی‌یه به کتاب بولن‌ویلی‌یه میدهد.

فصل سوم

نمایشنامهٔ «فناتیسم»[۱]

ولتر مدت یکسال به نوشتن «فناتیسم» مشغول‌بود وپس از اتمام آن سه‌سال دیگررا مصروف اصلاح قسمتهائی ازآن نمود، بطوریکه جمعا نزدیك به چهارسال ونیم از اوقات فراغت خود را به آن اختصاص داد[۲]. تا آن موقع هیچیك از آثارش باین اندازه او را مجذوب و مفتون نساخته بود. ولتر تصور میکرد که «فناتیسم» بزرگترین شاهکار ادبی او به‌شمار خواهد رفت و آنقدر به زیبائی آن معتقد بود که به یکی از دوستانش چنین نوشت:

« پس از مطالعاتی که‌اخیراً‌دربارهٔ مسلمانان انجام داده‌ام موضوع نمایشنامه‌ای»
« بسیار زیبا در ذهنم نقش بسته است، چنانکه‌بیم‌دارم از این پس جزنمایشنامه»
« چیزی ننویسم »[۳]

درهرصورت، تراژدی «فناتیسم» به‌سال ۱۷۴۲ برای نمایش آماده شد. ولتر ابتدا آنرا در تئاتر لیل "Lille" یکی از شهرهای شمالی فرانسه به نمایش گذاشت و چون موفقیتی نسبی کسب کرد، بلافاصله آنرا به پاریس آورد. ولی مأمورین سانسور آنرا رد کردند. ولتر برای گرفتن اجازهٔ نمایش شخصاً بـه کوشش پرداخت و در این باب نیرنگی به‌کار برد کـه بسیار مؤثر افتاد.

در آنزمان‌امور بازرسی نمایشنامه‌ها تحت‌نظارت کاردینال‌دوفلوری "Cardinal de fleury" کـه مردی سـالخورده و فرتوت بود اداره میشد. ولتر بـرای مـذاکره دربـارهٔ تراژدیش از او اجازهٔ ملاقات میخواهد و کاردینال هم‌موافقت میکند.ظاهراً ساعت ملاقات‌میمون بوده‌است!

---

۱ ــ عنوان این نمایشنامه "Mahomet ou le fanatisme' است که باید به «محمد یا تعصبات دینی» ترجمه شود. ولی از آنجـا کـه هدف ولتر از نوشتن آن، بنـا بر گفته خودش « عشق بـه بشریت و نفرت از خرافات» بوده است، واز سوی دیگر اصطلاح «تعصبات دینی» در زبان فارسی همان وسعت معنی و شدتی را که کلمهٔ فناتیسم در زبان فرانسه دارد، دارا نمیباشد، لذا ترجیح داده شد که کلمهٔ فرانسه عیناً بفارسی نقل‌گردد تا نه در مفهوم آن تغییری داده شده باشد و نه در ملفوظ آن.

۲ ــ این اطلاعات از مجموعهٔ مکاتبات ولتر در دورهٔ سیره بدست آمده است.

۳ ــ مکاتبات ولتر: جلد ۹، صفحه ۱۷

زیرا ولتر با صدائی چنان دلپذیر نمایشنامه‌اش را برای او میخواند که‌پیرمردخسته بخوابی‌خوش فرو میرود و فقط در آخرین لحظات، آنجا کـه قهرمان داستان قربانی خود را بسرای نیستی میفرستد، با نهیب ولتر ازجا میجهد و میگوید:

«عالی بود! عالی!»[۴]

بدینسان اجازهٔ نمایش «فناتیسم» از کاردینال دوفلوری ربوده شد و نمایشنامه در ۹ اوت ۱۷۴۲ بروی صحنه آمد. ولی از همان اولین روز، تماشاگران علیه ولتر شروع به‌زمزمه کردند. تا آنجاکه تراژدی سه‌نوبت بیشتر نمایش داده نشد. و نویسنده ناچار آنرا پس گرفت.

ولتر از اینکه همهٔ امیدهایش برباد رفته بود بسیار متأثر شد، حتی نامه ای به پاپ نوشت و نسخه ای از نمایشنامه را نیز برایش فرستاد تا بلکه مقبول طبع قرار گیرد و آب ازجوی رفته را بجوی باز گرداند، آنهم بی‌نتیجه ماند.

سرنوشت نمایشنامهٔ «فناتیسم» که ادعانامه‌ای بسیار ناروا علیه پیامبر اسلام بود، بدین جـا خاتمه یافت. ولی عجیب اینست که تماشاگران مسیحی برای تحریم آن دلیل دیگری داشتند. آنان از این بخشم نیامدند که بنیانگزار یکی از ادیان غیر مسیحی مورد افترا قرار گرفته بود. خود بارها ناشایسته‌ترین صفات را باو نسبت داده بودند، و از اینکه نویسنده‌ای توانا چون ولتر یاوه‌های آنان را جلوه بخشد و به روی صحنهٔ تئاتر آورد، هراسی نداشتند. پس در نمایشنامهٔ او چه یافتند که تا این اندازه خشمشانرا برانگیخت؟ شاید شرح خلاصه‌ای از آن درك هـدف اصلی ولتر را آسانتر سازد:

حارث، یکی از پیروان محمد، در جنگی که بین طائفه قریش و مسلمانان مدینه درمیگیرد زید، فرزند زوپیر "Zopire" حاکم دادگستر مکه را میرباید. این کودك در حرمسرای محمد و تحت تعالیم او بزرگ میشود. ولی از کودکی به خواهر ناشناختهٔ خود زینب، که او هم نزد محمد بزرگ شده و فعلاً اسیر زوپیر است، دل می‌بندد. ازطرفی محمد نیز شیفته و دلباختهٔ‌زینب است. لذا برای اینکه بوصال معشوق برسد و در ضمن زوپیر را از سرراه خود بردارد، وعده‌هائی خوش به زید میدهد تا او را به کشتن زوپیر تحریض نماید. این وعده‌ها عبارتند از زینب در این دنیا و بهشت در آن دنیا. زید می‌پذیرد و خود را بمکه میرسانـد و باهمکاری زینب پنهـانی بحرمسرای زوپیر رخنه میکند. درلحظه ای مناسب، بی‌آنکه بداند، پدر پیر و فرسودهٔ‌خویش را

۴ـ G. Larroumet : Le Vrai Mahomet، در مجموعهٔ «درسها و کنفرانسهای سربن»، سال ۱۹۰۰ جلد دوم، صفحه ۶۰۷

که در تمام عمر لحظه ای از فداکاری برای وطنش غفلت نکرده است، ازپا در میآورد. ولی زوپیر درنفس آخر فرزندان خود زید و زینب را بازمیشناسد و آنانرا در آغوش میفشارد و اززید میخواهد که انتقام خونش را بگیرد. زید خروشان بسوی مردم میشتابد تا آنانرا علیه محمد برانگیزد. ولی دیری نمی‌پاید که خود نیز برزمین نقش می‌بندد زیرا محمد قبلاً به‌وسیله عمر او را مسموم کرده است!

این است‌خلاصهٔ نمایشنامهٔ «فناتیسم»: مردی اغواگر، احساسات مذهبی جوانی بی‌تجربه‌را در راه بر آوردن منویات پلید خود بکار میبرد و او رابه پدرکشی وامیدارد...

بی‌گمان ظاهر داستان نمایشنامهٔ ولتر برای کسیکه از آثار و افکار قبلی او آگاه نباشد نه تنها با روایات قرون وسطائی مسیحیان دربارهٔ اسلام مغایرتی ندارد بلکه مؤید آنها نیز هست. ولی کسانیکه این نمایشنامه را تماشا کردند و یا آنرا خواندند ولتر را خوب میشناختند و بر منویات او وقوف کامل داشتند. همهٔ این‌تماشاگران دشمنان او نبودند ولی دوست و دشمن، هردو، در تعبیر افکارش یك راهرا پیمودند. چسترفیلد که از همفکران او بشمار میرود در این باره چنین میگوید:

«من فوراً دریافتم که ولتر میخواست دین مسیح را بباد انتقاد بگیرد وتعجب»
«کردم که چگونه مردم لیل مقاصد اورا درك نکرده بودند.»[۵]

یکی دیگر از دوستان و مداحان ولتر اولین نمایش «فناتیسم» را چنین شرح میدهد:

«من مدتی قبل از شروع نمایش به تئاتر رفتم تا لذتی را که از تماشای»
«نمایشنامه‌های آقای ولتر به انسان دست میدهد بهتر درك کرده باشم، ولی»
«هنوز لحظه ای بیش از آغاز نمایش نمیگذشت که در سالن تئاتر زمزمه»
«شروع شد، چنانکه آرزو میکردم پر دربیاورم و از آنجا فرار کنم. یکی»
«از تماشاگران پهلوی من آقای ولتر را متهم میکرد که افکار پلیدی را»
«در سر پرورانیده است. من هرچه کوشیدم باو ثابت نمایم که اشتباه‌میکند،»
«در او مؤثر نشد.»[۶]

این بود قضاوت دوستان ولتر و اینك نظر دشمنان او:

«کشیشی از تماشای «فناتیسم» تقریباً دیوانه شد. فردای آن‌شب درکوچه»

۵ـ Desnoiresterres : Voltaire et la société française، جلد دوم، صفحه ۳۳۸
۶ـ Villaret : Lettre à Mr. de Voltaire sur sa tragédie de Mahomet، صفحه ۱۰

« و بازار پاریس میدوید و فریاد میزد: مردم ! تراژدی ولتر هجونامه ای »
« خونین علیه دین مقدس مسیح است... ــ و برای اثبات مدعای خود »
« استدلال میکرد که تعداد پایه‌ها در دو کلمهٔ «محمدیسم» و «کریستیانیسم» »
« برابر است !»[۷]

مرد روحانی دیگری در پایان نمایش سوم عقیدهٔ یکی از تماشاگران را در بارهٔ نمایشنامه میپرسد. او جواب میدهد که تا کنون سه دفعه آنرا دیده است. مرد روحانی از فرط خشم سوگند یاد میکند که از آن‌پس هرگز درزندگیش کسیرا که توانسته سه‌نوبت چنین نمایشنامهٔ نفرت‌انگیزی را تماشا کند، نخواهد دید.[۸]

این شواهد همه حاکی از آن هستند که معاصران ولتر در تراژدی «فناتیسم» چیز دیگری جز آنچه ظاهر آن مینمود، یافتند و آنرا واقعاً «هجونامه ای خونین» علیه دنیای مسیحیت پنداشتند. البته هم‌وزن بودن کلمات و تعداد پایه‌های آنها این مدعا را ثابت نمیکند ! ولی یك بررسی دقیق از مکاتبات ولتر در این دوره، و آثاریکه تااین تاریخ نوشته بود، نشان میدهد که بدگویان و منتقدان اواشتباه نمیکردند و او براستی دین اسلام را سپر بلا قرار داده بود تا از خلال اشعار ضد اسلامیش بزرگترین ضربات را به مسیحیت آن زمان که همیشه در تخریب و هجو آن ماهرانه کوشیده بود، وارد آورد. بی‌گمان در این ماجرا بدیهی‌ترین حقایق تاریخی را نادیده گرفت و بنا بر گفتهٔ ناپلئون «به تاریخ و به وجدان بشریت خیانت کرد، زیراسجایای عالی محمد را انکار نمود و مرد بزرگی را که بر چهرهٔ جهانیان فروغی الهی تابانید، موجودی پست و خائن و سزاوار چوبهٔ دار جلوه‌گر ساخت»[۹]. ولی اگر بیاد آوریم که پس از گذشت سالیانی دراز، آنگاه که در اثر مجاهدت دائمی حقایق بر او آشکار میشود، بگذشتهٔ خودمیاندیشد و میگوید: «من درحق محمد بسیار بد کردم»،[۱۰] و آنگاه که در نهایت فصاحت زبان بمدح او میگشاید و همان محمد را «مردی بسیار بزرگ که بزرگترین مذاهب را برای بشر بارمغان

---

۷ ــ G. Desnoiresterres : Voltaire et la société française، جلد دوم، صفحه ۳۳۷
اروپائیان قرن‌هجده دین‌اسلام را بیشتر «محمدیسم» مینامیدند، همانطورکه‌دین مسیح را «کریستیانیسم» میگویند.
۸ ــ مکاتبات ولتر: جلد ۱۲، صفحه ۸۵
۹ـ Las Cases : Le Mémorial de Sainte-Hélène، چاپ پاریس، ۱۹۴۸، جلد اول، صفحه ۵۰۱
۱۰ ــ کلیات ولتر: جلد اول، صفحه ۸۳ ــ این عبارت را ولتر در سال ۱۷۷۶، دوسال قبل از مرگش در «تفسیر تاریخی» نوشت، و حال آنکه در سال ۱۷۵۱، ۹ سال بعد از نمایش تراژدی «فناتیسم» در نامه ای خطاب به خواهرزاده اش گفته بود: «من در حق محمد کمی بد کردم». مقابلهٔ این دو گفتار به بهترین وجه تحول فکری ولتر و تغییر عقیدهٔ او را نسبت به شخص پیامبر اسلام نشان میدهد. در فصول آینده کتاب، این تحول فکری دنبال خواهد شد.

آورد»[11] میداند، در اینصورت گناه اورا نادیده خواهیم گرفت.

*

آثار ولتر قبل از ۱۷۴۲ نمای وسیعتری از افکارش را بر خواننده روشن میسازد. از سال ۱۷۱۸ که ادیپ "Oedipe" اولین نمایشنامه‌اش را بروی صحنه میآورد، تا سال ۱۷۳٤، پیش از آغاز دورهٔ سیره که نامه‌های فلسفی را انتشار میدهد، ولتر در تمام موارد از کوچکترین فرصتها استفاده مینماید تا ستمگریها و حق‌کشیهای عده‌ای از بازرسان مذهبی را که بنام مذهب مردم را زنده زنده در آتش میسوزاندند[12] و بزرگترین جنایـات را برای تحمیل عقیدهٔ خود بدیگران مرتکب میشدند، آشکار گرداند: زیرا حس نوعدوستیش اورا برآن میداشت کـه تمام هم و غمش را در راه آزادی عقاید بکار برد. او میخواست جهانی بسازد که مردم آن بخـاطر اختلاف عقیده بجان یکدیگر نیفتند و زندگی را برخود تلخ و ناگوار نگردانند. لذا برای‌ترویج این افکار در میان مسیحیان زمان خود که بیش از هرقوم دیگر فاقد آن بودند، بهر وسیله ای متوسل میگشت. بارها او را بزندان انداخته بودند و بارها تبعیدش کرده بودند[13]. ولی اوهمیشه بیش از پیش در تحقق بخشیدن بآرزوهایش میکوشید.

در مورد نمایشنامهٔ «فناتیسم» نیز ولتر همین راهرا پیموده بود:

« هدف اصلی من از نوشتن «فناتیسم» هجو هیچ دینی نبوده است و تنهاعشق»

« به بشریت و نفرت از خرافات مرا بنوشتن آن وادار کرده است.»[14]

نفرتی که ولتر از فناتیسم داشت، بیست‌سال پیش موضوع کتاب دیگری را باو الهام کرده بود، و آن حماسهٔهانری‌نامه "La Henriade" بود.[15]

مقایسه ای بین این دو اثر، که ولتر به هردوی آنها بسیار میبالید، مقاصد نهانی او رابهتر آشکار میسازد:

---

۱۱ ــ کلیات ولتر: جلد ۲٤، صفحه ۵۵۵

۱۲ ــ در اواخر نیمهٔ اول قرن هیجدهم شکنجه‌های سازمان تفتیش عقاید مذهبی "Inquisition" شدت گرفته بود و بر تعداد قربانیان آن افزوده شده بود. در فصول دیگر کتاب خواهیم دید که چگونه ولتر علیه این دستگاه قیام کرد.

۱۳ ــ تا سال ۱۷٤۲ ولتر دوبار تبعید شده بود، دوبار به زندان باستیل افتاده بود و دوبارهـم دستور توقیفش صادر شده بود.

۱٤ ــ کلیات ولتر: جلد ۳۵، صفحه ۵۵۷

۱۵ ــ حماسهٔ «هانری‌نامه» از سال ۱۷۱۹ در ذهن ولتر طرح ریزی شده‌بود ولی‌نسخهٔ کامل آن فقط‌درسال ۱۷۲۸ به‌چاپ رسید. قبل از آن در سال ۱۷۲۳ ولتر قسمتی از جنگهای مذهبی زمان هانری چهارم را درمنظومهٔ حماسی دیگری بنام "La Ligue" به شعر درآورده بود.

در دوران جنگهای مذهبی فرانسه، ادم‌بورگوئن : "Edme Bourgoing" ، سرپرست دیری، ژاك كلمان "Jacques Clément" را که جوانی بی‌تجربه و پرشور است. برای قتل پادشاه فرانسه، هانری سوم، انتخاب میکند. کلمان دستخوش احساسات مذهبی قرار میگیرد و پیشنهاد سرپرست دیر را میپذیرد. ولی هنوز فکرش پریشان و خاطرش افسرده است. بورگوئن او رابه حضور کاترین ماری دولورن: "Catherine Marie deLorraine" که در انجام نقشهٔ قتل پادشاه سخت کوشا بوده است، معرفی میکند، زن زیبا تشویش و اضطرابش را مرتفع میسازد ! و اورا در پدرکشی تشجیع مینماید.

کلمان اینك برای انجام نقشه آماده است: بهشت درآن دنیا و کاترین در این دنیا در انتظار او هستند. پس خنجری بزیر عبا پنهان میکند ودر لحظه ای مناسب به بهانهٔ اینکه میخواهد عریضه ای بخدمت شاه تقدیم دارد، قلب او را میشکافد ! ولی نقشه سازان سرنوشت او را نیزتعیین کرده بودند و بلافاصله به‌سرای دیگرش میفرستند، تا اسرار مگو را بازگو نکند.[۱۶]

بدینسان، پرسناژهای تراژدی «فناتیسم» اگر در دین محمدوجود ندارند، درتاریخ‌جنگهای مذهبی فرانسه بی‌مانند نیستند، چنانکه میتوان نمونهٔ کامل زید را در ژاك کلمان، وزینب را در کاترین دو لرن یافت. ولتر در نمایشنامه‌اش تنها نام آنانرا عوض کرده است، آنهم برای اینکه «فناتیسم» به سرنوشت «هانری‌نامه» دچار نشود[۱۷]. ولی شد، زیرا شباهت دو کتاب باندازه ای بود که هر خواننده از شرح داستان ساختگی جنگ میان مکه و مدینه خواه ناخواه وقایع تاریخی جنگهای مذهبی فرانسه را بین پاریس و بلوا "Blois" بیاد میآورد.

مدل دیگری از پرسناژ زید راوایاك "Ravaillac" قاتل هانری چهارم میباشد. این پادشاه مانند زپیر خیالی ولتر سالها در راه اعتلای کشور خویش میکوشد و در این راه بسیاری از خویشان و نزدیکان خود را از دست میدهد . ولی باز حس وطن‌پرستی و رعیت پروریش‌مانع از آن میشود که مملکت را بدست اغیار بسپارد. لذا همهٔ سختیها را برخود هموار میکند و در مقابلهٔ با دشمن که نقاب مذهب بررخ کشیده است اصرار میورزد، تا آنکه اوهم به سرنوشت زپیر دچار میشود و با یك ضربهٔ خنجر که راوایاك براو وارد میآورد، بسرای جاوید میشتابد.[۱۸]

---

۱۶ ــ این واقعه در اول اوت ۱۵۸۹ اتفاق افتاد .

۱۷ ــ «هانری‌نامه» قبل از عزیمت ولتر بانگلستان جهت چاپ آماده بود ولی در فرانسه اجازهٔ انتشارآن داده نشد. ولتر ناگزیر کتاب را باخود به لندن برد و در آنجا علی‌رغم تمایل مقامات فرانسوی آنرا بچاپ رسانید و بملکه انگلستان اهداء نمود. اولین چاپ فرانسه «هانری‌نامه» در سال ۱۷۳۰ منتشر شد.

۱۸ ــ هانری چهارم در ۱۴ مه ۱۶۱۰ بقتل رسید. پادشاهی شایسته و کاردان بود و فرانسویان مصداق گفتارش‌را:«من‌فرانسه‌را ازنیستی‌نجات‌دادم و اینك باید آنرا از ورشکستگی نیزنجات دهم»، درخدماتش یافتند.

پس داستان تراژدی «فناتیسم» درواقع ماجرای هانری چهارم و جنگهای مذهبی زمان اورا بازگو میکرد و بهمین دلیل هم منفور روحانیان زمان شد.

ونیز باید دانست که شباهت میان داستان دو کتاب برحسب تصادف بوجود نیامده بود ولتر بر این امر خوب آگاه بود و با قصد و علم تراژدی «فناتیسم» را از روی مدلهای «هانری‌نامه» و قهرمانان واقعهٔ سنت‌بارتلمی "St. Barthélémy" [۱۹] مصور ساخت و این حقیقت را در نامه ای بدوست خود سزاردومیسی "César de Missy" باز گفت :

« تراژدی من بنام محمد سرپرست دیر ژاکوبن‌ها را نشان میدهد که‌خنجررا »
« در دست‌ژاك کلمان میگذارد و باکمك ووسوسهٔ معشوقه‌اش، اورابه‌پدرکشی »
« وادار میکند. سیمای نویسندهٔ هانری‌نامه در تراژدی «فناتیسم» باز شناخته »
« میشود. ولی چاره چیست ، نویسندهٔ هانری‌نامه باید شکنجه به‌بیند.» [۲۰]

* * *

۱۹ ــ در ۲٤ ماه اوت ۱۵۷۲، پادشاه فرانسه، شارل نهم، دراثر وسوسه‌های مادرش، کاترین‌دومدیسی، اجازه داد که مردان دوك دوگیز "Duc de Guise" رهبر کاتولیکهای متفق، بامدادان بـه خانه‌های پرتستانها بریزند و آنانرا از زن و مرد و کوچك و بزرگ در بستر خواب سر ببرند. اجازهٔ پادشاه مورد سوءاستفـاده؛ کاتولیکها که در پی فرصت میگشتند، قرار گرفت و آنانرا در برآوردن آرزوی دیرین خود و از میان بردن پروتستانها آزاد گذارد، تا جائیکه در این فاجعهٔ اسفانگیز،فقط در پاریس، بیش از ۳۰۰۰ تن از پیروان‌کالون را کشتند و جسدشان را به رود سن انداختند، (برای اطلاع بیشتر به تاریخ فرانسه، قرن ۱٦، چاپ Bordas سال ۱۹۵۹، رجوع شود)ــ ولتر تعداد کشته‌شدگان سنت‌بارتلمی را در پاریس خیلی بیش از ۳۰۰۰ تن گزارش میدهد.

۲۰ ــ کلیات ولتر: جلد ۳٦، صفحه ۱۵۷

قرائن بسیاری در تراژدی «فناتیسم» گویای اینست که ولتر علاوه بر پرسناژهای «هانری‌نامه» شخصیتهای مذهبی زمان خود بخصوص ژانسنیست ها را نیز مورد حمله قرار داده بوده‌است. ولی چون شرح و اثبات این مطلب ایجاب میکند که راجع به اوضاع و احوال زمان ولتر و معتقدات ژانسنیت‌ها بطور مشروح بحث‌شودوآن از حدود این مجموعه خارج است، از تفصیل آن خودداری شد.

بخش دوم

ولتر در جستجوی حقیقت اسلام

(۱۷۴۲ - ۱۷۶۳)

فصل اول

نقد تاریخی

نمایشنامهٔ «فناتیسم» اولین اثر ولتر در بارهٔ پیامبر اسلام بود. آنهم درحقیقت از وقایع مذهبی مسیحیان الهام گرفته بود. داستانی بود ساختگی که قهرمانانی واقعی ولی بنامهای مستعار داشت. و هدف نویسندهٔ آن به هیچوجه شرح یك حادثهٔ تاریخی نبود.

ولی ولتر بدان اکتفا نکرد و از سال ۱۷۴۲ ببعد یك سلسله مطالعات و تحقیقات تاریخی را در مورد شخصیت پیامبر اسلام و نیز اصول دین او و همبستگی آن با سایر ادیان دنبال نمود. او روحیه‌ای انتقادی داشت و بر گفته‌های دیگران بآسانی اعتماد نمیکرد و به سندیت اشخاص معتقد نبود، وهرچند که گانیی‌یه متخصص در زبانهای شرقی سعی کرده بود دین محمد را بدعتی زشت بردین مسیح جلوه دهد، او، ولتر، میکوشید که حقیقت را دریابد و در این راه تمام هوش و فراست خود را بکار میبرد.

مکاتبات سالهای ۱۷۴۳ ــ ۱۷۴۲ فعالیت و تلاش او را برای شناختن دین اسلام آشکار میسازد. در این دوره ولتر خود را وقف اسلام میکند، چنانکه حتی در انجام وظائف اجتماعیش قصور میورزد:

« این محمد، دوست گرامیم، مرا نسبت بشما تنبل کرده است، زیرا فرصت »
« نامه‌نوشتن را نیز از من گرفته است.»[۱]

ممکن است که در مکاتبه با رفقایش «تنبل» شده باشد، ولی در مورد مطالعه و تحقیق هرگز چنین نبوده است: بتاریخ هفتم دسامبر ۱۷۴۲ از درژانسون "D'Argenson" ، «کتابخانهٔ مشرق»[۲] و سپس «تاریخ چنگیزخان»[۳] و «تاریخ تیمورلنگ»[۴] را بامانت میگیرد. چهارروز بعدسر گذشت

۱ ــ مکاتبات ولتر: جلد ۱۲، صفحه ۱۰۱، اول سپتامبر ۱۷۴۲

۲ ــ "Bibliothèque Orientale" فرهنگ واژه‌های اسلامی و عربی است (درحقیقت اولین دائرةالمعارف اسلام بزبان فرانسه است). مؤلف آن دربلو : "D' Herbelot" مستشرق فرانسوی‌بود.

۳ــ «تاریخ‌چنگیزخان» بسال ۱۷۱۰ در پاریس منتشر شد ومؤلف آن شخصی بنام "J. P. de la Croix" بود.

۴ ــ Jean du Bec : Histoire du Grand Tamerlan

«این دو شیطان مشهور»[۵] را تمام‌میکند و سفرنامه‌های شاردن[۶] و برنیه[۷] و تاورنیه[۸] را ازدوستش میخواهد.

بدیهی است که مطالعه‌ای مداوم ذهن انسانرا بخود مشغول میدارد و آنرا از هر اندیشه‌ای جز آنچه مربوط به موضوع مطالعه است خالی میسازد. آنگاه مسائلی که درحین مطالعه پیش‌میآید چنان در مخیله نقش می‌بندد که خواه‌ناخواه تمام حرکات و رفتار انسانرا تحت تأثیر قرارمیدهد. بهمین دلیل است که ولتر در سالهای ۱۷۴۲ و ۱۷۴۳ در اغلب نامه‌هایش از اسلام و مسلمانان سخن بمیان میآورد، تاجائیکه سبك نگارش آنانرا نیز اقتباس میکند:

«خاك‌پای علامهٔفاضل وفقیه‌عامل انیون‌ابن‌انیون را که بین‌الاقران سرآمد»
«زمان است میبوسم. مرقومهٔ شریفه واصل شد. الطاف آن شیخ کبیر براین»
«حقیر فقیر بمثابه امطار سماویه و اشعهٔ شمسیه برریاحین ارضیه است. امید»
«داعی است که حضرت باریتعالی جلت عظمته عطیات عالیات خود را بر شما»
«مضاعف گرداند وبر تدویر غبغب مبارکتان بیفزاید!»[۹]

تنها سبك نگارش و آداب و رسوم زندگی مسلمانان نیست که افکار ولتر را بخود معطوف میدارد. نویسندهٔ «فناتیسم»، پس از رسوائی نمایشنامه‌اش، خود را با مسائل گوناگون رو برو می‌بیند و میخواهد همهٔ آنها را حل کند:

راز گسترش روزافزون اسلام در چیست؟ پیروان محمد تاچه‌اندازه از مزایای تمدن و پیشرفت علوم بشری برخوردارند؟ آیا اینان واقعاً ستاره پرست هستند ...؟

ولتر میخواهد بهمهٔ این سؤالها جواب گوید. «آزادفکران» زمانش بکمك او میشتابند:

«الله، اله، الله، محمد رسول‌الله»[۱۰]

نامه‌هایش را چنین شروع میکند. ولی اگر ملفوظ شهادتین مسلمانان را خوب نمیداند وبه

۵ ـ عبارت از ولتر است: مکاتبات ولتر، جلد ۱۲، صفحه ۱۷۴

۶ ـ Journal du voyage du Chevalier Chardin en Perse et aux Indes Orientales

۷ ـ Voyage de François Bernir …… contenant la description des Etats de Kashemir.

۸ ـ Jean Baptiste Tavernir : Les six voyages qu'il a faits en Turquie, en Perse et aux Indes

۹ ـ مکاتبات ولتر: جلد ۱۲، صفحه ۱۳۳ ـ انیون "Aunillon" یکی از دوستان ولتربود.

۱۰ ـ مکاتبات ولتر: جلد ۱۲، صفحه ۱۰۱ و ۱۰۳

علت عدم اطلاع از زبان عربی حتی کلمات راپس‌وپیش مینویسد، [۱۱] و یا در نامه‌هـــای مختلف باشکال مختلف آنهارا استنساخ میکند، لااقل مفهوم آنهارا خوب درك کرده است وآنرا عالی تر و کاملتر از تثلیث مسیحیان یافته است و بهمین دلیل نیز کشفیات جدید خود را برخ دیگران میکشد. باشد که آنان هم از افسانه‌های قدیم دست بشویند و حقیقت را چنان که هست باز گویند.

شاهد دیگری از فعالیتهای علمی ولتر در این دوره یادداشتهائی است که آنها را تحت عنوان «حماقت نامه» [۱۲] جمع‌آوری کرده اند. متأسفانه این یادداشتها بدون تاریخ میباشند و نمیتوان تعیین نمود که ولتر دقیقاً درچه سالی آنها را ضبط کرده است. باوجود این مقابلهٔ بین آنها و آثار او تاحدی ابهام را مرتفع میسازد.

درمیان یادداشتهای مختلف راجع به اسلام و رسول اکرم داستان زیر بچشم میخورد:

« چند عرب مردی را دیدند که درپی شتر گمشده اش میگشت. اولی گفت: »
« یك‌چشم داشته است ــ دومی: شل بوده است ــ سومی: دم نداشته است ــ»
« پس شما آنرا دیده‌اید ؟ ــ گفتند نه. آن مرد پنداشت کـه شترش را »
«دزدیده اند، شکایت .... چهار مرد عرب بقاضی چنین گفتند: « ما دیدیم»
« که شتری از مرغزاری عبور کرده بود و علفها را فقط از یکطرف خورده»
« بود، پس نتیجه گرفتیم که یك چشم داشته است ــ روی یك پا کمتر تکیه»
« کرده بود، لذا آنرا شل پنداشتیم ــ فضله اش بصورت توده‌ای بر زمین »
« افتاده بود، پس فهمیدیم که دم هم نداشته است ــ علفهای سالم را نخورده »

---

۱۱ ــ ولتر زبان عربی نمیدانست. باوجود این از لافزدن ابائی نداشت.درجزوهٔ«دفاعی‌از عموجانم » برای جواب‌دادن بانتقاداتی که لارشه در کتاب «ردی برفلسفهٔ تاریخ ولتر» از او بعمل میآورد و نیز برای مرعوب نمودن ناقد خود ادعا میکند که زبان عربی را خوب میداند و حتی آیه‌ای را از قرآن بعنوان شاهـد استنساخ مینماید ولی بدین‌طریق:

"Kirson Hecbolat Doromfet ernon rabola ilron tamon erg bemin auldeg ebori caramoufen!"

(کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحه ۳۷۵) چنانکه ملاحظه میشود الفاظ فوق هیچ رابطه‌ای با زبان عربی ندارند تاچه‌رسد به آیه‌ایکه مورد استناد ولتر است. متن این آیه بشرح زیر است :

« لاجناح علیکم ان طلقتم النساء مالم تمسوهن او تفرضو الهن فریضه و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعاً بالمعروف. حقاً علی‌المحسنین.» سوره بقره، آیه ۲۳۷

۱۲ ــ «حماقت‌نامه» عنوان مجموعه‌ای از یادداشتهای ولتر است که آنها را بین سالهای ۱۷۳۵ تا ۱۷۵۰ نوشته است. چون کاترین دوم ملکه روسیه در زمان حیات ولتر کتابخانه او را برای بعد از مرگ او خرید ، این یادداشتها نیز همراه کلیه کتابهای شخصی ولتر پس از مرگ او بروسیه انتقال داده شد.

« بود، پس مریض هم بوده است ... »[۱۳]

در سال ۱۷۴۶، آنگاه که ولتر برای سرگرمی دوشس دومن "Duchesse du Maine" قصهٔ «زادیگ» را نوشت، این‌شتر سگ ملکه شد وعربها جای‌خودرا بافسران پادشاه دادند.

ولتر این داستان را از «کتابخانه مشرق» اقتباس کرده بود[۱۴]. از طرفی دیدیم که در سال ۱۷۴۲، درژانسون کتاب مزبور را برای او فرستاد[۱۵]. چهار سال فاصله است. پس دقیقاً در چه تاریخی ممکن است داستان را ضبط کرده باشد؟ «حماقت‌نامه» اطلاعات دیگری رادراختیار ما میگذارد که با آنها بهتر میتوان تاریخ دقیق و نحوهٔ مطالعات ولتر را در بارهٔ اسلام تعیین کرد: پس از نقل داستان اعراب، ولتر متن عقدنامهٔ خدیجه را با رسول اکرم یادداشت کرده‌است این عقیدنامه در «کتابخانهٔ مشرق» درج نشده است ولی گانییِ‌یه در «زندگی محمد» بتفصیل آنرا نقل میکند[۱۶]. بنا براین باید تاریخ مطالعات ولتر را در سال ۱۷۳۸ تعیین کرد. این نیز درست نیست زیرا چند سطر پائین‌تر از عقدنامهٔ خدیجه، ولتر آنچه را در کتابهای تاورنیه و شاردن دربارهٔ ایرانیان و هندیان خوانده است یادداشت کرده است و میدانیم که این کتابها را دراواخر سال ۱۷۴۲ خوانده بود[۱۷]. پس، از مجموعهٔ نکات فوق چنین نتیجه گرفته میشود: بعد از واقعهٔ «فناتیسم» ولتر انواع کتابهائیرا که راجع به اسلام نوشته شده بود فراهم میکند و بمطالعهٔ آنها میپردازد. دوباره «زندگی محمد» تألیف گانییِ‌یه را مرور مینماید. ولی‌چون این‌دفعه اطلاعاتش دقیق‌تر از سابق است بقضاوتهای مغرضانه گانییِ‌یه وقعی نمیگذارد و از کتابش فقط داستانهائیرا اقتباس مینماید که جنبهٔ گزارش وقایع تاریخی داشته است. پس قرآن دوریه[۱۸] و دوباره قرآن جرج‌سیل را میخواند و برای اینکه نظر مخالفین اسلام و مبلغین مسیحی را نیز بداند «زندگی محمد» پریدو[۱۹] را هم بر منابع قبلی میافزاید و تحقیقات خود را در تمام قسمتها: تاریخ‌پیدایش و گسترش، و تحول علوم مذهبی اسلام دنبال میکند. از مجموع این مطالعات «محمد» دیگری میسازد که با محمد «فناتیسم» هیچگونه قرابتی ندارد:

---

۱۳ ــ کلیات ولتر، جلد ۳۲، صفحه‌های ۷۴ ــ ۵۷۳

۱۴ ــ به «کتابخانه مشرق» مقالهٔ مربوط به کلمه «عرب» مراجعه شود.

۱۵ ــ به صفحه ۳۵ رجوع شود.

۱۶ ــ «زندگی محمد»، جلد اول، از صفحه ۱۰۲ ببعد.

۱۷ ــ به صفحه ۳۵ رجوع شود.

۱۸ ــ شهادتین مسلمانان، چنانکه ولتر آنرا نقل میکند، در صفحه اول قرآن دوریه، چاپ ۱۶۴۷، ذکر شده است.

۱۹ ــ جرج‌سیل، مترجم انگلیسی قرآن درمقدمه کتاب خود اغلب از پریدو نام میبرد و ولتر نیز در بعضی از آثارش باو استناد میکند، مثال: کلیات ولتر، جلد ۲۴، صفحه ۱۴۱

« محمد برای اعراب ستاره‌پرست دینی جدید آورد و بآنان آموخت که »
« خدای یگانه را ستایش کنند. میگفت که انجیل پس از مسیح دستخوش »
« تباهی شده است و نباید بآن اعتماد کرد»[۲۰]

در تراژدی «فناتیسم» ولتر خدای محمد را چنین توصیف کرده بود:

« تنها عشق فاتح قلب من است، عشق پاداش کوششهای من است،
«غایت آمال من است،
« عشق خدای محمد است .... »[۲۱]

اینك پس از سه‌سال جستجوی پیوسته خدای حقیقی محمد را مییابد و او را چنان میستاید که خود نیز در برابر عظمتش سر تکریم فرود میآورد:

« او قائم با لذات است. هیچکس بر او هستی نبخشیده ولی همهٔ موجودات »
«هستی خود را از او گرفته اند. خدائی است که نمیزاید و زائیده نیزنشده»
«است و در سراسر کائنات بسان او نتوان یافت.»[۲۲]

راویان مسیحی مسلمانان را ستاره‌پرست میدانستند و حتی رهبر بزرگ آنان خدای اسلام را جسمانی می‌پنداشت و معتقد بود که مسلمان و مسیحی هرگز در اینمورد بتوافقی نخواهند رسید. ولتر همهٔ اینها را میدانست. بعلاوه تعالیم بوفیه رانیز بیاد داشت و هنوز فراموش نکرده بود که او اسلام را «دینی بسیار زشت و دور از عقل و فهم بشری» معرفی میکرد. اینك که حقائق را جز آنچه باو تعلیم داده بودند مییابد، میگوید:

« تمام مفسرین ومترجمین قرآن هم‌قول هستند که دستورهای اخلاقی قرآن »
« در جملات زیر خلاصه میشود:
« بر کسیکه بشما بدی‌میکند ببخشائید.از کسیکه‌شمارا میرانددوری مجوئید .»
« بر نادارن کرم کنید و بر نادانان سخت نگیرید.»[۲۳]

مفهومی عالی از الوهیت ودستورهائی اخلاقی بر بشریت، اینست آنچه ولتر در دین اسلام کشف میکند .

۲۰ ــ به هفته‌نامه «مرکور دو فرانس» "Mercure de France" ، مقالهٔ «محمد»، شمارهٔ آوریل ۱۷۴۵ مراجعه شود. مأخذ ولتر قرآن جرج‌سیل صفحه ۳۹ میباشد.

۲۱ ــ نمایشنامهٔ «فناتیسم»، پرده دوم ، صفحه چهارم .

۲۲ ــ «مرکوردوفرانس»، شماره فوق‌الذکر. مأخذولتر «کتابخانه مشرق»، مقاله «الله» ومتن مورداستناد او ترجمه آزاد سوره توحید است.

۲۳ ــ «مرکور دوفرانس» ، شمارهٔ فوق‌الذکر ــ مأخذ ولتر «کتابخانه مشرق»، مقالهٔ «القرآن» است.

ولی شگفت در اینجاست که با همهٔ این احوال عقیدهٔ او نسبت به شخص پیامبر اسلام‌هنوز تغییری نکرده است: تا این تاریخ ولتر از محمد (ص) فقط بعنوان یك نابغه جنگی و سیاسی یاد میکند و او را از نفع جوئی و سودپرستی عاری نمیداند و اگر دین او را میستاید بیشتر باین منظور است که رقیب را تکذیب کرده باشد: بخلاف آنچه راویان مسیحی میگویند دین‌محمد مفهومی از الوهیت برای بشر بارمغان آورد که از تثلیث مسیحیت بمراتب برتر است، و باز بخلاف آنچه آنان میگویند بهیچوجه مسیح تنها کسی نیست که خدای حقیقی را به جهانیان‌معرفی کرده است بلکه بیشتر مردم جهان بوجود خدائی که ستمکار را بدوزخ میکشاند و نیکوکار را پاداش میدهد معتقد بوده اند. تنها اختلاف در این است که بعضی اورا الله نام نهاده اند و برخی اهورامزدا و یا یهوه اش خوانده اند.

کشف دیگر ولتر، تفوق علمی و معنوی مسلمانان قرون اولیه اسلامی بر مسیحیان میباشد:

«در دوران توحش ونادانی، پس‌از سقوط‌امپراطوری روم،مسیحیان همه‌چیز»
«را، از قبیل هیأت، شیمی، طب، ریاضیات و غیره، از مسلمانان آموختند»
«و از همان قرون اولیه هجری‌ناگزیر شدندکه‌برای فراگرفتن‌علوم‌متداولهٔ»
«آنروز بسوی آنان روی آورند.»[۲۴]

مبلغین مسیحی فتوحات پیامبر اسلام و پیشرفتهای علمی و معنوی‌پیروانش را همواره‌مسکوت میگذاشتند، زیرا ستودن فضائل رقیب موقعیت آنانرا متزلزل میساخت و برای بدگویان سلاحی جدید پدید میآورد. لذا بسوئه "Bossuet" در تاریخ جهانیش محمد و محمدیان را فراموش میکند.[۲۵]

ولی کشف این حقایق ولتر را چنان خشمگین میسازد که یکباره همهٔ راویان مسیحی را «احمق» مینامد:

«من وخانم شاتله ازتعصب‌احمقانهٔ‌مسیحیان‌شکست‌خورده‌ومورخین‌بی‌مایه‌ایکه»
«حقایق تاریخ را مقلوب ساخته بودند و ناروائیهای بسیاری به محمد»
«نسبت داده بودند، سخت بیزار شدیم.»[۲۶]

بی‌شك گستاخی ولتر در مبارزات آینده‌اش تاحد زیادی معلول یاوه گوئیهای تاریخ‌نویسان

---

۲۴ ــ «مرکوردوفرانس» شمارهٔ ژوئن ۱۷۴۵، قسمت اول، صفحه ۱۳ ــ کلیهٔ مقالات ولتر که بسال ۱۷۴۵ در هفته نامهٔ «مرکوردوفرانس» درج گردیده بود، چندسال بعد در «تاریخ جهانی» ادغام شد.

۲۵ ــ در فصول آینده از تاریخ جهانی بسوئه خطیب مشهور فرانسوی بحث خواهد شد.

۲۶ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۵۴۵

قبل از اوست، زیرا کشف حقیقتی که عمداً پنهان شده باشد همیشه در انسان نوعی جسارت و حس برتری نسبت به کسانیکه این تعالیم غلط را در جامعه رواج میدهند، پدید میآورد. درمورد ولتر نیز چنین بود: چند سال پیش از اینکه با کمك خانم شاتله به مطالعات تاریخی بپردازد، او واقعاً گفته‌های مبلغین مسیحی را دربارهٔ اسلام پذیرفته بود و پیروان‌محمد را «فرزندان‌جهل» میدانست [۲۷]. ولی اینك که حقایق براو روشن میگردد، نمیتواند از رسوا کردن دروغپردازان خودداری کند، تاآنجاکه تعصب او گاهی تعصب آنانرا نیز تحت‌الشعاع قرار میدهد.

باری این نوع مطالعات شوقی وافر در ولتر ایجاد میکند و او را برآن میدارد که هرچه بیشتر در بارهٔ اسلام تحقیق و تفحص نماید. گوئی وجدانش اورا میآزارد که چرا روزی باین افسانه‌سرایان دل بست و «فناتیسم» را با نام «محمد» بنمایش گذاشت. لذا در سال ۱۷۴۸ دوباره نمایشنامه‌اش را همراه مقدمه‌ای طولانی به‌چاپ میرساند و میکوشد که گذشته را جبران نماید. ولی فقدان احساسات و تجربیات مذهبی و عرفانی و همچنین عدم اطلاع کامل از زندگی‌شخص پیامبر اسلام این شجاعت و شهامت را باو نمیدهد که یکباره آنچه را شش‌سال پیش نوشته و گفته است، تکذیب نماید. پس برآن میشود که قبل از هرچیز شخصیت خودش را موجه جلوه دهد، و بدین منظور در مقدمهٔ نمایشنامه اظهار میدارد که اگر در «فناتیسم» داستانی ساختگی و ناروا به پیامبر اسلام نسبت داده است، چندان راه اشتباه نپیموده است، زیرا او، ولتر، معتقد است که محمد بناحق خود را فرستادهٔ خدا معرفی کرده است. آنگاه برای اثبات این مدعی شواهدی میآورد که همه حاکی از بیمایگی او درتفسیر قرآن وعلوم دینی مسلمانان است. این شواهد درعین‌حال نشان میدهند که او واقعاً در جستجوی حقیقت بوده ولی درطول راه گاهی اشتباه میکرده است.

اولین سند او علیه صداقت محمد آیهٔ ۳۸، از سورهٔ دهم قرآن میباشد که آنرا چنین نقل میکند:

«چه کسی، بجز خدا، میتواند قرآن را ساخته باشد؟ مردم فریاد میدارند:»
«محمد است که آنرا جعل کرده است ـ بسیار خوب، پس سعی کنیدکتابی»

---

۲۷ ـ در هجونامهٔ«باکره» ولتر مسلمانان را سخت مسخره میکند و آنانرا «فرزندان جهل» مینامد: کلیات ولتر، جلد۹، صفحه ۱۵۵

«شبیه بآن بسازید و هر کس را میخواهید بیاری خود بخوانید.»[۲۸]

بدینسان ولتر آیهٔ مزبور را در جهت اثبات مدعای خود تحریف مینماید و حال آنکه اگر نیك مینگریست شاید درمی‌یافت که چنین شاهدی درست خلاف آنچه را او میخواسته آشکار میسازد، زیرا چگونه ممکن است کسی جن و انس را بمبارزه بطلبد بدون اینکه به معنویت و صحت آنچه میگوید ایمان کامل و اعتقاد مطلق داشته باشد؟ پیامبر اسلام قرآن را بعنوان‌مجموعهٔ وحی الهی برای جهانیان آورد و چنان بدرستی رسالت خود معتقد بود که در سراسر کائنات کسیرا شایسته آن نمیدید که بتواند حتی یك سوره نظیر سوره‌های قرآن بیاورد.

ولی ولتر هنوز پدیده‌های مذهبی را بخوبی درك نکرده بود و نمیتوانست بپذیرد که‌مردی عامی از میان گروهی بت‌پرست برخیزد و براستی و دور از هرنوع نفع‌شخصی مردم‌را به‌پرستش خدای یگانه بخواند. پس میکوشید تا با کمك آیات قرآن و روایات اسلامی آنچه را دروغ می‌پنداشت عیان سازد. راویان مسیحی در اینراه بیاریش میشتافتند. یکی از این راویان همان گانیی‌یهٔ سابق‌الذکر بود که پنج‌فصل از «زندگی محمد» خود را بشرح روایات غیر موثق‌اسلامی اختصاص میدهد. ولتر نیز بااو هماهنگ شده در چاپ جدید «فناتیسم» باین روایات استناد میجوید و آنها را بر زبان مسلمانان بکار می‌بندد. ولی روزی خواهد رسید که همهٔ این‌روایات را مجعول خواهد دانست و برای رد آنها و تبلیغ خداشناسی اسلامی کمر همت خواهد بست ــ از نقض‌گوئی جنون‌آمیز شروع کرد، کم‌کم نرم شد و سرانجام به مدح و ستایش گرائید.

معذالك ادله‌ای که در مقدمهٔ «فناتیسم» ۱۷۴۸ علیه صداقت حضرت رسول اقامه میکند، همه از نوع روایات غیر موثق نیست وبرخی ازآنها استنباط شخصی او است.

ولتر پیامبر اسلام را مردی سیاستمدار میداند که هرج و مرج زمان خود را خوب مورد مداقه قرار داد و پس از سالها تفکر تنها راه اعتلای خود و رستگاری مردم را در دینی جدید یافت. لذا خود را فرستادهٔ خدا معرفی کرد و برای اینکار همهٔ شرائط لازم را دارا بود و حتی بخلاف بیشتر معاصرینش خواندن و نوشتن نیز میدانست:

« چگونه میتوان تصور کرد که قانونگزاری بزرگ، شاعری‌توانا و تاجری »

---

۲۸ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۱۰۳ ــ ترجمه سادهٔ آیه‌ای که ولتر بآن استناد میجوید چنین است. «آیا میگویند که آنرا (قرآن‌را) بدوروغ بربست؟ بگو: اگر راست میگوئید تنها یك سوره همانند آن بیاورید و غیر از خدا هرکس را میتوانید، بیاری خود بخوانید.» ــ کلمات بین دو پرانتز: ( ) در متن قرآن نیست و فقط برای توضیح مطلب و بیان معنای ضمنی آیه آورده شده است. در سایر آیات مورد استناد نیز چنین خواهد بود.

« ثروتمند نتواند حتی نام خود را بنویسد ؟» [۲۹]

در سال ۱۷۳٤ نویسندهٔ «نامه‌های فلسفی» چنین نمیاندیشید و محمد را واقعاً مردی نادان می‌پنداشت [۳۰] . در آن تاریخ ولتر هنوز به نوشته‌های مبلغین مسیحی که امی‌بودن پیامبر اسلام را نقصی بر کمالش و نقضی بر مقالش میدانستند ، وقع بسیار میگذاشت. ولی امروز باتمام قوا میکوشد تا ثابت نماید که محمد مردی دانشمند بود و فقط از روی فروتنی خود را در قرآن بی‌سواد معرفی کرد. وانگهی «چه اشکالی دارد که کسی خواندن و نوشتن بداند ولی خود را دانشمند نخواند ؟» [۳۱]

این نظر ولتر، گرچه مطابق با حقیقت نیست، ولی بار دیگر نبوغ او را در حل مسائل تاریخی آشکار میسازد. در اینمورد ولتر دو قرن تمام از مستشرقین امروزی که اکثراً معتقد هستند محمد (ص)، برخلاف آنچه گفته و نوشته اند، خواندن و نوشتن میدانسته، پیش بوده‌است.

دلیلهای او علیه امی بودن پیامبر اسلام بدینقرار است :

۱ ــ محمد (ص) در بستر مرگ قلم و دوات خواست تا وصیتنامهٔ خود را بنویسد و مسلمانانرا از گمراهی رهائی بخشد.

۲ ــ موقعیکه در حدیبیه قرارداد صلح بین قبیلهٔ قریش ومسلمانان بسته میشد، بنابراعتراض و درخواست سهیل، نمایندهٔ اهل مکه، حضرت رسول بر عبارت «محمد رسول‌الله» خط کشید و عبارت «محمدابن عبدالله» را بجای آن نوشت .

۳ ــ محمد (ص) سالهای متمادی حسابدار خدیجه بود و امور تجاری او را انجام میداد و بهمین دلیل اصطلاحات بازرگانی در قرآن فراوان است .

٤ ــ از علم نجوم و هیأت نیز بهره‌مند بود، چنانکه تقویم اعراب را اصلاح کرد و ماههای

---

۲۹ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۱۰٤

۳۰ ــ در «نامه‌های فلسفی»، ولتر راجع به پیامبر اسلام چنین مینویسد :
« واقعاً عجیب است که مردی نادان مانند محمد بتواند دینی جدید بیاورد ومردم آسیا»
«و آفریقا را بآن مؤمن سازد، ولی دانشمندانی چون نیوتن، کلارک، لاك، و کلرك،»
«که بزرگترین فیلسوفان و بهترین نویسندگان زمان خود بودند، بزحمت بتوانند »
«جمعیتی بس قلیل که آنهم روزبروز از عده اش کاسته میشود، دور خود گرد »
«آورند.»: نامه‌های فلسفی، جلد اول صفحه ۸۰

۳۱ ــ کلیات ولتر، جلد ۱۱، صفحه‌های ۲۰۷ و ۲۱۷

قمری را مشخص نمود [۳۲].

باری، درحال حاضر بیشتر مستشرقین اروپائی و آمریکائی همگام با ولتر معتقد هستند که پیامبر اسلام بی‌سواد نبوده و حداقل خواندن و نوشتن میدانسته است. استدلال آنان نیز مشابه استدلال ولتر است. لذا برای سازش‌دادن روایات فوق با متن قرآن در زحمت افتاده اند.

آقای ادوار مونته [۳۳] معتقد است که واژهٔ امی برای مبالغه و زیبائی عبارات در قرآن بکار رفته است [۳۴]. آقای بلاشر [۳۵] اظها ر میدارد که امی در واقع به معنی بی‌سواد نیست، بلکه معنی حقیقی آن «مشرك و بت‌پرست» است. و آیات متعددی را بعنوان مثال میآورد که باستناد آنها آسانتر میتوان کلمهٔ امی را به گونه‌های مختلف تعبیر کرد. از مجموع این آیات آقای بلاشر چنین استنباط میکند که «النبی الامی» بمعنی «پیامبری که بارشاد بت پرستان برانگیخته شد» میباشد [۳۶].

این تعبیر وتفسیر مفهوم صریح عبارت «النبی الامی» را تغییر میدهد، زیرا «النبی» بر «امی» اضافه نشده است تابتوانیم عبارت «النبی الامی» را مثلا به «پیامبر مردم دورهٔ جاهلیت (بت پرست)» ترجمه کنیم. بلکه این دو کلمه صفت و موصوف میباشند و در اینصورت اگر

---

۳۲ ــ مورد استناد ولتر، آیه ۳۶ از سورهٔ نهم قرآن است. ترجمه آن چنین است:
«همانا که شماره ماهها نزد خدا، ودر کتاب خدا، آنگاه که زمین و آسمان را آفرید،»
«دوازده است. چهار ماه آن حرام است. اینست دین پایدار. پس در این ماههابریکدگر»
«ستم روا مدارید. ولی باهمهٔ بت‌پرستان کارزار کنید، چنانکه آنان با همهٔ شما»
«کارزار میکنند، و بدانید که خدا با پرهیزکاران است.»
تقویم مکی قمری بود. ولی هر پنجسال یکبار ۳۰ روز بر آن میافزودند تا کسری آنرا نسبت به سال خورشیدی جبران کرده باشند. حضرت رسول در حجةالوداع این تقویم را عوض کرد. در این باره به جلد اول کتاب: ' Le Prophète de l'Islam, sa vie, son oeuvre ' تألیف حمیدالله، چاپ پاریس، سال ۱۹۵۹، رجوع شود.

۳۳ ــ آقای مونته "Ed. Montet" تا چندی پیش رئیس افتخاری دانشگاه ژنو بود.

۳۴ ــ به صفحه ۲۶ از قرآن ترجمه آقای مونته رجوع شود.

۳۵ ــ آقای بلاشر "Blachère" استاد فعلی زبان عربی و کرسی اسلام‌شناسی دانشگاه پاریس‌است.

۳۶ ــ به کتاب "Le Problème de Mahomet" صفحه ۳۲ رجوع شود - خانم ماسون "Masson" مستشرق وابسته به‌کانون تحقیقات علمی وادبی فرانسه "C. N. R. S." نیز بر همین عقیده است:
" Le Coran et la révélation judéo — chrétienne "، جلد دوم، صفحه ۳۰۲
ظاهراً آنچه سبب شده است که آقای بلاشر «النبی الامی» را به «پیغمبر مبعوث بر بت‌پرستان» ترجمه کند مشابهتی صوری است که بین این عبارت و لقبی که مسیحیان به یکی از قدیسین خود داده اند وجود دارد. چه در روایات مسیحی مکرر «پل مقدس» را "Apôtre des Infidèles" یا "Apôtre des Gentils" یعنی پیغمبر مبعوث بر بی‌دینان و مشرکین نامیده اند. ولی چنانکه گفته شد این مشابهت صوری است و یك تجزیه و تحلیل گرامری آنرا ثابت میکند.

«امی» را بمعنی «مشرك» ـ چنانکه مردم دورهٔ جاهلیت را بآن متصف میکنیم ـ بگیریم ، باید مجموعهٔ دو کلمه را به «پیامبر بت پرست» ترجمه نمائیم، و این خود نقض غرض خواهد بود.

وانگهی، چه لزومی دارد که بهر قیمت شده این کلمه را بمعنی «مشرك» و «از مردم دورهٔ جاهلیت» بگیریم. از نظر لغوی امی از ام مشتق شده است که بمعنی مادر میباشد. بنابراین امی یعنی «نادانی که گوئی تازه از مادر زاده شده است.»[۳۷]

ضمناً باید افزود که روایات مورد استناد ولتر نیز نمیتواند دلیلی علیه امی‌بودن حضرت محمد (ص) باشد. چه بنا بر عقیدهٔ مسلمانان، پیامبر اسلام به مکتب نرفت و خواندن و نوشتن نیاموخت، ولی آنگاه که برای اولین بار از جانب پروردگار به راهنمائی گمراهان و بت‌پرستان بر انگیخته شد، این دو موهبت باو تفویض گردید. آیات اولیه‌ای که براو الهام شد گواه این مدعا است: جبرئیل در کوه حراء او را تنگ فشرد و بر او بانگ زد :

« بخوان ! بنام پروردگارت که (جهانیان را) آفرید،
« که انسانرا از خون بسته آفرید.
« بخوان ! پروردگارت بسیار بخشنده است .
« آنکه نوشتن با قلم را (بانسان) آموخت ،
« و انسانرا بآنچه نمیدانست آگاه کرد ...»[۳۸]

فعل اقرأ از مادهٔ «قرائت» است و آن بمعنی خواندن میباشد و ترجمهٔ آن، بنا بر نظرآقای بلاشر، به «موعظه کردن» ، «تبلیغ کردن»، یا «بصدای بلند چیزی را از حفظ خوانـدن» ، دور از ذهن است[۳۹] .

بنا براین محمد (ص) خواندن نیاموخت ولی باو الهام گردید، و این امر با کشفیاتی که امروز در علوم روانی حاصل شده است، هیچگونه منافاتی ندارد. آقای باستید[۴۰] که مطالعاتی عمیق در بارهٔ عرفان و عرفاء از نظر روانی انجام داده است، پس از آزمایشهای متعدد و مقایسهٔ

۳۷ ــ به دائرةالمعارف فرید وجدی رجوع شود ــ معانی دیگری که خواسته اند به کلمهٔ امی بدهند ، از قبیل: منسوب به امالقرا یعنی مکه و یـا عامی (بدون قید بی‌سوادی)، نیز نمیتواند تعبیر آقای بلاشر را توجیه کند .

۳۸ ــ سوره ۹۶، آیات ۱ تا ۶

۳۹ ــ البته میتوان کلمهٔ قرائت را در معانی فوق نیز بکار برد، زیرا ریشهٔ آن عبری است و تقریباً درتمام زبانهای سمیتیك بمعنای «چیزیرا با صدای بلند از حفظ خواندن» استعمـال شده است ، ولی در مـورد سورهٔ «العلق» بخصوص، نمیتوان آنرا چنین تعبیر کرد: آیهٔ چهارم: «آنکه نوشتن با قلم را بانسان آموخت»، شاهد برصدق این مدعا است.

۴۰ ــ آقای باستید: "R. Bastide" استاد دانشگاه پاریس است .

جنبه‌های گوناگون عرفان در مذاهب و ادیان مختلف، کشفیاتی را که عرفاء بزرگ، پس ازسالها ریاضت، به آنها نائل میشوند به سه نوع تقسیم کرده است:

۱ ــ کشفیات مربوط به حواس پنجگانه از قبیل: شنیدن ودیدن

۲ ــ کشفیات مربوط به قوای متحرکهٔ بدنی از قبیل: نوشتن و یا تکلم به زبانیکه عارف هرگز آنرا فرا نگرفته است.

۳ ــ انتقال قوای سیالهٔ بدن به موجودات دیگر و تحت تأثیر قرار دادن آنها[٤١].

آقای دکتر اورلاند نیز عرفان را از نظر پزشکی مورد مطالعه قرار داده و کتابی بنام «عرفان و درمان‌شناسی روانی» نوشته است[٤٢]. نامبرده مدتی مدید حالات روانی راهبه‌ای را که مدعی بوده صدای رفت و آمد فرشتگان را در آسمانها میشنیده است بررسی کرده و از مجموع آنها چنین نتیجه گرفته است:

«در صحت گفتار عرفاء هیچگونه‌شبهه‌ای نیست. اگرعارفی بگویدکه‌چیزی‌را»
« می‌بیند و یا صدائی را میشنود، واقعاً آن چیز را دیده و آن صدا را شنیده»
«است. فقط شبهه دراینست‌که آیا آن شیئی وآن‌صداهم واقعاً وجود خارجی»
« دارند یا تصور عارف چنین است. تحقیقات علمی آینده باید جوابگوی »
« این سؤال باشد.»

* * *

سه سال بعد از انتشار چاپ جدید «فناتیسم»، مجدداً بسال ۱۷۵۱ این نمایشنامه‌در تئاتر کمدی فرانسز به نمایش گذاشته شد. یکی از دوستان ولتر که پس از مدتی اقامت در قسطنطنیه زنی مسلمان را همراه آورده بود، روزی باتفاق او بتماشای نمایشنامه میرود. زن از دیدن آن سخت منزجر میگردد و مراتب نفرت خود را نسبت به ولتر ابراز میدارد و از دوروئی او که روزی در برلن پیامبر اسلام را در حضور جمعی می‌ستوده است، شکوه مینماید. خبر به ولتر میرسد. او گفته‌های زن دوست خود را انکار نمیکند، فقط جنبهٔ مطایبه آمیز بآن می‌بخشد:

«ممکن است من روزی از محمد ستایش کرده باشم. باید نسبت به خانمها »
« مؤدب بود. چگونه میتوان از ستودن محمد در حضور ایشان که پاداش‌ما»

---

٤١ ــ به کتاب "Les Problèmes de la vie mystique" از صفحه ٤٨ تا صفحه ۸۰ رجوع‌شود.

٤٢ ــ yves Averlant : Mysticisme et Psychopathologie پاریس ۱۵۹۱

« در بهشت او هستند، خودداری کرد؟» [۴۳]

ولی در ورای این شوخیها حقیقتی نهفته است، زیرا در همین نامه است که ولتر مینویسد:

«من در حق محمد کمی بد کردم.»

وانگهی از این تاریخ ببعد، در کلیهٔ مکاتبات و آثارش، لحن او نسبت به پیامبر اسلام تغییر میکند. علت آنهم بی‌گمان مطالعاتی است که در طی اقامتش در دربار فردریك دوم پادشاه پروس انجام میدهد. زیرا میدانیم که هنگام عزیمت به برلن «تمام ابزارش» [۴۴] را همراه میبرد و این «ابزار» جز کتابها و یادداشتها چیزی نبوده است ــ ولتر حتی در پیشگاه شاهان دست از مطالعه برنمیداشت.

حاصل این مطالعات «تاریخچهٔ جنگهای صلیبی» بود که فصول اول آن در نامهٔ هفتگی «مرکور دوفرانس» انتشار یافت. این کتاب در سال ۱۷۵۳ بطور مستقل چاپ شد و در سالهای بعد در «تاریخ جهانی» ادغام گردید.

آنچه در جنگهای صلیبی خشم ولتر را نسبت به مسیحیان بر میانگیزد و توجهش را نسبت به مسلمانان جلب میکند، بخصوص انصاف و رأفت پیروان محمد و ستیزه‌جوئی و جنگخواهی پیروان مسیح میباشد. او گفتهٔ بسوئه را که معتقد بود اسلام با شمشیر پیش رفته است ، هنوز بیاد داشت، و اینك میدید که، بالعکس، این شمشیر در دست مسیحیان باهتزاز درآمده است. لذا بدون اینکه احساسات مذهبی جنگجویان صلیبی را درك کند، انگیزهٔ آنانرا در لشگرکشیها «نوعی جنون مسری» میداند که نخست گریبانگیر پیرِ زاهد معروف به «کوکوپیتر» میشود . پیر شبی در خواب می‌بیند که عیسای مسیح بر او آشکار میگردد و میگوید :

« من با تو خواهم بود، وقت آن رسیده که سرزمین مرا ازمسلمانان بازستانی و»
«دوستداران مرا از چنگ آنان رهائی بخشی.» [۴۵]

کوکوپیتر از خواب بیدار میشود. شوری در سر و آشوبی در دلش پدیدار میگردد. فردای آن شب بار سفر می‌بندد تا آنچه را بر او گذشته با رهبر مسیحیان در میان گذارد. غافل از اینکه رهبر بزرگ خود از سالها پیش چنین اندیشه‌ای را در سر میپرورانیده است .

ولتر معتقد است که گره گوار هفتم " Grégoire VII " مدتها قبل از اوربن دوم " Urbain II " در پی آن بود که مسیحیان غرب را علیه مسلمانان شرق بسیج کند ، ولی درآن زمان هنوز امپراطوری قسطنطنیه نیرومند بود و او نتوانست آرزوی خود را برآورد.

۴۳ ــ مکاتبات ولتر: جلد ۲۰، صفحه ۷۱، مخاطب ولتر در این نامه دختر خواهر اوست .
۴۴ ــ عبارت از ولتر است: کلیات، جلد اوز ، صفحه ۹۳
۴۵ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۴۴۰

تا اینکه قدرت حکومت بیزانس رفته رفته به سستی گرائید و سلطهٔ خلفای اسلامی نیز دچارتفرقه گردید. آنگاه اوربن دوم که مردی جاه‌طلب بود و خواب امپراطوری جهانی میدید، صدهاهزار انسانرا بنابودی کشانید.

اوضاع و احوال زمانه نیز مساعد بود. عده‌ای از اربابان و خداوندگاران‌محلی‌در منجلاب فسق و فجور و جهل و تعصب غوطه‌ور بودند و هدفی جز گردآوردن مال نداشتند. عده‌ای‌دیگر هنوز بکلی دست از دین وایمان نَشسته بودند و واقعاً میخواستند مزار خدای خودرا از وجود مسلمانان ناپاك، پاك کنند!

اوربن دوم هردودسته را امان داد: دستهٔ اول بزرگترین سودای خود را دنبال کرد وبسوی چپاول و غارتگری و تشفی غریزه جاه طلبی خویش شتافت و دستهٔ دوم نیز برای بخشوده‌شدن گناهانش صادقانه صلیب برکشید و مردانه کارزار نمود. بدینسان‌زمین وآسمان همدست گردیدند وگروهی بیشمار را از میان برداشتند.

در طول این ماجرا فقط دوچهرهٔ درخشان بر بشریت جلوه‌گر شدند: لوئی مقدس[۴۶] و صلاح‌الدین ایوبی[۴۷].

لوئی مقدس نمونهٔ پادشاهان بود، پرهیزکار و مدبر و با اراده و عادل، به تمام فضائل‌انسانی آراسته بود.ولی افسوس که «جنون مسری» بر او نیز سرایت کرد:

«درسال ۱۲۴۴، لوئی سخت بیمار میشود . روزی دربستربیماری ودرحال»
«بیهوشی، هاتفی از غیب بر او بانگ میزند: برخیز و صلیب برگیر و بجنگ»
«با کفار بشتاب !»

از آن پس روح کوکوپیتر درقالب جسم لوئی حلول میکند ونزدیك به‌صد هزار نفر را در دوجنگ صلیبی بکشتن میدهد.

در برابر این شبح تقوی که دستخوش اوهام و تخیلات خویش گردیده است، ولترتصویر مردی خردمند و دور اندیش و دلیر و سخاوتمند را رسم میکند. این مرد صلاح‌الدین ایوبی‌است:

۴۶ ــ لوئی نهم پادشاه فرانسه از ۱۲۲۶ تا ۱۲۷۰ بر فرانسه حکومت کرد. در طول سلطنت خود دو بار به جنگ با مسلمانان قیام نمود. دفعهٔ اول در سال ۱۲۵۰ از مصریان سخت شکست خورد و مدتی نیز زندانی‌گردید تا توانست با پرداخت ۵۰۰،۰۰۰ لیره آزادی خود وباقیمانده سپاهیانش‌را باز بخرد. باردوم بسال ۱۲۷۰ بود که در راه جنگ به مرض طاعون دچار شد و مرد. پادشاهی پرهیزکار و پایدار به مذهب بود. لذا او را لوئی مقدس نام نهادند. جنگ ۱۲۷۰ او هشتمین و آخرین جنگ صلیبی بود.

۴۷ ــ صلاح الدین ایوبی ، امیر مصر و سوریه ، از ۱۱۳۷ تا ۱۱۹۳ میزیست . وحدت سیاسی از دست رفتهٔ مسلمانان را دوباره بوجود آورد و در جنگ صلیبی سوم رشادتها نمود. سلطانی جوانمرد و آزادمنش بود.

«صلاح‌الدین، پس از پیروزی در جنگها، از مسیحیان مقیم اورشلیم غرامت»
«نگرفت [۴۸]. بارها اتفاق افتاد که زنان بی‌سرپرست خود را بپای او انداختند،»
«بعضی شوهر خودرا میخواستند وبعضی فرزندان خود را. او دستور داد»
«همهٔ اسیران جنگی را آزاد کنند .... مدارس متعددی در شهر بنا کرد و»
«با وجود اینکه بدین اسلام سخت پای بند بود ، کلیسا ها را به مسیحیان»
«باز گردانید وآنانرا درانجام مراسم مذهبی وفرائض دینیشان آزادگذارد...»
«درسراسر زندگیش هرگز معتقدین به‌سایر ادیان را ازخود نرنجانید وپیش»
«از مرگ وصیت کرد که مقداری از اموالش را بین فقراء ، اعم از»
«مسلمان و مسیحی ویهودی، تقسیم کنند وبدین وسیله به جهانیان آموخت»
«که تمام مردم روی زمین برادرند وبرای کمك به‌بینوایان نباید پرسید»
«دینشان کدام است، بلکه باید دانست ازچه رنج میبرند.» [۴۹]

ولتر در تجسم فضائل صلاح‌الدین چنان میکوشد که خواننده را نسبت به‌صحت آنچه‌میگوید دچار تردیدمیکند. باوجود این منابع موثقی برگزیده است: از «فلوری» [۵۰] نام میبرد وبه‌کتب تاریخ «کونیات» [۵۱] استناد میجوید. در آن عصر، این دو مورخ مورد اعتماد بوده اند.

در فصول آیندهٔ این کتاب خواهیم دید که چرا ولتر تا این حد آزادمنشی مسلمانان را میستاید. ولی باید دانست که درعین حال این آزاد منشی‌را خصیصهٔ قاطبهٔ مسلمانان نمیداند، بلکه تعصبات افراطی واعتقاد به‌خرافات را نزد همهٔ ملتها ومعتقدین به همهٔ ادیان می‌یابد: در سال ۱۱۸۲ زلزله‌ای وحشتناك بر سوریه مستولی میشود و بسیاری از شهرهای آن سرزمین را زیرورو میکند. این حادثه میبایست به کشتارهای بیرحمانه پایان بخشد. ولی هرگز چنین‌نشد، و بالعکس «به مسیحیان گفتند خدا مسلمانانرا تنبیه کرد و به مسلمانان گفتند خدا مسیحیان را بدوزخ‌فرستاد و روی خرابه‌های شام به‌زدوخورد ادامه دادند.» [۵۲]

---

۴۸ ــ وحال آنکه مسیحیان، پس از فتح اورشلیم در جنگ صلیبی اول بسال ۱۰۹۹ مسلمانان مقیم آن‌شهر را بیرحمانه قتل عام کردند ــ کلیهٔ‌اطلاعات راجع به جنگهای صلیبی از کتاب "Histoire des Croisades" تألیف آقای روسه : "Rousset" ، چاپ پاریس ، ۱۹۵۷ ، اقتباس شده است .

۴۹ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۴۵۸

۵۰ ــ "Claude Fleury" ، نویسنده و کشیش فرانسوی، نزدیك به سی‌سال از عمرش را (از ۱۶۹۱ تا ۱۷۲۰) برای نوشتن تاریخ مسیحیت در بیست جلد صرف کرد .

۵۱ ــ " Nicétas Choniate " ،مورخ امپراطوری بیزانس، تاریخ حکومتهای لاتینی شرق را در بیست و یك جلد برشتهٔ نگارش در آورد. کتاب او بسیار پر ارزش است .

۵۲ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۴۵۴

پس طبقات عامی اجتماع همیشه دستخوش تعصبات قرار میگرفته‌اند واین امراختصاص بقوم مشخصی نداشته است. تنها گسترش تمدن وفرهنگ عمومی است که‌میتواند روشن‌بینی راجایگزین خرافات بنماید. آرزوی ولتر اینست که‌روزی مردم روی زمین چنان بصیر و خردمند شوند که هرگز بجان یکدیگر نیفتند و بعلت اختلاف در عقاید زندگی را برخود تاریك نگردانند. برای تحقق بخشیدن باین آرزو، ولتر پیوسته در کوشش بود، چنانکه نمایشنامه‌ها، رمان‌ها، قصه‌ها، کتابهای تاریخی، رساله‌های فلسفی، در یك کلمه تمام آثارش را میتوان مرثیه‌ای برای بشریت تلف‌شده بعلت تعصبات مذهبی دانست.

ولتر به نوعی «درد مذهب» دچاربود[۵۳] و درمان این‌دردرا درشرح وقایع مذهبی وآشکار ساختن اغراض و مقاصد پلید کسانیکه بنام مذهب اجتماعات بزرگی را بنابودی کشیدند، جستجو میکرد. و اگر نسبت به اسلام در او گرایشی وجود داشت برای این بود که نظیر این وقایع رادر تاریخ اسلام نیافته بود. چه او صفحات تاریخ ملتهای‌جهان راورق زده‌بود: «خلاصهٔ‌تاریخ‌جهانی»، «رساله ای دربارهٔ تاریخ جهانی»، «رساله ای دربارهٔ تاریخ عمومی» و بالاخره «رساله ای‌دربارهٔ آداب و رسوم ملتها»، اینها همه عناوین مختلف تاریخ جهانی اوست. هربار که چاپ کتابش را تجدید مینماید، عنوان دیگری برای آن انتخاب میکند و مطالب تازه‌ای بر متن آن میافزاید و هرگز از تصحیح نوشته های قبلی و یا تکرار آنها خسته نمیشود. آنچه راآخرین تحقیقاتش برآن صحه گذاشته است، باز میگوید و آنچه را غیر مستند تشخیص میدهد، تصحیح میکند. بهمین‌دلیل گاهی بین مضامین چاپهای مختلف آثار او اختلافات فاحشی‌وجود دارد. بنابراین کسیکه‌میخواهد تحول فکری اورا دنبال کند، باید تاریخ انتشار کتابها و حتی تاریخ تکوین آنها را دقیقاً بداند.

نقض گوئیهای ولتر، در دههٔ اول نیمه دوم قرن هجده، مشاجرات قلمی شدیدی‌را علیه او برانگیخت. ولی خوشبختانه این مشاجرات بیشتر اوقات، در جهت راهنمائی‌او سوق داده میشد، و ولتر، پس از اینکه خشمش فرو می‌نشست، دوباره بکار میپرداخت و بیغرضانه صحیح را از سقیم جدا میساخت و حقیقت را باز میگفت، هرچند این حقیقت را «در تجلیل از اعراب مسلمان» می‌یافت.[۵۴]

---

۵۳ ــ ولتر اختلافات مذهبی‌را عامل بزرگ بسیاری از جنگها و قتل عامها میدانست و از این امر واقعاً رنج میبرد. در روز ۲۴ اوت هرسال که مصادف با فاجعهٔ سنت‌بارتلمی سال ۱۵۷۲ است، چنان ملتهب‌میشد که اغلب تب میکرد ودر خانه میافتاد. ولی فردای آنروز جان تازه میگرفت و تیر دیگری علیه کاتولیکها که آنانرا مسؤول این قتل‌عام میدانست، به‌کمان میگذاشت.

۵۴ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۴۳

باری، در سالهای۱۷۵۳ و ۱۷۵۶ ولتر سلسله مقالاتی را در چاپهای جدید تاریخ جهانی خود راجع به پیامبر اسلام درج میکند. اختلافاتی که در این دو چاپ وجود دارد، حس‌انتقادی شدیدی را بین مخالفین او بوجود میآورد. [۵۵] یکی از آنان که هرگز شناخته نشد، بدفاع از مسلمانان برمیخیزد و در سال ۱۷۵۹ اشتباهات ولتر را در جزوه ای بنام «انتقادی بر تاریخ جهانی آقای ولتر در بارهٔ محمد و پیروان او»، که جمعاً ٤۳ صفحه داشت، بازگو مینماید. اول ژانویه ۱۷۶۰ ولتر به جوابگوئی قیام میکند ودر روزنامهٔ «دائرة المعارف» جزوه‌ای تحت عنوان :

«نامه‌ای احترام‌آمیز به‌مؤلف نامحترم انتقاد برتاریخ جهانی، منسوب‌به‌آقای»
«ولتر که هرگز در عمرش تاریخ جهانی ننوشته است»

منتشر میسازد و در سراسر آن به استهزاء و تحقیر منتقد خود میپردازد و چنان بامهارت و استادی او را هجو میکند که خواننده را نیز شریك جرم خود میگرداند !

ارزش جزوه بخصوص در اینست که نشان میدهد ولتر تا چه‌اندازه در امرتحقیقات تاریخی پشتکار داشته، وچگونه تمام اوقات زندگی خود را برای بدست آوردن اطلاعات جدید بکار میبرده و کلیهٔ منابع تاریخی موجود زمان خود را مورد استفاده قرار میداده است .

باوجود این، مأخذ مهم او همیشه قرآن جرجسیل میباشد. گاهی نیز از پریدو، وزمانی از بولن ویلی‌یه، یا از مؤلف «کتابخانه مشرق» یاد میکند. ولی از گانییی‌یه نامی‌نمیبرد . چرا ؟ آیا واقعاً اعتماد باو را ازدست داده یا فقط او را فراموش کرده است ؟ ولی هنوز وقت آن نرسیده که او را بباد انتقاد بگیرد و کتابش را قصهٔ «ام‌کلثوم» معرفی نماید. پس اگر در «نامه ای احترام‌آمیزبرنویسندهٔ نامحترم....» از گانییی‌یه بحثی بمیان‌نمیآورد بعلت‌عدم‌اعتماد باونیست. ولتر ترجیح میدهد که مستقیماً به قول محققین اسلامی استناد کند و گانییی‌یه را که واسطهٔ بین او و آنان است بکلی فراموش نماید! بنابراین آثار بیضاوی، ابوالفداء، شهرستانی، وسایر دانشمندان اسلامی را به رخ منتقد خود میکشد و چنین وانمود میسازد که همهٔ آنها را خوانده و دقیقاً مطالعه

---

۵۵ ــ باید افزود که چاپ ۱۷۵۳ بدون اطلاع و رضایت ولتر انجام شد. ناشری نسخهٔ خطی «تاریخ جهانی» را که هنوز تکمیل نشده بود بدست آورد و آنرا بچاپ رسانید. ولتر علیه او شکایت کرد و او را به محاکمه کشانید .

کرده است ! [۵۶]

ولی این گزاف گوئیها حقیقتی را آشکار مینماید: ولتر علاقهٔ فراوان داشت که آنچه را در بارهٔ مسلمانان مینوشت واقعاً مستند باشد. او که خود از پیشروان تاریخ معاصر بشمار میآید بسیار دیر باور بود وهرگز بآسانی چیزیرا نمیپذیرفت. بآنچه‌مبلغین مسیحی ومخالفین‌اسلام‌رواج داده بودند وقعی نمیگذاشت و بآنچه مسلمانان نیز دربارهٔ دین خودشان میگفتند بادیدهٔ تردید مینگریست. موافق ومخالف‌را باهم می‌سنجید وآنگاه اگر راوی را بی‌غرض تشخیص میداد و روایت را منطبق برموازین عقلی میدانست آنرا بازگو میکرد. بهمین دلیل در آینده‌ای نزدیك، حتی روایاتی را که راویان مسلمان نقل کرده بودند و مبلغین مسیحی آنها را علیه اسلام بکار میبردند رد خواهد نمود وآنهارا ساختگی خواهد دانست.

و باز بهمین دلیل، با وجود اینکه منابع فراوانی در اختیار داشت، همیشه مجهولات خود را در قرآن جرج‌سیل جستجو میکرد، چه او را دوستدار حقیقت میدانست.

* * *

سه سال پس ازانتشار «نامه‌ای احترام‌آمیز....» ولتر دوباره مطالعات اسلامی خودرا ازسر میگیرد و حاصل آنرا تحت عنوان «تبصره ای بر تاریخ جهانی» منتشر میسازد. ولی این بارهیچ مطلب تازه‌ای نسبت بآنچه تاکنون نوشته و گفته است در کتابش نمیآورد. در عوض مضمون‌کتاب حاکی است که تحولی عمیق در افکارش پدید آمده است، چنانکه کلیهٔ مفاهیم‌ذهنی اورادگرگون ساخته است: ولتر دیگر ادیان مختلف را ساخته و پرداختهٔ انسانها نمیداند، بالعکس، معتقد است که هر پدیده ای در جهان معلول قوانین بیشماری است که خدا آنها را وضع کرده است. وچون این قوانین تغییرپذیرنیستند، دنیای موجود جزآنچه‌هست نمیتوانست باشد. پس وجود هرپدیده‌ای لازم است. ادیان مختلف نیز بوجود نیامدند مگر برای اینکه از بدو آفرینش جهان مقدر بود که

۵۶ ــ اختلاف میان نویسندهٔ «انتقاد بر تاریخ جهانی» و ولتر که او را «ترك ملانقطه‌ای!»میخواند، بیشتر برسر مسائل بی‌اهمیت است: ازقبیل اینکه اسلام بمعنی تسلیم دربرابر خواسته خداست، یا بمعنی سلامتی جسم و روح؛ کتاب آسمانی مسلمانانرا باید «القرآن» نامید، یا «قرآن»، بدون حرف تعریف؛ شجره‌نامه محمد چگونه است، وغیره.... ولی دراغلب موارد ولتر برای مرعوب ساختن منتقد خود به‌کتب محققین اسلامی استناد میکند و حتی موقع بحث دربارهٔ کلمهٔ «القرآن» میگوید: «من ازاینکه عربی‌را تااین اندازه بهتراز شمامیدانم شرمنده‌ام!» کلیات: جلد ۲۴، صفحه ۱۴۵ ــ مأخذ ولتر قرآن جرج سیل میباشد، ولی اسامی علماء اسلامی و عنوان‌کتابهای آنانرا ازکتاب گانیی‌یه استخراج کرده است.

چنین پدیده‌هائی برچهرهٔ بشریت اثر بگذارند واو را بسوی تکامل سوق دهند. بنا براین عین نادانی است که همچون مسیحیان، اسلام را مخلوق شیطان و مسیحیت را مخلوق خدا بدانیم. این دو پدیده، مثل هر پدیدهٔ دیگر، نتیجهٔ لازم نظام آفرینش میباشند. زیرا «چگونه ممکن است که چیزی وجود داشته باشد و خالق کائنات وجود آنرا مقدر نکرده باشد؟» ــ «آنچه هست باید باشد.»[۵۷]

این تحول مرحله‌ای نهائی را در تاریخ افکار ولتر مشخص میکند زیرا از این پس،درهیچ موردی ولتر مطلب تازه ای برای خوانندگان آثارش نخواهد آورد، و اگر بیاورد، چیزیست‌که قبلا در ذهنش نقش بسته است ــ در این تاریخ ولتر آینده نیز ساخته شده بود .

مسلم است که او هرگزدست از مطالعه بر نخواهد داشت، چه خواندن و نوشتن، و احیاناً خراب کردن، از احتیاجات روانی اوست. بنابراین نه‌تنها دربارهٔ اسلام وبنیانگزار آن، بلکه دربارهٔ کلیهٔ مسائل روز بازهم به‌تحقیق خواهد پرداخت ولی در کتابها چیزی جز گواه برآنچه تا کنون میداند جستجو نخواهد کرد[۵۸] .

در اثر این انقلاب درونی، ولتر حتی در قضاوت خود نسبت به شخص پیامبر اسلام که‌همیشه مورد عناد او بود تجدید نظر میکند و برای اولین بار، پس از ۵۰ سال زندگی ادبی و ۴۰ سال مطالعات تاریخی و مذهبی، حقیقت را باز مییابد و اظهار میدارد که محمد بآنچه میگفت خود مؤمن بود و هرگز دروغ نگفت :

« محمد بی‌گمان مردی بسیار بزرگ بود ومردانی بزرگ‌نیز دردامن فضل »
« و کمال خویش پرورش داد. قانونگزاری خردمند، جهانگشائی توانا، »
« سلطانی دادگستر، پیامبری پرهیزکار بود و بزرگترین انقلابات روی »
«زمین را پدید آورد.»[۵۹]

از این پس، محمد در معبد خدایان ولتر جائی مییابد و مورد ستایش او قرار میگیرد واگر گاهی «خشم اورا برانگیزد»، نتیجهٔ عارضه‌ای زودگذر است ومیتوان آنرا نادیده گرفت .

در فصول آیندهٔ این کتاب از جنبه‌های مختلف تحول فکری ولتر و موجبات پیدایش آن

---

۵۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۵۵۶

۵۸ ــ دراین تاریخ (۱۷۶۳) ولتر نزدیك به‌هفتاد سال داشت وفقط کمی بیش از ۱۴ سال ازعمر درازش باقی مانده بود

۵۹ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۵۵۵ ــ ولتر پیدایش اسلام را بزرگترین انقلاب روی زمین میداند ولی معتقد است که این انقلاب بزرگ در برابر عظمت آفرینش همچون اتمی‌است که کمی جابجا شده باشد .

بطور مشروح بحث خواهیم کرد. دراینجا فقط خاطرنشان میسازیم که چهل‌سال مطالعه وتحقیق پیوسته از خلال مستندترین کتابهای آن‌زمان ولتررا برآن داشت‌که نه‌تنها نسبت به‌پیامبر اسلام در خود احساس الفتی بنماید، بلکه بهتر از همیشه نیز به قرابت بین دین او و سایر ادیان بزرگ پی ببرد.

****

فصل دوم

«دین یهود، مادر دین مسیح و مادربزرگ دین محمد....[۱]»

در سال ۱۷۲۶، آنگاه که ولتر در دفتر خاطراتش به زبان انگلیسی مینوشت:« دین یهود مادر دین مسیح است و مادر بزرگ دین محمد»، هنوز به وسعت معنای این عبارت که میبایست ۱۵ سال بعد دوباره آنرا بزبان فرانسه در «حماقت نامه» اش یادداشت کند، پی نبرده بود . چه اولین متنی که در آن ولتر از قرابت اسلام با سایر ادیان بزرگ گفتگو میکند، آنهم بطوربسیار مختصر، مربوط به سال ۱۷۴۵ میباشد. ولی بازهم این سؤال پیش میآید که آیا در سال ۱۷۴۵ واقعاً مسألهٔ تکوین دین اسلام برای او حل شده بود؟ ظاهرأنه . زیرا از ۱۷۴۵ تا ۱۷۶۰ ولتر در هیچ کتابی ازاین مسأله بحثی بمیان نمیآورد. ولی چنین بنظر میرسدکه درسال ۱۷۶۰، ضمن جمع‌آوری مطلب برای چاپ جدید تاریخ جهانیش ، کم و بیش بمطالعهٔ رشته‌های الفت بین‌ادیان سه‌گانه: اسلام، مسیحیت ودین یهود، نیز میپردازد: در«نامه‌ای احترام‌آمیز ....» به منتقد خود چنین مینویسد:

« هزاران نکتهٔ دقیق راجع به دین اسلام وجود دارد که ممکن است درچاپ»
« جدید تاریخ آداب ورسوم ملتها .... ازآن گفتگو کنم.»[۲]

چندسال بعد، باب‌سخن‌را دراین‌باره میگشاید، وبدین منظور کتابهای متعددی‌را میخواند . یکی از آنها « تاریخ آئین پارسیان»[۳]، تألیف تامس هاید است. جرج سیل در ترجمهٔ قرآنش اغلب از او نام میبرد، و ولتر در «قرن لوئی چهاردهم» فهم ودرایت اورا میستاید :

« هرگز فارسی زبانی آئین زردشت را بخوبی هاید نشناخت.»[۴]

مأخذ دیگر ولتر «عهد جدید و عهد عتیق و ارتباط آنها با تاریخ یهودیان و ملل‌همسایه»، اثر پریدو، بوده است[۵] که اطلاعات کاملی در بارهٔ دین یهود و روابط یهودیان با پارسیان و

---

۱ ــ Voltaire's Notebooks ، جلد اول، صفحه۲۱۵
۲ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۱۴۴
۳ ــ Thomas Hyde : Historia religionis Veterum persarum.
۴ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۴، صفحه ۵۶۱
۵ ــ H. Prideaux : The Old and New Testaments conected (sic) in the History of Jews and neighbouring nations.

زردشتیان در اختیار او گذاشته است .

و باز میدانیم که ولتر کتابهای: «آداب و رسوم مذهبی تمام ملل دنیا»[۶] ، «توجیه تاریخی افسانه‌ها و اساطیر خدایان»[۷] ، «تحقیق در پیدایش و تاریخ و توالی ملل قدیم»[۸] را نیز میشناخته است. اگر به مجموعهٔ این منابع کلیهٔ کتابهائی که در فصول گذشته از آنها نام برده شده است، افزوده گردد، خود کتابخانه‌ای خواهد شد که میتوانسته برای بسیاری از مجهولات ولتر راه‌حلی بگشاید. ولی از مقابلهٔ متن «تاریخ آداب و رسوم ملل» با متون نامبرده چنین استنباط میشودکه ولتر بیشتر برای گسترش اطلاعاتش به بررسی این کتابها میپرداخته است. زیرا خیلی کم اتفاق میافتد که از آنها اتخاذسند بکند: سند اولیهٔ او مثل همیشه مقدمهٔ مفصل قرآن جرج سیل میباشد . چنانکه میتوان این قرآن را «کتاب دعای ولتر» نامید.

باری، سیل یك فصل کامل از مقدمهٔ کتاب خود را به ادیان و آداب و رسوم مختلف اعراب قبل از اسلام، و چهار فصل دیگر را بشرح اصول و فروع دین اسلام و همبستگی آن با سایر ادیان اختصاص میدهد. نظریهٔ او در این باره چنان محققانه است که امروز، پس از گذشت دو قرن، هنوز بر قوت خود باقی است .

سیل عربی و انگلیسی و فرانسه و لاتینی میدانسته است[۹] و میتوانسته از کلیهٔ آثاری که در زبانهای فوق راجع به‌اسلام نوشته بودند ، استفاده کند و از مجموع مطالعات خود کتابی جامع که با حاصل سالها تجربه ومشاهده در بین اقوام مسلمان نیز آراسته شده باشد، به دنیای علم و ادب تقدیم دارد. ولتر بر این امر آگاه بوده و آنرا بازمیگوید :

« تاریخ زندگی محمد و زمانهای قبل از او بر «ترکان»روشن نبود. ولی»
«سیل، دانشمند انگلیسی، که عمری را بین اعراب بسر برد، آنرا مدون »

---

۶ ـ Bernard : Les Cérémonies et coutumes religieuses de tous les peuples du monde.
ولتر این کتاب را میشناخت و برای نوشتن قصهٔ "Zadig" از آن استفاده کرده بود :
G. Ascoli : Zadig ou la Destinée, P. XXXVII

۷ ـ La Mythologie et les fables expliquées par l'histoire.
این کتاب مأخذ کاندید "Candide" قصهٔ دیگر ولتر است : به صفحات ۹۴ و ۹۵ از رمان فلسفی کاندید، چاپ "A. Morize" رجوع شود.

۸ ـ Réflexions sur l'origine, l'histoire et la succession des anciens peuples .
این کتاب مأخذ دیگر "Zadig"است: به زیر نویس شماره ۶ رجوع شود.

۹ ـ چنانکه در فصل اول این کتاب اشاره شد، جرج‌سیل انگلیسی بود. مدتی در کشورهای اعراب و ترکان عثمانی به تحقیق و مطالعه پرداخت و زبان عربی را خوب فرا گرفت. فرانسه نیز میدانست: نام او در صورت اسامی پیش‌خریداران کتاب «زندگی محمد»، تألیف بولن ویلیه، درج گردیده است. (به صفحه اول این کتاب، چاپ ۱۷۳۰، رجوع شود).

«نمود.»[۱۰]

بنا بر این، ولتر با اطمینان خاطر کاملی که نتیجهٔ اعتماد او به سیل میباشد ، مسائل مربوط به تکوین اسلام را یکی پس از دیگری بررسی میکند و ریشهٔ آنها را در گذشته‌های دور میجوید. راهنمایش دوچیز است: یا مدارك کتبی و یا آداب و رسومی که در اجتماعات باقی مانده‌وگذشت زمان هنوز بر آنها چیره نشده است .

اولین مسأله‌ای که برای اومطرح میگردد اینست‌که آیا اعراب قبل از اسلام به وجود خدائی واحد معتقد بوده اند یا نه، یعنی در واقع اصول سه‌گانهٔ دین مسلمانان قبل از هرموضوع دیگر توجه او را بخود معطوف میدارد. ولتر آیات مربوط باین سه اصل را میشناخته[۱۱] و معتقد است که از زمانهای بسیارقدیم بیشتر مردم دنیا بآنها مؤمن بوده اند، و حتی اعراب که قبل از اسلام تاحدی از دنیای متمدن برکنار مانده بودند، نیز کم و بیش بوجود خدائی واحد ایمان داشتند، و یا لااقل با کسانیکه بآن معتقد بودند گاهی داد و ستد میکردند. ولی ولتر در این‌مورد حق تقدم را از آن زردشتیان و هندوان و گاهی مصریان میداند[۱۲]. بنا بر این در دین یهود «مادر دین مسیح» نیست که به جستجوی مستقیم ریشه‌های معتقدات دینی مسلمانان میپردازد،بلکه چنین می‌پندارد که زردشت پیش از یهودیان خدای واحد را به جهانیان معرفی کرد . البته پارسیان بوجود دو اصل خوبی و بدی معتقد بودند، ولی «موبدان هرگز منشاء بدی یعنی اهریمن را نمی‌پرستیدند. در نظر آنان اهریمن همچون شیطان در نظر ما بود و این مطلب در کتاب مذهبیشان «سادر» که تفسیر کتاب «زند» است، تصریح شده است.»[۱۳]

چنانکه ملاحظه میشود، همیشه اندیشهٔ ولتر بر این است که نه حکماء چین قدیم، و نه

---

۱۰ ــ کلیات ولتر : جلد ۱٤، صفحه ۵٦۱

۱۱ ــ در آیات زیر، اصول معتقدات مسلمانان تعیین شده است :

۱ ــ سورهٔ بقره، آیهٔ ۸۲۵: «فرستادهٔ خدا (محمد) بآنچه از جانب پروردگارش بر او فرود آمد گروید. و مؤمنان نیز همگی بخدا وفرشتگان وکتابها وفرستادگان او گرویدند . (گفتند :) میان هیچکدام از فرستادگان خدا فرقی نمی‌گذاریم. و گفتند: پروردگارا ! فرمان ترا شنیدیم و بر آن گردن نهادیم، آمرزش ترا می‌طلبیم، بازگشت همه بسوی تو است.»

۲ ــ سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۵: « ای کسانیکه ایمان آوردید ! بخدا و فرستادهٔ او و کتابیکه بر او فرود آورد، وکتابیکه قبلا فرود آورده بود، بگروید ! وهرکس بخدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش و نیز بروز واپسین کافر شود، سخت گمراه است.»

۱۲ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۳٤

۱۳ ــ کلیات ولتر: جلد ۲٤ صفحه ۵۵۷ ــ کتاب مقدس زردشت اوستا نام دارد و تفسیر آنرا زند گویند. ظاهراً منظور ولتر از «سادر»، «سد در بندهش» است . وآن مجموعه‌ای ازدستورهای دینی اوستا است نه تفسیر آن .

دانشمندان برهمن، و نه موبدان زردشتی هرگز مشرك نبوده اند و همه خدای واحدی میشناخته اند و اگر در حال حاضر خرافاتی در دین آنان وجود دارد، حاصل تعصبات و جهالت عامهٔمردم میباشد.

ولی دربارهٔ دین زردشت نظریه ولتر در خور ستایش بسیاراست. زیرا پس ازدوقرن جستجو محققین امروزی نیز برهمین عقیده‌اند. موبدان در حقیقت اهریمن را نمی‌پرستیدند، بلکه او را فقط منشأ بدیها میدانستند [۱۴]. بی‌شك در زمان محمد دین آنان نیز دستخوش گذشت زمان و در نتیجه خرافاتی گردیده بود که زردشت هرگز آنهارا همراه آئین خود نیاورده بود.

وانگهی میدانیم که شیطان قرین اهریمن پارسیان است: یهودیان اورا به‌خانهٔ خود راه دادند ولی کمی از اختیاراتش را گرفتند. برای چند تن ازفرشتگان نیز که از قلمرو زردشت به‌سرزمین یهود رفتند، همین حادثه رخ داد [۱۵].

اما در مورد اعراب باید گفت که اگرچه «ستارگان‌را می‌پرستیدند، ولی در واقع به‌وجود خدائی که جهان را آفریده وموجب بقای آن گردیده، تبهکاران را عذاب میکند وبه‌نیکوکاران پاداش میدهد، معتقد بوده‌اند» [۱۶]. جرج سیل که این اطلاعات را دراختیار ولتر میگذارد، دلیل کافی نیز برای اثبات آن اقامه میکند: اعراب قبل از محمد، بهنگام راز ونیاز با پروردگار چنین میگفتند:

« پروردگارا! خود را بفرمان تو میسپاریم.»
« خود را بفرمان تو میسپاریم، پروردگارا!»
« ترا همدستی نیست مگر آنکه مالك مطلق او هستی،»
« تو برهمهٔ موجودات فرمانروای بیچون و چرائی.» [۱۷]

---

۱۴ ــ «در گاتها که سخنان خود زردشت و پیروان اوست، بهیچوجه سخنی از منازعات هرمزد واهریمن نیامده است ودر سراسر سرودهای مزبور اهورمزدا یگانه آفریدگار جهان مینوی ومادی وسرچشمهٔ نیکیها و خوبیها است. در برابر او آفریدگار یا فاعل شری وجود ندارد. انگره مئینو یا خرد خبیث که بعدها اهریمن گردید وزشتیهای جهانی ازطرف اوست بهیچوجه دربرابر اهورمزدا نیست، بلکه درمقابل سپنته مئینو یعنی خرد مقدس میباشد.» ــ نقل از صفحه ۱۶۶، کتاب «مزدیسنا و تأثیر آن درادبیات پارسی»، تألیف آقای دکتر محمد معین، دانشگاه تهران ۱۳۲۶

۱۵ ــ برای اطلاع بیشتر به‌جلد سوم کتاب «پیدایش فرشتگان: " Naissance d'Archanges " تألیف ژرژ دو مه زیل: " G. Dumézil "، و همچنین به‌جلد اول کتاب «ادبیات مزدیسنا»، تألیف و تفسیر آقای پور داود، ازصفحه ۶۷ تا صفحه ۹۶ رجوع شود.

۱۶ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۵۵۷

۱۷ ــ G. Sale : The Koran، صفحه ۱۶

در واقع از مضامین فوق استنباط میشود که اعراب به خدائی بزرگتر از همه خدایان دیگر معتقد بوده‌اند. تعدادی از آیات قرآن نیز گویای این معنی است: پیامبر اسلام مکرر با استناد به معتقدات قبلی اعراب آنانرا به‌پرستش خدای یگانه وبی همدست، میخواند. زیرا این بت‌پرستان از «الله» بکلی بی‌خبر نبودند، ولی در عمل برای بتهای خصوصی خود اهمیت بیشتری قائل میشدند :

« اگر از آنان بپرسی : «کی آسمانها و زمین را آفرید و ماه وخورشید »
« را مسخر کرد ؟ خواهند گفت : «الله» . پس چگونه (از الله) روی »
« میگردانند ؟»
« . . . . »
« و اگر از آنان بپرسی: «کی آب را از آسمان فرود میآورد و زمین‌را »
« پس‌از مرگ زنده میگرداند ؟ » خواهند گفت : «الله» ــ بگو سپاس بر »
« الله ! ولی بیشتر ایشان بی‌خرد هستند .» [۱۸]

از سوی دیگر رواج نامهائی ازقبیل «عبدالله» گواه دیگری است براینکه لااقل عده‌ای از روشنفکران حجاز بوجود خدائی که مالك الرقاب همه موجودات است، ایمان داشتند. زیرا سالیانی دراز بودکه یهودیان در مکه ومدینه وسایر شهرهای جزیرةالعرب مستقر شده بودند . مکه بخصوص مرکز ثقل تجارت عربستان گردیده بود. همه‌ساله بازرگانان سراسر شبه جزیره در این شهر اجتماع میکردند تا کالاهای خودرا فروخته کالاهای دیگری خریداری نمایند. تبادلات مادی طبعاً تبادلات معنوی را همراه داشت، واین بازرگانان از اطراف واکناف بویژه سوریه که مسیحیت در آنجا گسترده بود، ونیز از حوالی خلیج فارس کــه آئین زردشت درآنجا رواج داشت، میآمدند. بنابراین تحت تأثیر ونفوذ یهودیان و زردشتیان و مسیحیان، اعراب تااندازه‌ای از فلسفهٔ خداشناسی آگاهی یافته بودند. البته این امر هنوز نتوانسته‌بود آنانرا ازپرستش‌ستارگان درناحیهٔ یمن واز ستایش بتها درسایر نواحی باز دارد. چنانکه درسراسر جزیره خرافات و اوهام براعراب چیره شده‌بود: برخی ازآنان که در فهم ودرایت ازهمگنان خویش پیش بودند ، و برخلاف عقاید سایر بت‌پرستان بروز واپسین اعتقادی داشتند، بهنگام مرگ از خویشان خـود میخواستند که شترشان را بمزارشان ببندند تا آنان ناگزیر نشوند پیاده وتنها در دادگاه الهی حضور یابند !

---

۱۸ ــ سورهٔ ۲۹ ، آیه‌های ۶۱ و ۶۳

تأثیر ادیان سه‌گانهٔ فوق برروی افکار قاطبهٔ اعراب بهمین جا خاتمه می‌یافت و بخلاف آنچه ولتر میگوید، گستردگی این ادیان هرگز نتوانسته بود آنانرا ازقید موهومات برهاند.[۱۹] ولی این تنها اشتباه ولتر نیست: بسیار اتفاق میافتد که سنوات تاریخی را پس‌وپیش مینویسد و وقایع گذشته را تحریف میکند.

بنابر نظر او «سادر» کهنه‌ترین کتب آسمانی است وپارسیان اولین قومی بودند که به «خدا وشیطان و معاد و دوزخ» ایمان آوردند.[۲۰] پس اعتقاد به‌روز واپسین قبل از اسلام نیز رواج داشت: ابتدا پیروان زردشت، بعد مصریان وبوسیلهٔ آنان یهودیان ومسیحیان این عقیده‌را میان مردم گسترش دادند. در فصل دیگری ازکتاب «تاریخ آداب ورسوم ملل» ولتر توالی موقعیتهای جغرافیائی را ملاك حق تقدم قرار میدهد:

« اعتقاد به دوزخ وبهشت وپاداش نیك وبد در دنیائی دیگر، از زمانهای »
« بسیار قدیم بین مردم چین، بعد هندیان وپارسیان ومصریان وسپس مردم »
« یونان و روم باستان وآنگاه نزد قوم یهود وپس از آنان نزد پیروان‌مسیح »
« وجود داشته است.»[۲۱]

بنابراین اولین مفاهیم مربوط به‌یك زندگی ابدی را مردم سرزمین آسمانی برای مسیحیان بارمغان آوردند. ولی چنین نیست، زیرا «ازمیان تمام فرزندان شرق، زردشت نخستین کسی بود که غرب او راپذیرفت.»[۲۲] از سوی دیگر آنگاه که افلاطون دربارهٔ آئین زردشت تحقیق میکرد، دین یهود مراحل تکامل خود را می‌پیمود، وامروز دراثر کاوشهای دامنه‌دار مورخین میدانیم که زردشت تقریباً درقرن یازدهم پیش ازمیلاد مسیح میزیست[۲۳]، و حال آنکه موسی سه یا لااقل

---

۱۹ ــ بتدریج که بر معلومات ولتر دربارهٔ اقوام آسیائی افزوده میشود، نظر او نسبت باعراب نیز تغییر میکند. درسال ۱۷۴۵، آنانرا «ستاره پرست»، درسال ۱۷۴۸، «قومی راهزن» (کلیات، جلد ۱۷، صفحه ۱۰۵)، درسال ۱۷۶۳، «مؤمن بخدای یگانه» (کلیات، جلد ۲۴، صفحه ۵۵۷)، درسال ۱۷۶۵، «پیروان دینی ساده و طبیعی ودور از خرافات» (فلسفه تاریخ، چاپ ۱۷۶۵، صفحه ۱۶۴)، و بالاخره درسال ۱۷۶۹، اعراب را «از لحاظ بزرگی روح وعلو طبع بی‌نهایت برتر از یهودیان» میداند (کلیات، جلد ۱۱، صفحه ۲۰۸).

۲۰ ــ کلیات، جلد ۱۱، صفحه ۳۴

۲۱ ــ ایضاً، صفحه ۲۱۸ ــ بنابر نظر برخی از محققین معاصر، اعتقاد بمعاد نخستین بار نزد مصریان پیدا شد: A. Ali : The Spirit of Islam ، صفحه ۱۸۹

۲۲ ــ A. Rousseau : Le monde classique جلد سوم، صفحه ۱۶

۲۳ ــ درباره عصر زردشت اقوال مختلف است. ولی «با تدقیق درزبان گاتها «سرودهای مذهبی‌زردشت» و بسیاری از قرائن دیگر که ذکرآنها موجب تطویل کلام است، آخرین نظر دانشمندان محقق اینست که زمان زندگانی زردشت از ۱۱۰۰ سال پیش از مسیح جلوتر نبوده است.» (نقل ازصفحه ۶۹، کتاب مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی).

یك قرن قبل از اوبنی اسرائیل را بخداشناسی دعوت کرده‌بود. البته بهیچوجه این تناوب تاریخی تأثیر دین زردشت را برروی معتقدات دینی یهودیان وسپس نصرانیان نفی نمیکند . چه میدانیم که آئین خداشناسی در دین یهود دستخوش تحولات زیادی گردید،[۲۴] وبعلاوه این اندیشه که اعتقاد به‌خدای یگانه فقط دربین یهودیان رواج‌یافت، امروزه مطرود است، زیرا «تمام اقوام و قبائل بدوی بطور غریزی بوجود فرمانروائی ازلی معتقد بوده‌اند.»[۲۵] واین مختص به‌قوم یهود نبوده است .

در مورد روز واپسین نیز چنین است: شواهد متعددی حاکی است که مدتها پیش ازاینکه یهودیان مفهوم شقاوت وسعادت ابدی‌را درك کنند، پارسیان روح را فناناپذیر و بشررا مسؤول کردار نیك وبد خویش میدانستند. این افکار پس‌از تماس یهودیان با ایرانیان به‌آئین یهود، واز آنجا بسایر ادیان ، راه یافت.[۲۶] در دین مسیح، بقرن دوم میلادی ، حتی جایگاه قدیسین نیز تعیین گردید :

« بروز واپسین، بیت‌المقدس بزرگ وزیبا خواهد شد ونیکوکاران در آنجا »
« گردخواهندآمد وهزاران سال‌ازتمام خوشیها برخوردارخواهند گردید.»[۲۷]

پس ریشهٔ معاد وقیامت مسألهٔ حساب و کتاب ومیزان وبهشت وبرزخ و دوزخ را باید نخست در آئین زردشت جستجو کرد. بدیهی است که نمیتوان بآسانی، درطول حماسهٔ بشری، بدهکار و بستانکار را ازیکدیگر مشخص نمود. ولی میتوان معتقد شدکه مسائل مشابه در ادیان مختلف لااقل دارای یك ریشهٔ مشترك هستند. چنانکه «کلمهٔ خدا» در دین مسیح، قبل ازهر چیز «خرد» یا منشأ خوبیها را دردین زردشت بیاد میآورد.[۲۸]

---

۲۴ ــ برای اطلاع بیشتر به : ‘ Israël, des origines au milieu du XVIII siècle ’ تألیف : " A. Lods "پاریس ، ۱۹۴۶ رجوع شود .

۲۵ ــ H. Glasenapp : Les cinq grandes religions du monde ، صفحه ۲۶۲

۲۶ ــ کوروش کبیر درسال ۵۳۹ پیش از میلاد مسیح بابل را فتح کرد ویهودیانی را که بخت‌النصر باسارت آورده بود آزاد نمود. لذا درکتابهای یهودیان از جهانگشای ایرانی به‌نیکی یاد شده است. پس ازفتح بابل یهودیان کم‌وبیش تحت تأثیر آئین زردشت قرار گرفتند وبعضی از معتقدات پارسیان را پذیرفتند .

۲۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱ صفحه ۲۱۶. مأخذ ولتر قران جرج سیل است‌که خود آنرا ازکتاب مکالمات سن‌ژوستن " St. Justin " یکی از قدیسین مسیحی اقتباس کرده است .

۲۸ ــ سن ژان «یوحنای مقدس» کلمهٔ خدارا چنین تعریف میکند :

۱ ــ «نخست کلمه بود وکلمه در خدا بود. کلمه، خدا بود .

۲ ــ «کلمه ، نخست در خدا بود .

۳ ــ «همه چیز با آن آفریده شد وبی آن هیچ چیز پدیدار نگردید .

(بقیه در پاورقی صفحه بعد)

پس، اشتباه ولتر دراین نیست که دین یهود ودرنتیجه دین مسیح‌را متأثر از دین زردشت میداند، ولی درنظم وترتیبی‌است‌که ازنظر قدمت برای ادیان بزرگ دنیا قائل میشود، وهمچنین در تعمیمی است‌که به حاصل مطالعاتش میدهد. اودر استنتاج خود چنان راه مبالغه پیش میگیرد که میخواهد همه مسائل دینی زردشت را در قرآن باز یابد:

« در قرآن گفته شده‌است که فرشته‌ای بروز قیامت زنان و مردان را در »
« ترازوئی بزرگ وزن‌خواهدکرد. این عقیده از زردشت اخذگردیده‌است. »
« مسلمانان پل لغزان خودرا نیز از پارسیان دزدیده‌اند!»[۲۹]

ولی باید افزود که در قرآن دوکلمهٔ «صراط» و «میزان» اغلب اوقات در معانی مجرد و ذهنی خود استعمال شده‌اند وبهیچوجه نمیتوان اولی‌را بمعنای پلی جسمانی که برروی دوزخ کشیده‌اند ودومی‌را بمعنای ترازو، وسیلهٔ مادی توزین گناهان، گرفت. اینها تمثیلهائی هستندکه مصداق مادی آنها هرگزمراد نبوده‌است. البته روایات وسنت‌های کهنه‌که بین تمام ملل دنیارواج دارد‌گاهی مضمون‌واقعی‌چنین‌تمثیلهائی‌رادگرگون میسازدوفقط مفهوم‌ظاهری‌آنهارا نگهمیدارد. ولتر خود بر این امر خوب آگاه بود ولی ترجیح میداد که هماره مسائل مذهبی‌را با لحنی هزل آمیز بیان کند.

* * *

ولتر پس‌از تجزیه وتحلیل اصول عقاید مسلمانان، به‌کاوش دربارهٔ فروع دین‌آنان میپردازد

(بقیه زیر نویس شماره ۲۸)

۴ ــ «در آن زندگی بود، وزندگی روشنی مردم بود.
۵ ــ «و روشنی در تاریکی درخشید وتاریکی آنرا نپذیرفت.»

(ترجمهٔ بند اول تا بند پنجم انجیل یوحنا، ازکتاب " Les Saints Evangiles " باهتمام " Crampon " و " Auzet " ، پاریس، ژنو، رم، ۱۹۲۲)

و اینك «خرد» یا سپنته مینو در آئین مزدیسنا:
«نخست سپنته مینو بود. سپنته مینو در اهورامزدا بود،
«و آفریدگار، اهورامزدا، بانیروی سپنته مینو ایزدان وامشاسپندان وهر چیز
«دیگر را پدید آورد.
«سپنته مینو آنانرا نگهداری میکند وبآنان زندگی می‌بخشد.»

(ترجمهٔ قسمتی از «مینوك خرد»، برحسب متن انگلیسی آقای " Zaehner " ، در صفحه ۸۱ از کتاب: " The Teachings of the Magi " چاپ لندن، ۱۹۵۶)

۲۹ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۱۰۴

ونشان میدهد که ازاین لحاظ نیز اسلام باسایر ادیان بزرگ قرابت تام دارد. نخست نماز راپیوند ناگسستنی بین این ادیان میداند، زیرا آنگاه که بشر خدائی را بشناسد، باید به‌ستایش او بپردازد و شرط کهتری خویش بجا آورد. ولی آیا درمورد شست وشو برای نماز وروزه گرفتن و پرداختن زکوة نیز چنین است؟ ولتر معتقد است که قبل ازیهودیان، هندوان وبرهمنان روزه میگرفته‌اند و آنرا نوعی تزکیهٔ نفس میدانسته‌اند. البته امروز میدانیم که این رسم حتی درمیان مردم گروئنلند و سرخ‌پوستان آمریکائی نیز معمول بوده است، چه پاره‌ای از آداب ورسوم اجتماعی و مذهبی بطور غریزی وبی‌آنکه مسبوق به‌سابقه‌ای بوده‌باشد، بین اغلب اقوام وملل روی زمین پدیدار گشته است. ازاین قبیل است روزه گرفتن وشستن سروروی وسایر اندامهای بدن که نمیتوان برای آنها ریشه و مأخذ اولیه‌ای پیدا کرد، درصورتیکه از زمانهای قدیم بسیاری ازمردم دنیا بآنها عمل میکرده‌اند. تنها گاهی شرائط متفاوت آب وهوا ومقتضیات جغرافیائی وتاریخی دربین اقوام مختلف اشکال مختلفی باین نوع تمرینهای مذهبی بخشیده است . چنانکه زکوة در دین یهود و دین مسیح فقط جنبهٔ صدقه داشت وپرداخت آن اجباری نبود ولی دراسلام جزو فرائض دینی‌قرار گرفت وبصورت نوعی مالیات شرعی درآمد .

باری، ولتر از مجموعهٔ مطالعاتش چنین استنتاج میکند که دین اسلام نه‌تنها «شیطانی» و «غیر قابل انطباق برموازین عقلی» (بنابر گفته متعصبین مسیحی) نیست، بلکه بدین مسیح بسیار نزدیك واز نظر تاریخی تکامل یافته‌تر است .

بدینگونه، دراثر پشتکار ولجاجت ولتر، شکافی که قرنهای متمادی مسلمانان ومسیحیان را ازیکدیگر جدا میکرد، پرشد و «اهل کتاب» بین خود وپیروان محمد نوعی خویشاوندی احساس کردند . روشن است که ولتر بخاطر «دوستی باترکان» [۳۰] چنین نکرد. مفاهیم ذهنیش ایجاب مینمود که هرچه بیشتر براین نزدیکی معنوی بین ادیان بزرگ اصرار ورزد. واو در این راه چنان مبالغه کرد که دین اسلام‌را بکلی مقتبس از ادیان قبلی دانست و وجود هرنوع اصالتی را درآن انکار نمود :

« آنچه بسیاری از خوانندگان را بشگفت خواهد داشت ، اینستکه در دین »

---

۳۰ ــ عبارت از ولتر است ــ یادآوری میشود که در قرن هجدهم کلمهٔ ترك تقریباً مترادف با کلمهٔ مسلمان بود . زیرا اروپائیان درآن عصر مسلمانانرا بیشتر بوسیلهٔ ترکان عثمانی میشناختند و کمتر با سایر اقوام مسلمان در تماس بودند. در قرون اولیهٔ اسلامی، کلمهٔ عرب این منزلت را پیدا کرده بود. تا آنجا که همهٔ ملل مسلمان را اعم ازپارس وترك وغیره شامل میشد .

« محمد هیچ اصل نوینی وضع نگردید.»[۳۱]

تنها دستوری که از طرف محمد صادر شد وبنظر ولتر قبل از او سایر رهبران دینی بآن توجهی نکرده بودند، منع مشروبات الکلی بود. ولی این نیز درست نیست، زیرا «به‌تعداد گناهان کبیره در دین بودا، یعنی قتل نفس، دزدی، زنا، دروغگوئی، حرص ورزیدن و غیره، استعمال مشروبات الکلی را نیز باید افزود.»[۳۲]

پس اگر چنین است نبوغ کسی که امپراطوری پارسیان را درهم فروریخت درچه بود ؟ ولتر خود اعتراف میکند که اسلام پیش از آنکه کشورهارا بگشاید، قلبهارا گشود.[۳۳] این‌حقیقتی است که هیچکس نمیتواند آنرا انکارنماید، چنانکه امروز پس‌ازگذشت چهارده‌قرن، اسلام‌بیش از دیگر ادیان مردم دنیارا بسوی خود میکشاند.[۳۴] درصورتیکه مسلمانان هرگز دستگاههای تبلیغاتی منظمی مانند سازمانهای مذهبی مسیحیان نداشته‌اند . راز این گسترش روزافزون در چیست ؟ اگر اسلام برای بشریت هیچ چیز بارمغان نیاورد وهمهٔ اصول وفروع خودرا از اجدادش گرفت ، چگونه توانست ملتهای بیشماری راکه ازهر لحاظ با یکدیگر فرق داشتند، تحت لوای واحدی درآورد وقرنها آنانرا درکاوشهای فلسفی وعلمی ومذهبیشان رهبری کند ؟ باوجود این، عده‌ای از مستشرقین آئین محمد را تقلیدی صرف از مسیحیت میدانند و جنبه های انقلابی و اصیل آنرا نادیده میگیرند. ولی اگرچنین بپنداریم، وهمهٔ اسلام‌را در پیشروانش جستجو کنیم ، تمام جلوه‌های تحول افکار بشری را انکار نموده‌ایم . چگونه میتوان دینی را که حتی مفهوم تازه‌ای بدین می بخشد ، اصیل ندانست ؟ زیرا در هیچیك از ادیان گذشته مقام دین بابن پایه نرسیده بود :

« بگو: همانا نماز وعبادت وزندگی ومرگ من ازآن خداوند، پروردگار »
« جهانیان است، اورا شریکی نیست ومن بگفتن این مأمور شده‌ام وخود »
« اولینِ مسلمانانم.»[۳۵]

---

۳۱ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۲۱۸

۳۲ ــ پنج دین بزرگ دنیا، صفحه ۱٤٤

۳۳ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۱۰٤

۳٤ ــ در حال حاضر تعداد کسانیکه از مردم هندوستان وآفریقا بدین اسلام میگروند بیشتر از تعداد کسانی است که بدیگر ادیان معتقد میشوند. دراینمورد بکتاب «پنج دین بزرگ دنیا»، صفحه ۵۰۰ رجوع شود. نویسنده این کتاب : " H. Glasenapp " که یك مستشرق انگلیسی است، علل گسترش اسلام را درسادگی اصول آن ودر مساواتی‌که اسلام برای تمام مسلمانان، از سیاه وسفید وزرد و توانگر ودرویش وغیره آورد ، جستجو میکند .

۳۵ ــ قرآن مجید: سورهٔ ششم، آیه ۱٦۳

ولی مسلمانان درگذشته‌های دور همکیش بسیار داشته‌اند: ابراهیم، موسی، عیسی، سایر پیامبران و همچنین پیروان واقعی آنان همه مسلمان بوده‌اند.[۳۶] چه دین اسلام همان دین ابراهیم حنیف و فرزندان خداشناس او است:

« ابراهیم یهودی یا نصرانی نبود، بلکه مسلمان و حنیف بود و کسی را »
«شریك خدا نمیدانست.»[۳۷]

« بفرزندان اسرائیل بگو: خدا راست گفت، پس برآئین ابراهیم حنیف »
« بگروید (و از ادیان دیگر روی برگردانید). او از شرك آوران نبود.»[۳۸]

در جای دیگر ابراهیم، بعدازاینکه شب وروز درجستجوی پروردگار چشم بآسمان‌میدوزد، بقوم خود چنین میگوید:

«من بسوی پروردگار جهانیان که زمین و آسمان را آفرید روی میآورم »
«و از شرك آوران نیستم.»[۳۹]

محمد نیز پس از اینکه نشانه‌های قدرت الهی را درهمه موجودات بعیان می‌بیند، به‌پیروی از توحید فطری (همان آئین ابراهیم حنیف) فرمان میابد:

« پس به آئین خداشناسی روی آر، خدا فطرت مردم را برآن نهاده است»
« و آفرینش خدائی را دگرگونی نیست. اینست دین پایدار. ولی بیشتر »
« مردم نمیدانند.»[۴۰]

بنابر این دین محمد همیشه وجود داشته است، زیرا ازفطرت وسرشت بشر سرچشمه میگیرد، تاآنجاکه پیامبر اسلام دین جدیدی نمیآورد، بلکه دین تجدید شده‌ای را به‌جهانیان عرضه‌میدارد: انسان بمقتضای فطرتش خداشناس است وآنانکه باین ندای طبیعت گوش فرا داده‌اند، همه مسلمان بوده‌اند. نخستین پیروان موسی واولین دوستداران عیسی نیز مسلمان بوده‌اند. ولی بعدها درکتب آسمانیشان دست بردند و آنها را به‌روشهای گوناگون تعبیر و تحریف‌نمودند و دین خودرادچار تباهی کردند.

این مفهوم وسیع وبدیع که اسلام برای دین میآورد، رنان را برآن داشته است که‌بگوید:

---

۳۶ ـ به آیات ۱۲۵ تا ۱۳۵ سورهٔ بقره رجوع شود.
۳۷ ـ سورهٔ ۳، آیهٔ ۶۰
۳۸ ـ ایضاً، آیهٔ ۸۹
۳۹ ـ سورهٔ ۶، آیهٔ ۷۹
۴۰ ـ سورهٔ ۳۰، آیهٔ ۲۹

« اسلام دینی‌است فطری، آزاده، جدی، معقول، بی‌تعصب، دریك کلمه، دینی »
« است فراخور همهٔ مردم روی زمین .» [٤١]

ولتر نیز چنین خواهد گفت، ولی برای دریافتن مفهوم واقعی اسلام هنوز به‌جستجوی بیشتری نیاز داشت .

پس، نویسندگان وفیلسوفان قرن هجده که پیوسته از «دین فطری» سخن میراندند و همهٔ مردم را بآن میخواندند وبت‌پرستی را نفرت انگیزترین پدیدهٔ فکر بشر میدانستند، خود تعلیم یافتگان محمد بودند، زیرا او قرنها قبل ازآنان فریاد میزد :

« خداوند بر کسیکه باو شرك آورد نمی‌بخشد ، ولی جز اینرا برهرکه »
« بخواهد می‌بخشد . آنکه به‌خداوند شرك میآورد، سخت گمراه است .» [٤٢]

بهمین علت است که اصل توحید درقرآن عظمت وشکوه غیرقابل قیاسی بخود میگیرد : پروردگار محمد «...... خدائی است یکتا، خدائی جزاو نیست، بخشاینده ومهربان است». همه چیز بر وجود او دلالت دارد:

« همانا در آفرینش زمین و آسمانها، در توالی شب وروز، درکشتی که »
« با کالاهای سودبخش بمردم، امواج دریارا می‌شکافد، در آبی که خدا »
« از آسمان فرود میآورد وبا آن زمین را پس‌از مرگ زنده میگرداند و »
« بر روی آن همهٔ جنبدگان را میپراکند، درگردش بادها وابرها که میان »
« زمین وآسمان مسخر هستند، (درهمهٔ اینها) برای آنانکه میاندیشند ، »
« نشانه‌هائی است (از خدا شناسی) .» [٤٣]
« — اوست اول و آخر و آشکار وپنهان .....» [٤٤]
« — خدائی جزاو نیست. اوست‌که زنده وپاینده است. هرگز خوابی سبك »
« یا خوابی گران براو چیره نمیشود، آنچه درآسمانها ودر زمین است ازآن »
« اوست. کیست‌که بتواند بی‌اذن اودرپیشگاه عظمتش دست شفاعت بگشاید؟ »
« اوبرگذشتهٔ آنان وبرآنچه در پیش دارند آگاه است. وآنان بر چیزی از »
«علم او جز آنچه اوبخواهد دست نمی‌یابند .بارگاه جلالش زمینهاوآسمانها»

٤١ ــ این عبارت را هولما " H. Holma " در کتاب «زندگی محمد» خود از قول ارنست رنان " E. Renan " ناقد و مورخ‌معروف فرانسوی نقل کرده است .

٤٢ ــ قرآن مجید: سورهٔ ٤، آیهٔ ١١٦

٤٣ ــ سورهٔ دوم، آیه های ١٥٨ و ١٥٩

٤٤ ــ سوره پنجاه وهفتم، قسمتی از آیه سوم

«را فرا گرفته است، و نگهداری آنها او را گران نمی‌آید. اوست بلندقدر»
«و بزرگ مرتبه.»[۴۵]

مفهوم وسیع و با شکوهی که قرآن به اصل توحید می‌بخشد، نشانهٔ دیگری از اصالت اسلام است، زیرا خدای محمد را در هیچیك از ادیان قبل از اسلام حتی در دین یهود ودین عیسی، نمیتوان یافت، خاصه اینکه درزمان پیامبر اسلام یهودیان ونصرانیان عربستان بابت‌پرستان همدست شده بودند:

«یهودیان گفتند: عُزیر پسر خداست! نصرانیان گفتند: عیسی پسرخدا»
«است! اینست آنچه بر زبان دارند. اینان از گفتهٔ کسانی که قبل از ایشان»
«کافر شدند، پیروی میکنند. خدایشان بکشد! چه بیراهه میروند!»
«دانایان وزاهدان و نیز مسیح پسر مریم‌را، بجز خدا، پروردگاران خویش»
«پنداشتند، و حال آنکه فرمان یافته بودند فقط خدای یکتا را بپرستند.»
«خدائی جز او نیست، واز آنچه براو می‌بندند پاك و منزه است!»[۴۶]

پس، تنها نبوغ مذهبی محمد بود که ازخلال تمام مذاهب وادیان «خدای جهانیان» را باز شناخت. و بهمین دلیل، اقانیم ثلاثهٔ مسیحیان وجلوه‌های بشری یهوهٔ یهودیان را سخت ببادانتقاد گرفت، ودر حقیقت آنگاه که ولتر یك تنه بجنگ باپیروان عیسی وموسی در عصر خود برخاست کاری جز پیروی از محمد نمی‌نمود. سلاح خودرا نیز از او گرفته بود:

«بیندیش که دست قدرت پروردگار در اعماق قلب تو دین فطری را منقش»
«کرده است.»[۴۷] ــ «خدا شناسی دینی است که درتمام ادیان وجود داشته»
«است. فلزی است که با فلزهای دیگر درآمیخته است، ولی رگه‌های آن در»
«چهار گوشهٔ اعماق زمین رخنه کرده است.»[۴۸]

برای اثبات آنچه میگفت بیشتر عمرش را در این راه سپری کرد که از روی رازهای نهفتهٔ ادیان پرده برکشد.[۴۹] آنگاه که پرده بالا میرفت او خدای دانش و خرد خویش را نزد

---

۴۵ ــ سورهٔ دوم، آیه ۲۵۶، معروف به آیة الکرسی.
۴۶ ــ سوره نهم، آیه‌های ۳۰ و ۳۱
۴۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۹، صفحه ۳۶۱
۴۸ ــ ایضاً- جلد ۲۰، صفحه ۵۰۵
۴۹ ــ بخلاف دین اسلام که اصول آن تعقلی است، در بعضی ادیان ازجمله دین مسیح اصول معتقـدات را چون غیرقابل انطباق بر موازین عقلی است، اسرار نامند. پیرو چنین دینی باید آنهارا تعبداً بپذیرد ودر مقام چون وچرا برنیاید. مهمترین اسرار دین مسیح عبارتند از:
سر تثلیث، سر تجسم، سر قربانی شدن پسر خدا برای رهائی بشریت.

همهٔ مردم روی زمین باز می‌یافت و چون هیچ موجودی را همپایهٔ او نمیدانست، همه چیز را، جز او، به مسخره میگرفت:

« انسان از اینکه خدا هرروز ظهر درباغ عدن به‌گردش بپردازد .... »

«وشیطان خود را بصورت ماری زیبا در آورد و حوّا را اغفـال نماید »

« و یا الاغی که چندان هم زیبا نیست قرنها بعد لب به‌سخنرانی بگشاید ،»

« کمی بشگفت میآید !»[۵۰]

لذا برآن میشود که تمام «بناهای حماقت انسانی»را درهم فروریزد .

* * *

۵۰ ــ کلیات ولتر : جلد ۲۴ صفحه ۵۲۵

فصل سوم
پیروان ادیان بزرگ در دادگاه ولتری

بسوئه در «تاریخ جهانی» محمد و پیروانش را فراموش میکند[۱]، و کتاب خود را فقط باین منظور مینویسد که ثابت نماید «همه‌چیز در دنیا بخاطر قوم یهود بوجود آمد»[۲]. لذا سه‌چهارم آنرا بشرح زندگی فرزندان اسرائیل اختصاص میدهد. ولتر نیز قسمت اعظم آثارش را وقف یهودیان و دینشان میکند، ولی درست در نقطهٔ مقابل بسوئه، میخواهد نشان دهد که:

«نادانی و خوش‌باوری ما قرنها مورد سوءاستفادهٔ مقدسین متعصب قرار»
«گرفت و ما را بر آن داشت که همهٔ علوم و فرهنگ جهان را حاصل‌هوش»
«و فراست قوم یهود و سپس خودمان که جانشینان آنان‌هستیم، به‌پنداریم.»[۳]

آنگاه علیه دم‌کالمه "Dom Calmet" که به پیروی از بسوئه یهودیان و مسیحیان را سرچشمهٔ برکات ارضی و سماوی میدانست، فریاد میدارد:

«بدبخت! تو تاریخ جهانی را دیباچه‌ای بر افسانه‌های کودکانهٔ یك قبیلهٔ»

---

۱ ــ تنها مطلبی که بسوئه "Bossuet" راجع به پیامبر اسلام مینویسد، بشرح زیر است:
«پیغمبر دروغگوی اعراب خودرا فرستادهٔ خدا معرفی کرد وپس‌از اینکه ملتهائی»
«نادانرا گمراه نمود، از نفاق وتفرقه کشورهای همسایه‌اش استفاده‌کرد وباکمك‌شمشیر»
«وجنگهای خانمان‌برانداز دین‌شهوانی‌خویش را رواج داد. ولی‌هرگزیارای‌این نداشت»
«که خود را ناجی موعود در انجیل و تورات معرفی کند و یا لااقل دینش را بکتب»
«مقدس ما مربوط سازد. بهانه اش عجیب بود: از بیم اینکه مبادا پیروانش بخواهند»
«در کتب مقدس ما شواهدی نظیر آنچه عیسی، پسر خدا، در تورات یافت، جستجو»
«کنند، اظهار داشت که مسیحیان و یهودیان کتابهای آسمانی خود را تحریف کرده‌اند.»
«پیروان نادانش نیز گفتهٔ او را پذیرفتند....»:
Discours sur l' histoire universelle، صفحه ۵۶۸
بدینگونه بسوئه تاریخ اسلام را مسکوت گذاشت و به هجو و تمسخربانی آن اکتفاء کرد. ولی بشاگرد عظیم‌الشأن خود وعده داد که کتاب جدیدی در این باره بنویسد و هرگز ننوشت (بسوئه تاریخ جهانی رابرای مطالعهٔ شاگردش، پسر ارشد لوئی چهاردهم، برشته نگارش در آورد.)

۲ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۱۵۸

۳ ــ ایضاً، صفحه ۱۹۹

« راهزن میدانی !»[٤]

پس گذشتهٔ انسانها رادوباره میسازد و بعد از تحقیقات مفصل نتیجه میگیرید که:

«درهیچ‌زمانی، هیچ‌هنر تکامل‌یافته‌ای نزدقوم‌یهود بوجودنیامد.درصورتیکه»

« اعراب مسلمان از همان قرون اولیهٔ اسلامی، در تمام علوم و فنون آنروز،»

« مربی اروپائیان گردیدند.»[٥]

ولتر آنقدر در ستایش اعراب مسلمان[٦] و نکوهش یهودیان مبالغه میکند که خود نیزدچار تعصبات و اغراض شخصی میگردد. ولی هدف اصلی او چیز دیگری است: سخت بردل او نشسته است که ثابت کند مردم مغرب‌زمین نه تنها در علم وادب وارث یونانیان، مصریان، پارسیان ومردم هندوستان و چین میباشند، بلکه در تمام شؤون اجتماعی خویش، حتی دردین ومذهب، نیزمدیون فرزندان شرق هستند.دلیل؟ یك تجزیه و تحلیل تاریخی از دین اسلام آنرا روشن میسازد و یك مقابلهٔ دقیق بین اصول تمام ادیان آنرا مسلم میگرداند. ولتر بآن همت میگمارد و درمی‌یابد که معتقدات دینی قوم یهود و پیروان مسیح و محمد میان بیشتر مردم دنیای قدیم رواج داشته است. آنگاه در برابر راویان مسیحی که میگفتند حقیقت قبل از همه بقوم اسرائیل الهام گردید و این قوم آنرا به پیروان مسیح ارزانی داشت و عیسی، پسر خدا، آنرا بسرحد کمال رسانید چنانکه دیگر نقصانی را در آن راه نیست و بعد از عیسی هیچکس بهتر و برتر از آنرا نخواهد آورد، در برابر این عقاید، ولتر اظهار میدارد:

«توحید فطری ما در تمام ادیان روی زمین است.»[٧]

ولی بیشتر این فرزندان ناخلف قلب مادر خویش را جریحه‌دار کرده اند. لـذا ولتر قهرمانان رمانها و قصه‌هایش را مأمور میکند که بسیر آفاق وانفس بپردازند و از چهرهٔ ادیان مختلف نقاب برگیرند. آنان نیز از شهری بشهر دیگر و از کشوری بکشور دیگر میدوند وهمه‌جا فریاد میدارند:

« عصر فرمانروائی عقل فرا رسیده است . بپا خیزید و همهٔ بتها را خرد »

---

٤ ــ این عبارت، یادداشتی است که ولتر در حاشیه «تفسیر انجیل» دم‌کالمه نوشته است. دراین باره به مقاله:"The Private Library of Voltaire ..." در مجموعهٔ "P.M.L.A." ، سال ۱۹۲۸ مراجعه شود.

٥ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۲۰۹

٦ ــ باید دانست که «اعراب مسلمان» در اصطلاح ولتر کلیهٔ ملتهای مسلمان آسیائی را شامل میشود. زیرا چنانکه گفته شد در قرون اولیهٔ اسلامی اروپائیان کلمهٔ «مسلمان» را مترادف «عرب» میدانستند. درمتن یادشدهٔ بالا نیز ولتر از مسلمانان صدر اسلام بحث میکند.

٧ ــ به «فرهنگ فلسفی»، مقاله‌های "Déisme" , "Théisme" , "Religion" رجوع شود.

«کنید!»[8]

قبل از همه، بابوك: "Babouc" خود را بسرزمین زردشت میرساند و تبهکاری پارسیان را ـ که در پاریس زندگی میکنند ـ در دین و در تمام سازمانهای اجتماعیشان آشکار میسازد. بعد از او میکرومگاس: "Micromégas" که سخت مورد خشم مفتی شهر خویش، «پیر مردی خرده بین و احمق»، قرار گرفته است از عرش اعلا بر زمین فرود میآید تا در بارهٔ زمینیان بتحقیق بپردازد. ولی چیزی جز خودخواهی و بحثهای بیهودهٔ مذهبی کشف نمیکند. سپس زادیك "Zadig" مأمور ارشاد خلق میگردد و بمردم ثابت مینماید که ماهی اوانس "Oannès"، گاو آپیس "Apis"، توتات "Teuthath"، خدای سلتها، تین "Tien"، خدای چینیان، همی یعنی کسی که آنها را آفریده است. اما موعظه‌های او غوغائی بپا میکند و قاضی شهر را برآن میدارد که «بافتخار خورشید، چوب در شکمش فرو برد!»[11]. خوشبختانه زادیك با کمك یکدوست «که از صد کشیش بیشتر میارزد» موفق بفرار میگردد.

آنگاه نوبت امری: "Omri" فرا میرسد. او نیز فرمان می‌یابد که همراه دوست مسلمان خود بسیاحت در هندوستان بپردازد.

ایندو، دوستان خوبی بودند. هرگز راجع به «محمد یا برهما با یکدیگر به مجادله نمی‌پرداختند» و چون دو برادر «بر سر یك حوض وضو میگرفتند، دریك‌ظرف برنج میخوردند و از یك بطری لیموناد مینوشیدند»[12]. درهمه چیز باهم توافق داشتندواگرچه‌ویدام "Veidam"[13]

---

۸ ـ کلیات ولتر: جلد ۲۵، صفحه ۱۰۲

۹ ـ یکی از خدایان سومریها که نیمی انسان و نیمی ماهی بود وحفاظت آبهای‌شیرین را بر عهده داشت.

۱۰ ـ خدای مصربان قدیم که هلالی سفید برپیشانیش نقش بسته بود. ولتر قصهٔ «گاو سپید» را در بارهٔ این خدا نوشت.

۱۱ ـ مصدر فعلی "Empaler" بمعنی «چوب در اسافل اعضاء کسی فرو کردن» میباشد و آن شکنجه‌ای بوده‌است‌که در ترکیهٔ عثمانی برای مجازات خاطیان بزرگ معمول میداشتند. چون زادیك، قهرمان داستان، در شهر بصره، آنهم در زمانهای بسیار دور درس خداشناسی میدهد، ولتر شکنجه‌ای برای او درنظر میگیرد که خورشید پرستان قدیم و ترکان معاصر خود، هردورا، بیاد میآورد.

۱۲ ـ کلیات ولتر: جلد ۲۱، صفحه ۱۰۱ ـ ولتر همزیستی مذهبی هندوان را در کتابهای دیگر، ازجمله «بحثی دربارهٔ همزیستی مذهبی»، نیز میستاید: کلیات، جلد ۲۵، صفحه ۳٤

۱۳ ـ منظور ولتر وداهای چهارگانه، کتابهای دینی برهمنان است که مشتمل بر اوراد وادعیه وسرودهای مذهبی آنان میباشد. قسمت اول این کتابها را «ریك‌ودا» نامند و آن «مسلماً قدیمی‌ترین کتابی است که در میان اقوام آریائی نژاد بوجود آمده و کهن ترین سند تاریخی و ادبی آن قوم» بشمار میرود: نقل از کتاب «سرزمین هند»، تألیف آقای علی‌اصغر حکمت، صفحه ۱۶۲؛ برای اطلاع بیشتر به همین کتاب، از صفحه ۱۵۶ تا صفحه ۲۵۸، رجوع شود.

کتاب دینی برهما قدیمی‌ترین کتاب روی زمین است باوجود این امری، مرید او، بهترین دوست مرد مسلمان بود.

این دو، روزی هوس میکنند کـه باهم به معبد گاوانـی ''Gavani''بروند. در آنجا از جلو فقراء بیشماریکه مشغول راز و نیاز هستندمیگذرند. بدبختانه‌دوست مسلمان امری‌ناگهان عطسه ای میزند. دراثر صدای عطسهٔ او فقیری که درحال خلسه است ازجا می‌جهد:

«کجا هستم ؟ چه سقوط وحشتناکی! دیگر نوك بینی‌ام را نمی‌بینم. فروغ »

« آسمانی ناپدید گردید.»

مرد مسلمان که موجب شده است آن‌فقیر« بالاخره کمی‌دورتر ازنوك بینی‌اش رابه‌بیند[۱۴] »، چندروپیه باو میپردازد و خود را از شر او خلاص میسازد. ولی افسوس که هنوز از فقیر اولی دور نشده دوباره مورد لعن و نفرین قرار میگیرد، زیرا صدای کفشهایش مرتاضی را که‌درحال شمردن هجاهای لایتناهی است، بخشم میآورد: این بی‌احتیاطی باعث میشود که روح مرتاض در قالب خرگوش حلول کند و حال آنکه اگر دراثر صدای کفشهای آن مرد بی‌دین تعدادهجاها را فراموش نکرده بود و آنها را تا آخر میشمرد، روحش در قالب طوطی حلول میکرد![۱۵]

چند روپیه دیگر دو دوست را تبرئه میکند. ولی، باوجود این پیشامدهای ناگوار، آندو بگردش خود ادامه میدهند، تا در حوالی رود گنگ با فقیر بزرگی بنام بابابك روبرو میشوند.

این فقیر بروی صندلی پاکیزه‌ای مزین به میخهای نوك‌تیز و قشنگ که به نشیمنگاهش فرو میروند، نشسته است. امری و دوستش میخواهند باو نزدیك شوند، ولی خیل زنان بیوه و سالخورده ایکه بلحظه برای مشورت و ملاقات باومیشتابند، راهرابرآنان می‌بندد.سرانجام پس از مدتی انتظار فرصت دیدار دست میدهد. امری از او میپرسد که آیا او نیز میتواند بمقام قرب برهما نائل گردد. بابابك در جواب میگوید که این امر بنحوهٔ زندگی او بستگی دارد، زیرا اگر«گاهگاهی چند میخ نوك‌تیز به نشیمنگاه خود فرو نکند، هرگز رستگار نخواهد شد!»[۱۶] و

---

۱۴ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۱، صفحه ۱۰۱ــ آیا میتوان این لطیفه را اشاره‌ای دیگر بـه تفوق علمی و فرهنگی مسلمانان در قرون گذشته دانست ؟ درهرصورت قهرمان داستان «مفتخر است که بدین محمد درآمده است و به کسیکه بذر میافشاند و سبزی میکارد و نهال می‌نشاند، هزاران بار بیشتر از کسیکه نوك‌بینی اش‌را مینگرد و از فرط تقدس و علو روح پالانی برپشت حمل میکند، احترام میگذارد !»: کلیات ولتر، جلد ۲۱ ، صفحه‌های ۱۰۱ و ۱۰۳

۱۵ــ ایضاً صفحه‌های ۱۰۱ و ۱۰۲ ــ ولتر دراین داستان عدهٔبخصوصی از جوکیان را که شکنجه‌هائی سخت برخود روا میدارند، مورد حمله قرار میدهند

۱۶ــ ایضاً، صفحه‌های ۱۰۲ و ۱۰۳

فقط بآسمان نوزدهم خواهد رفت، درصورتیکه با میخها بآسمان سی‌وپنجم صعود خواهد کرد!

معذالك امری و دوست مسلمانش موفق میشوند که او را از میخها و زنجیرهایش منصرف کنند تا نزد آنان بیاید و زندگی شرافتمندانه ای را آغاز نماید، یعنی برای زنش شوهر خوب، برای فرزندانش پـدر خوب، برای مردم دوست خوب، و برای پادشاه رعیت خوبی باشد . ولی بابابك پس از اینکه مدت ۱۵ روز بنحو عاقلانه ای زندگی میکند، متوجه میشود که رفته رفته اعتبارش را در میان زنان از دست میدهد و دیگر کسی برای مشورت با او نمیآید. لذا دوباره میخها را بجای خود میگذارد !

چنانکه ملاحظه میشود، در این داستان، دوست مسلمان امری هرگز مورد نکوهش ولتر قرار نمیگیرد و بالعکس ترجمان احساسات و افکار او میگردد. این وظیفه ایست که از این پس در تمام داستانهای فلسفی و مذهبی باو واگذار خواهد شد. البته گاهی او نیز از نیشخندهای ولتری سهمی خواهد داشت، زیرا ولتر هنوز با مسلمانان آشتی نکرده است. ولی در طول مدتی که با «ننگ» ستیزه خواهد نمود، پیروان محمد بیشتر از هر قوم دیگری قرین‌عنایات اوخواهند گردید! واین موهبتی است بزرگ، زیرا جنگ با «ننگ» نزدیك به بیست سال‌دوام خواهدداشت. ولی «ننگ» چیست ؟

«شبحی است وحشتناك ![17]»، «دیوی است نفرت انگیز!»[18] «اژدهائی است»
«که بآتش میکشد و خاکستر میکند![19] »

ولتر نخستین بار این کلمه را در سال ۱۷۴۰ بکار میبرد:

«بهمان اندازه که من فضیلت واقعی را میپرستم، بهمان اندازه از این ننگ »
«که کشورهای بسیاری را بتباهی کشانیده است، بیزارم.»[20]

دو سال بعد در نامه ای به فردریك دوم چنین مینویسد:

«اعتراف میکنم که هیچ چیز باندازهٔ این «ننگ» دامن شرافت میهن مرا »
«لکه‌دار نکرده است.»[21]

سپس درسال ۱۷۶۲ به دلامبر مینویسدکه منظور او از «ننگ» چیزی جز خرافات‌نیست[22] .

۱۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۳۹، صفحه ۳۱۱
۱۸ ــ ایضاً، جلد ۴۲، صفحه ۴۷۱
۱۹ ــ ایضاً، جلد ۴۳، صفحه ۴۰۱
۲۰ ــ ایضاً، جلد ۳۵، صفحه ۵۴۲
۲۱ ــ ایضاً، جلد ۳۶، صفحه ۱۵۲
۲۲ ــ ایضاً، جلد ۴۲، صفحه ۲۹۳

ولی خرافات چیست ؟ ولتر خود باین سؤال جواب میگوید:

«خرافات تمام پیرایه‌هائی است که بر دین فطری بسته اند.»[۲۳]

بنا بر این «ننگ» در ابتدا فقط به تعصبات ناروای عده‌ای که بخاطر اختلافات مذهبی مردم را بخاك و خون میکشیدند، اطلاق‌میشد. ولی بعدها، بمرور زمان بر وسعت معنای آن افزوده گردید، تا آنجا که همهٔ ادیان جهان را، جز توحید فطری، در بر گرفت . و چون ولتر پیروان اسلام را به توحید فطری نزدیکتر از پیروان سایر ادیان میدانست در بسیاری از موارد با آنان مدارا کرد.

باری، در سال ۱۷۵۶، اسکار مانتادو "Scarmentado" برای مبارزه با «ننگ»[۲۴]، سفر جهانی خود را آغاز میکند.

نخست به رم میرود و امیدوار است که بتواند در این شهر مقدس تمام حقائق را دریابد . متأسفانه عالیجناب پروفندو "Profondo" ، یکی از وحشتناکترین علماء روی زمین، ضمن اینکه مقولات ارسطو را باو میآموزد میخواهد او را از «مقولهٔ مغبچگان[۲۵]» خویش گرداند . اسکارمانتادو، که بیش از شانزده سال ندارد، از چنگ او فرار میکند و خود را بفرانسه‌میرساند. ولی در آنجا نیز تحت تعقیب قرارمیگیرد، زیرا باو دستور میدهندکه یك لقمه ازگوشت‌مارشال دانکررا[۲۶] باصبحانه تناول‌کند، واوکه‌اشتهای خوردن‌چنین غذای لذیذی را ندارد، از اجرای فرمان سر باز میزند. پس به هلند و از آنجا به انگلستان پناهنده میشود. ولی همه جا را گرفتار جنگهای مذهبی می‌یابد. بسوی اسپانیا روی میآورد و بشهر سویل "Séville" میرود. در این

---

۲۳ ــ Voltaire's Notebooks ، صفحه ۳۸۰

۲۴ ــ این مبارزه یك جنگ مذهبی واقعی بود. باین معنی که از سال ۱۷۵۶ تا سال ۱۷۷۸ ولتر لحظه‌ای از تبلیغات ضد مذهبی، و از برانگیختن دوستانش علیه روحانیا ن دین مسیح، غافل نشد. البته گاهی‌برحسب مقتضیات زمان از شدت حملات خود میکاست، ولی درهرحال «شکستن بتهارا» در رأس برنامهٔ مبارزات خود قرار داده بود و از آن لذت میبرد:

«من مریض هستم و از درد قولنج رنج میبرم، ولی وقتیکه برای جنگ با «ننگ»

«بپا میخیزم، در خود آرامشی عجیب احساس میکنم.»:

کلیات ولتر، جلد۴۰، صفحه ۱۹۷

۲۵ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۱، صفحه ۱۲۵

۲۶ ــ مارشال دانکر "D' Ancre" اصلا ایتالیائی بود. همراه ماری دومدیسی "M. de Médicis" همسر هانری چهارم، بفرانسه آمد در سال ۱۷۱۶ مورد خشم لوئی سیزدهم قرار گرفت و بقتل رسید. گفته شده است که جسد او را پاره‌پاره کردند و هرتکه را به یکی از پروتستانها برای‌خوردن تقدیم‌داشتند وهرکس راکه ازخوردن آن اباء کرد، باو ملحق ساختند، داستان ولتر اشاره باین روایت است .

شهر روبروی قصر پادشاه بارگاه دیگری می‌بیند. این بارگاه چنان رفیع و باشکوه و جلال است که اسکارمانتادو آنرا قصر خدا می‌پندارد و از رهگذری نام خدائی را که در برابر قصر پادشاه بارگاهی بآن عظمت برپاکرده است، جویامیگردد. سؤالی بیجاکه برای اوبسیارگران تمام‌میشود. زیرا بارگاهی که آنرا متعلق بخدا میدانست از آن بازرس بزرگ مذهبی میباشد. ساعتی بعداورا مشاهده میکند که براریکهٔ خداوندی تکیه میزند و از سپاهیانش سان می‌بیند. لشگری بزرگ از «آخوندهای سیاه، سفید، خاکستری، باکفش، بی کفش، باریش، بی‌ریش، باکلاه‌نوک‌تیز، بی کلاه نوك تیز ....» از جلوی او رژه میروند. آنگاه دژخیمان فرا میرسند و میخواهند «چند یهودی را که هنوز از موسی بکلی دست نشسته اند، و چند مسیحی را که با مادران تعمیدی خود ازدواج کرده اند، برای رهائی از آتش ابدی آن دنیا، در آتش فانی این دنیا بسوزانند.»[۲۷]

اسکارمانتادو شاهد ماجرا است. بالاخره «مراسم دینی» بر گزار میشود و او نیز آهنگ بازگشت بخانهٔ خویش میکند. ولی در این گیرو دار دو بازرس مذهبی فرا میرسند، او را «دوستانه میبوسند» و بجایگاهی خنك راهنمائیش میکنند. اسکارمانتادو شش هفته روی آفتاب را نمی‌بیند تا سرانجام با پرداخت جریمه و تحمل چندین ضربه شلاق رهائی می‌یابد و به‌قسطنطنیه روی میآورد.

پس از رسیدن به سرزمین «کفار» اسکارمانتادو که گذشتهٔ تلخش اورا هشیار کرده است، بر آن میشود که سخت مراقب رفتار خویش باشد، چه «ترکان بی دین» که موقع بدنیا آمدن هرگز کسی آنانرا غسل تعمید نداده است، حتماً از پدران مقدس خطرناکترند. ولی اسکارمانتادو در کمال تعجب می‌بیند که ترکان نه تنها با مسیحیان کاری ندارند، بلکه آنانرا در انجام مراسم مذهبیشان نیز آزاد گذارده اند، تا آنجا که «دسته‌هائی از آخوندها در کوچه‌ها براه میافتند و از مریم عذراء ستایش و از محمد بدگوئی میکنند» و هیچکس را با آنان کاری نیست، و حال آنکه درهمین شهر مسیحیان کاتولیك[۲۸] و ارتودوکس[۲۹] بجان هم افتاده‌اند ویکدیگر را مورد

۲۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۱، صفحه‌های ۱۲۶ تا ۱۲۹ ــ مادر تعمیدی زنی است که در مراسم غسل تعمید و نامگذاری نوزادی شرکت میکند و راهنمائی اخلاقی طفل را پس از مادر بر عهده میگیرد. درشریعت مسیح ازدواج مردان با مادران تعمیدیشان حرام است.

۲۸ ــ مسیحیانی را که از پاپ پیروی میکنند و او را جانشین عیسی میدانند کاتولیك می‌نامند. اینان معتقد هستند که دستور و فرمان پاپ یا هیأت اسقفها لازم‌الاجراء و عاری از هرگونه نقص و خطا میباشد.

۲۹ ــ کلیسای ارتودوکس در سال ۱۰۵٤ از کلیسای کاتولیك جدا شد. این اولین تجزیه در دین‌مسیح بود. اختلاف بین مسیحیان شرق که امپراطوری بیزانس را بوجود آورده بودند و مسیحیان‌غرب، یعنی‌پیروان پاپ، از اینجا ناشی شد که شرقیان روح‌القدس را منبعث‌از «خدای پدر» میدانستند و حال آنکه غربیان آنرا منبعث از «خدای پسر» می‌پنداشتند.

تکفیر و لعن و نفرین قرار میدهند. از تماشای این اوضاع اسکارمانتادو به وجد میآید و فریاد میدارد:

«به به! ترکها چه آدمهای خوبی هستند!»

ولی افسوس که در سرزمین «ترکها» نیز آرامشی نیست، زیرا همکیشان او آنجا را هم ملوث کرده اند، چنانکه هنوز نرسیده، اسقف ارتودوکسها او را متهم میکند که با اسقف کاتولیکها رفت و آمد داشته است. لذا او را به صد ضربه شلاق که بطور موزون بر « وسط کف پایش» نواخته شود، محکوم مینماید. خوشبختانه اسکارمانتادو در شهر مسلمانان است و میداند که پرداخت چند لیره او را از هر شکنجه‌ای میرهاند. پس مبلغ ۵۰۰ لیره میپردازد و از همکیشان خویش دست میشوید و بترکان پناه میبرد.

قاضی ترک باو پیشنهاد میکند که دین اسلام را بپذیرد. او از پذیرفتن آن باکی ندارد ولی از «ختنه شدن» میترسد! قاضی بخشم میآید و دستور میدهد که «چوب در عقبش فرو کنند». اما اسکارمانتادو بیاری هزار لیره «پس و پیش خود را» باز میخرد![۳۰]

آنگاه سفری دراز در پیش میگیرد و پس از تحمل رنجهای فراوان خود رابه‌چین میرساند. باشد که در سرزمین آسمانی، از شر پیروان تاریکی در امان بماند. غافل از اینکه اینان در آنجا نیز رخنه کرده اند. لذا بمحض ورود، دومینی‌کن‌ها او را باتهام جاسوسی برای پاپ دستگیر میکنند. فرمان قتلش صادر میشود. ولی «ظل‌الله، سلطان تاتار» او را می‌بخشد و باتحف‌وهدایای بسیار روانهٔ دربار پاپ مینماید.

* * *

بابوك، زادیك، میکرومگاس، امری، اسکارمانتادو، اینان همه قهرمانانی هستندکه به‌جنگ با «ننگ» اعزام میگردند. ولی چنانکه ملاحظه شد، در اسکارمانتادو انتقادات ولتر علیه اسلام و مسلمانان بسیار ملایم بود. زیرا در ترکیه هرگز کسیرا «برای رهائی از آتش ابدی، درآتش فانی» نسوزاندند. بلکه بزرگترین گناهان را در برابر پرداخت جزیه نادیده گرفتند، و حال آنکه در هیچیك از کشورهای دیگر حداقل مجازات برای حد اقل گناه «از نواختن صد ضربه شلاق بطور موزون» و اخذ مبلغی بعنوان جریمه کمتر نبود. و اگر در چین اسکارمانتادو ازمرگ

۳۰ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۱، صفحه ۱۳۰

حتمی رهائی یافت باین علت بود که سلطان تاتار، پادشاه یك قوم وحشی، اورا مورد لطف و عنایت خویش قرار داد، و گرنه او را بازگشتی نبود.

* * *

«ولترفقط یك‌رمان نوشت، آنهم‌چکیدهٔ افکارش بود...»
«دراین‌رمان تمام هوش وفراست اودرراه نبرد و ستیز»
«بکار رفت. وآنچه اورا نزد من گرامی میدارد،»
«نفرتی است که ولتر نماها، کسانیکه برهمه چیز»
«می‌خندند، در من ایجاد میکنند. او می‌خندید؟»
«– هرگز! او سراپا خشم میشد....» ۳۱

در واقع هیچکدام از آثار ولتر زیبائی و فصاحت و نیز وسعت فلسفی «ساده لوح» را دارا نمیباشد. ولتر در این رمان از همه چیز: علوم، ادبیات، الهیات، مسائل اجتماعی، مسائل‌سیاسی، حتی از اسلام سخن میراند. ولی جنبهٔ اخیر آن هرگز مورد توجه ناقدان ادبی قرار نگرفته است، زیرا بر روابط افکار ولتر و فلسفهٔ اسلامی وقوف نداشته اند. در صورتیکه «ساده‌لوح»، این «تمثیل ولتری» که «عظمت تورات و انجیل» [۳۲] را در بر دارد، اسلامی ترین رمانهـای ولتر است. «ساده‌لوح» ثمرهٔ سی‌سال مطالعهٔ ولتر درباره محمد وپیروان اوست. «ساده لوح» درعین اینکه در برابر ستمکاریها و ناروائیهای همهٔ مردم روی زمین «سراپـا خشم میشود»، «چکیدهٔ افکار اسلامی» ولتر را نیز بخواننده میآموزد. تا سال ۱۷۵۹، تاریخ انتشار رمـان، ولتر نسبت به‌محمد ومسلمانان خوب وبد بسیار گفته است. ولی در «ساده لوح» هرچند برای پیروی از فلسفهٔ بدبینی کتاب، بدی باید بر خوبی چیره شود [۳۳]، باز ولتر اسلام را از آن پاك

۳۱ – این قضاوتی است که گوستاوفلوبر: "Flaubert" در بارهٔ رمان «ساده‌لوح» (Candide) شاهکار ولتر، ایراد داشته است: مکاتبات فلوبر، چاپ کنار، جلد دوم، صفحه ۳۴۸

۳۲ – عبارت از آلن: "Alain" است: "Propos sur la religion"، صفحه ۲۰۷

۳۳ – هدف اصلی ولتر از نوشتن رمان «ساده‌لوح» هجو طرفداران فلسفهٔ لایپ‌نیتز بود که بمصداق این شعر:

«جهان چون زلف و خال و خد و ابروست — که هر چیزی بجای خویش نیکوست»

دنیای موجود را بهترین دنیای ممکن و بدیهای موجود در آنرا ناشی از مخلوقات که ناقص‌بالذات هستند، میدانستند. ولتر این سیستم فلسفی را رد میکند و در ازاء آن بنوعی «بدبینی مثبت» معتقد میشود.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

و منزه میگرداند. واین، یك حادثه نیست، بلکه نتیجهٔ طبیعی افکار ولتر است. زیرا از سال ۱۷۵۹ تا سال ۱۷۶۳، که جزوهٔ «تبصره‌ای بر تاریخ جهانی» منتشر میگردد و پیامبر اسلام را از ناروائیهای «فناتیسم» تبرئه میکند، ولتر هرگز علیه اسلام چیزی ننوشته و نگفته است. بی‌گمان او معتقدات عامهٔ مسلمانانرا بی «پیرایه» نمیداند ولی اگر به پذیرفتن یکی ازادیان روی زمین مجبور باشد، قبل از همه دین مردم «الدورادو» را خواهد پذیرفت. متأسفانه الدورادو وجود ندارد. لذا «ساده‌لوح» پس از اینکه از بهشت مفقود رانده و از بهشت موعود خسته میشود، در قلب سرزمین مسلمانان، قسطنطنیه، مزرعه کوچکی خریداری نموده در سایهٔ پیروان محمد روزگار را بسر میبرد. انتخاب او از روی اضطرار یا عدم توجه نیست. گذشته پر رنج و ملالش باو آموخته است که در برابر خواسته‌های خدا تسلیم گردد و بکار خویش بپردازد.

نخست درهای بهشت **بارون** «تندر ــ تن ــ ترونکخ» : “ Thunder-ten - Tronchh ” که در آنجا به شجرهٔ ممنوعه نزدیك شده بود ، بروی او بسته میشود . خداوندگار قصر او را با دختر خود، کونه‌گند ”Cunégonde“ در حالیکه «لبهایشان بهم نزدیك میشود. چشمهایشان میدرخشد و زانوهایشان میلرزد»، غافلگیر میکند [۳۴]. پس برای همیشه رانده میشود و راه کره خاکی در پیش میگیرد. ولی درد و رنج، کسالت و ملال، بر او چیره میگردد. سرانجام خود را

بقیه پاورقی صفحه قبل

باین معنی که عالم محیط بر بشررا عالمی توأم با شر ، ولی تکامل پذیر می‌پندارد . افراد بشر در رفع بدیها و تکامل دنیا سهمی بسزا خواهند داشت و عامل بزرگ این تکامل کار و کوشش برای پیشرفت میباشد که در نهاد بشر نهفته است.

البته ولتر همیشه بر این عقیده نبود. در آغاز زندگی ادبیش از فلاسفهٔ خوشبین پیروی میکرد. بدیهای روی زمین را برای درك خوبیها لازم میدانست. بآزادی مطلق بشر، یعنی تفویض، معتقد بود و در کتابهائی از قبیل “Le Temple du goût” ,“ Traité sur la métaphysique de Newton” , “Le Mondain” این افکار و عقاید را تبلیغ‌مینمود، تا آنجا که بیتی از اشعارش:

«اوه ! عصر آهن چه عصر زیبائی است!»

ضرب‌المثل گردید. ولی از سال ۱۷٤۶ ببعد، بعلت پیشامدهای ناگوار، تدریجاً از خوشبینی اش کاسته و بر بدبینی اش افزوده شد:

در سال ۱۷٤۶ مورد خشم ملکه فرانسه قرار گرفت و ناگزیر از فرار گردید ؛ در سال ۱۷٤۹ خانم‌شاتله را با وضعی اسفبار از دست داد ؛ در سال ۱۷۵۳ دوست قدیمی و مقتدرش، فردریك دوم، نیز او را از دربار خودبیرون کرد، مأموران پادشاه درفرانکفورت راه‌را بر او بستند وخاطرش‌را سخت آزردند ، ولتر بپاریس روی آورد ولی در آنجا هم احساس خطر کرد و به ژنو گریخت ؛ در سال ۱۷۵۵ واقعهٔ زمین لرزهٔ لیسبن که تعداد بیشماری از مردم را تلف کرد، در روح حساس او اثری عمیق برجا گذاشت. رمان «ساده‌لوح» پس از این وقایع و بسیاری ناگواریهای دیگر، در سال ۱۷۵۹ منتشر شد. ونیز این رمان پاسخی به نامهٔ معروف ژان ژاك‌روسو بود که نویسندهٔ «فاجعهٔ لیسبن» را مورد سرزنش قرار میداد و او را باعتماد بر مشیت الهی دعوت مینمود (ولتر قصیدهٔ «فاجعهٔ لیسبن» را درسال ۱۷۵۶ سروده بود).

۳٤ ــ Candide ou l’ Optimisme ، چاپ ‘‘Morize’’ ‘ صفحه ۷

به ساحل لیسبن میرساند و شهر را ویران و مردمش را سرگردان می‌یابد. تا آنجا که « بازرس بزرگ مذهبی» برای فرونشاندن خشم خداوندی و جلوگیری از لرزیدن زمین، تصمیم میگیرد که طی «مراسمی بزرگ» چند بیدین را در «آتش کوچك» بسوزاند. از بخت بد، پانگلوس، استاد سابق ساده لوح که همه چیز را به چشم نیك مینگرد و اینك پس از گذراندن روزگاری فلاکت بار و تحمل رنجهای بیشمار، دوباره شاگرد خود را بازیافته است، لب به سخن میگشاید تا دربارهٔ خوبی و بدی و علت‌العلل هستی، و حکمت بالغهٔ الهی گفتگو کند. ولی‌دیری نمی‌پاید که او را باتهام «حرف زدن» و ساده لوح را باتهام «گوش دادن» دستگیر میکنند. شاگرد و استاد هشت روز دور از آزار نور آفتاب در آرامگاهی تنگ بسر میبرند. سپس به دادگاه مذهبی احضار میشوند. بازرس بزرگ شاگرد را به صد ضربه شلاق و استاد را باعدام محکوم مینماید و مقرر میدارد که بر خلاف سنت، او را بدار بیاویزند. حکم‌اجرا میشود و ساده لوح که «رانهایش کبود، گناهانش بخشوده و روانش پاك» گردیده است دوباره به جستجوی سعادت از دست‌رفته یعنی کونه‌گند، میپردازد. دست تقدیر او را در رهگذر معشوق میگذارد. ولی افسوس که دیر شده است زیرا بازرس بزرگ خود به نگهداری کونه‌گند همت گمارده و چنان باو دل باخته است که برای مرعوب کردن یك سرمایه دار یهودی، چند تن از پیروان موسی را در آتش میسوزاند تا رقیب پولدار و متنفذش که با مبلغی گزاف کونه‌گند را بوسیلهٔ یك افسر بلغاری به کنیزی خریده است، از هر گونه اقدام احتمالی خودداری کند.

پس ساده‌لوح، قبل از اینکه اسرارش فاش شود و دوباره بدام بازرس بزرگ بیفتد، راه دیار آدمخواران آمازون را پیش میگیرد. در آنجا با برادر کونه‌گند که به ارشاد وحشیان مأمور شده است، رو برو میشود. از روی ساده‌دلی داستان عشق خود را باز میگوید. جنگی تن بتن در میگیرد و ساده لوح شکم حریف را میدرد و به جنگلها پناه میبرد، ولی به چنگ وحشیان آدمخوار میافتد. خوشبختانه حادثه بخیر میگذرد، زیرا وحشیانی که خود را برای خوردن او آماده میکردند، در اثر سخنرانیهای نوکرش کاکامبو بعقل میآیند و او را رها میسازند!

کمی دورتر از سرزمین آدمخواران، مردم الدورادو، آسوده و در نهایت آرامش بسر میبرند، اینان مردمی آزاد هستند که فقط بدین فطری گرویده اند. شب و روز خدارا پرستش میکنند و بر هیچکس ستم روا نمیدارند. دینشان دین همهٔ مردم روی زمین است. دینی است که همیشه وجود داشته است و هرگز بوسیلهٔ «کشیشانیکه پند و اندرز میدهند، حکومت میکنند،

توطئه می‌چینند و مخالفین خود را در آتش میسوزانند» [۳۵]، بوجود نیامده است.

اما، راحتی، زیاد ملال میآورد وساده لوح ونوکرش را از سرزمین الدورادو نیز خسته میکند. پس هردو بار سفر می‌بندند و بصوب قسطنطنیه رهسپار میگردند. در راه ندیمهٔ سابق کونه‌گند را باز می‌یابند. او نیز از قصر بارون، تندر ـ تن ـ ترونکخ ، رانده شده است، زیرا یك «زناربند» در حین گرفتن اعتراف او را اغفال میکند و بروز سیاه می‌نشاند، تا سرانجام دیرنشینی که از «حسادتها، نفاقها، دورویئها و نارواشهای دیرنشینان دیگر» بستوه آمده و میخواهد در صومعه آتش افکنده خود بآئین ترکان مسلمان بگرود، او را پناه میدهد [۳۶]. ساده لوح از شنیدن سرگذشت اندوهبار ندیمه و معشوقش سخت غمگین میشود و ناچار برگفته‌های مارتن "Martin" همسفر جدید خویش که به پیروی از آئین مانی ، دنیا را وادی درد و رنج میداند و دیو اهریمنی را بر همه چیز چیره می‌بیند، ایمان میآورد [۳۷] و درسهای فیلسوفانهٔ استادش پانگلوس راکه پیوسته با استدلال ومنطق وبحث در روابط بین علت ومعلول و رانیت و ماهیت وجود، زنگ غم را از دلش میزدود، فراموش میکند. چه، بجز مردم‌الدورادو که آنان هم هرگز وجود نداشته اند، همهٔ مردم روی زمین ، حتی خوشبخت‌ترین آنانرا گرفتار هزاران نوع مصیبت و فلاکت می‌یابد.

ولی خدا را شکر که فروغی از امید افق تاریك زندگی او را روشن میسازد و قاصدان باو خبر میدهند که معشوقهٔ دلبندش، پس از تحمل ستمهای بیشمار، از جانب بازرس بزرگ و جانشینان او، سرانجام در میان مسلمانان آرامش گذشته را باز یافته‌است. پس‌ساده‌لوح‌وهمسفرش بآرزوی دیدار یار، بر کشتی می‌نشینند و در کشتی استاد گرانمایهٔ سابق، پانگلوس را، که خوب بدار آویخته نشده است ـ زیرا میرغضب بازرس بزرگ همیشه مردم را میسوزانده و تخصصی در بدار آویختن نداشته است ـ و نیز بارون، برادرکونه‌گندراکه دراثر شتابزدگی و غفلت ساده لوح خوب کشته نشده است، مشغول پاروزدن می‌یابند، و آگاه می‌شوند که این دو پس ازالتیام زخمهایشان بنا بر اتهامات دیگر باعمال شاقه محکوم و به ناخدای کشتی مجرمین فروخته

۳۵ ـ همان کتاب، صفحه ۱۱۸

۳۶ ـ ایضاً صفحه ۱۰۸

۳۷ ـ مانی بنوعی ثنویت معتقد بود و جهان را بر دو اصل خوبی و بدی، روشنی و تاریکی، استوار میدانست . در ازل جنگی سخت بین این دوزروان در گرفت. خوبی برای از پا در آوردن بدی آدم راآفرید ولی آدم به‌تاریکی گرفتار آمد و در قالب جسم زندانی گردید ـ دین مانی معجونی از دینهای بودا و زردشت و عیسی بود.

شده اند [۳۸] . ساده‌لوح بر آنان رحم میآورد و هردو را بقیمتی گزاف باز میخرد. همگی‌بدیدار کونه‌گند میروند. متأسفانه او زشت، بی‌دندان، لاغر و ناتوان گردیده است. باوجـود اینها ، ساده‌لوح از «روی نجابت» او را در آغوش میفشارد و بازدواج با او تن در میدهد.

این کاروان غمدیده که ازهمه جارانده شده وهمه نوع مصیبت‌را تحمل‌کرده است، سرانجام در قسطنطنیه آرام میگیرد. ولی مسأله خیر وشر که هنوز لاینحل مانده پیوسته‌پانگلوس، فیلسوف خوشبین، مارتن، دانشمند بدبین ، وساده لوح بیچاره را بجان یکـدیگر میاندازد، تااینکه یك درویش مسلمان، بزرگترین حکیم ترکیه، آنانرا متقاعد میسازد. هـرسه مدعی به کلبهٔ او روی میآورند ودرمیکوبند. فیلسوف مسلمان درآستانهٔ درظاهر میشود. قبل ازهمه پانگلوس لب بسخن میگشاید :

« استاد ! ما آمده‌ایم ازشما بپرسیم که چرا جانوری بشگفتی انسان آفریده »
« شده است. » [۳۹]

« — ترا به آفرینش انسان چه‌کار ! وظیفه تواین است ؟»

ساده لوح که استاد گرانمایهٔ خوبش را مورد عتاب می‌بیند، بیاری اومیشتابد ومیگوید :

« ولی پدر بزرگوار ! شر و فساد بطور وحشتناکی سراسر کرهٔ زمین را »
« فرا گرفته است . »

« — وجود شـر و خیر به‌روی زمین چه اهمیتی دارد ؟ وقتی حضـرت »
« سلطان یك کشتی بمصر میفرستد ، آیا بخاطر موشهائیکه در انبار گاهی »
« زیر بار هاله میشوند ، برنامهٔ کشتی را مختل میسازد ؟»

« — پس چه باید بکنیم ؟»

« — باید خفه شوید !»

پانگلوس نیز، بسهم خود، شاگرد را درمییابد و میگوید :

« — ولی من امیدوار بودم که مختصری دربارهٔ علت ومعلول، کمال عالم »
« امکان، منشأ شر وخیر، ماهیت روح ونظام قدیم باشما مباحثه کنم ! » [۴۰]

فیلسوف مسلمان به‌شنیدن این سخنان در را بروی او ویارانش می‌بندد وآنانرا مبهوت و

---

۳۸ — در قدیم مجرمین را به پاروزدن در کشتیهای جنگی یا تجاری محکوم میکردند . این کشتیها را گالر Galère مینامیدند .

۳۹ — سؤال اعتراضی است نه استفهامی .

۴۰ — Candide ou l' Optimisme ، صفحه ۲۱۹

سرگردان برجای میگذارد.[41] ولی مسلمانی دیگر بیاریشان میشتابد وآنچه راکه درویش حکیم، اگر از بلند پروازی پانگلوس خشمگین نمیشد، بآنان میآموخت، باز میگوید :

« کار سه عیب بزرگ: افسردگی، گناه و احتیاج را ازما دور میکند . »

این است فلسفهٔ عمیق ساده لوح. ولی هرچه بیشتر این فلسفه از مفهوم رهبانی جهان و سرنوشت انسان دور میشود، بهمان اندازه بهمفهوم اسلامی آن نزدیك میگردد. البته یك فیلسوف مسلمان، باید بسبك مسلمانان درس علم وعمل دهد. ولی مقاصد ولتر درآن مشهود است . زیرا نه‌تنها قهرمانان خودرا، پس‌از اینکه ازهمهٔ دردهای روی زمین متألم میشوند، درقسطنطنیه ، شهر مسلمانان، مستقر میکند، بلکه به‌تمام بحثها ومجادلات طولانی بین پانگلوس ومارتن وساده لوح که هرکدام مدافع فلسفه‌ای غیراز فلسفهٔ دیگری میباشند، باخطاب وعتاب یك فیلسوف مسلمان پایان می‌بخشد. اینان نیز فرمان حکیم را بگوش جان میشنوند ، خاموش میشوند، به زراعت و فلاحت می‌پردازند وسعادت ازدست رفته‌را درآن می‌یابند. درصورتیکه مباحثات گذشته هرگز نتوانسته بود آنانرا خوشبخت سازد. زیرا مارتن همیشه درپی «دوئل» بود واهریمن واهورمزدارا بجان یکدیگر میانداخت[42] و رقیب او، پانگلوس، همه چیز را بفال نیك میگرفت و سهم اهریمن را بکلی فراموش میکرد. ساده‌لوح هم‌میان‌ایندو سرگردان‌شده‌بود. گاه «دواصل‌نفرت‌انگیز»[43] مارتن را می‌پذیرفت وگاه به‌آغوش خدای پدر که پسر خویش‌را برای خلاصی وخوشبختی بشر قربانی کرد، پناه‌میبرد[44] . اینك فرمان درویش مسلمان کنجکاوی همه‌را فرو می‌نشاند .

باوجود این، «دردورنج بطور وحشتناکی کرهٔ خاکی را فراگرفته است». پس آیا دنیای موجود همان عالم خاویه است وبخلاف آنچه میگویند هیچ نظمی برآن حکمفرما نیست ؟ هرگز ! یا اینکه پسران آدم بعلت گناه پدر خود همه گناهکار ودرنتیجه محکوم به‌تحمل‌رنج‌زندگی‌هستند

---

۴۱ ـ خشم درویش از اینستکه پانگلوس میخواهد در کار خدا دخالت کند .

۴۲ ـ چنانکه گفته شد، مانی به‌خصوص تحت تأثیر دین زردشت، جهان را بردواصل خوبی و بدی استوار میدانست . ولتر بعدها عقاید پیروان مانی را رد خواهد کرد: کلیات، جلد ۲۸، صفحه ۵۴۸ .

۴۳ ـ عبارت از ولتر است : Candide ou l' Optimisme ، چاپ Morize ، صفحه ۲۱۸

۴۴ ـ بنابر عقیدهٔ مسیحیان کاتولیك تمام فرزندان‌آدم بعلت‌خطای پدرشان گناهکار هستند وحتی‌نوزادان نیز گناهکار بدنیا میآیند. لذا خدای پدر، برای اینکه آدمیان را ازگناه ازلی رهائی بخشد و آنانرا شایسته مقام قرب خود گرداند، فرزندش را بمیان ایشان فرستاد تا خویشتن‌را قربانی فرزندان آدم کند وباین وسیله گناهشان را بازبخرد. البته این فدیه فقط کفاره گناه اولیه است‌که خدا، بعلت عشق لایتناهیش نسبت به‌افراد بشر خود بگردن گرفت تااینان بتوانند باپرستش او وانجام اعمال پسندیده ودوری از اعمال نکوهیده، دوباره بمقام قرب الهی نائل گردند . بعبارت دیگر این قربانی آدمیان را ازشقاوت ازلی رهائی داد و راه رستگاری را بایشان نمود تااگر بخواهند بتوانند رستگار شوند. چه‌درصورتیکه عیسی، پسرخدا، قربانی نمیشد، بشررا مطلقاً راه رستگاری نبود .

تا کفاره گناه موروث را بدهند[۴۵]؟ باز هم نه!

ولی در وراء آنچه بنظر ما هرج‌ومرج وبی‌نظمی محض میآید، حکمتی لایتناهی وقدرتی بی‌حد و حصر وجود دارد که جهان آفرینش را رهبری میکند. ماaز درك مشیت خداوندگار کشتی هستی قاصریم. زیرا بین موشهای انبار کشتی وخداوندگار آن فاصله بینهایت است[۴۶]. پس دربرابر عظمت وجلال وخواست پروردگار که مارا دردنیائی بظاهر پرآشوب ودر واقع عین نظم رها نموده است، چه‌باید کرد؟ سکوت! تسلیم! رضا! کار!

لذا ساده لوح که همزاد و قرین ولتر است، دست ازبحث و جدل میدارد، در برابر ارادهٔ خداوند تسلیم میشود، به «کشت مزرعه» خویش میپردازد و سپاس حق‌را بجا میآورد. زیرا موشهائیکه درانبار زندگی میکنند، اگرچه گاهی درراه تلاش معاش ازمیان میروند، ولی درهر صورت هستی خویش‌را ازخداوندگار کشتی دارند. انبار قلمرو آنان است وآنان در قلمرو خود آزاد. ولی کشتی بسوی هدف خویش پیش خواهد رفت، چه موشها بخواهند وچه نخواهند.

ساده‌لوح مسائل مربوط به‌جبر ونفویض، قضا وقدر وشر وخیر را، بنابر فرمان درویش حکیم، بدینسان حل میکند وخودرا به‌خداوندگار کشتی میسپارد، ولی آیا مسلمانانی که جانشین مردم الدورادو هستند از نیشخندها وانتقادات ولتر برکنار خواهند ماند؟ متأسفانه اوازبخشودن‌بر یك کشیش، یك‌مفتی ویا یك قاضی شرع، عاجز بالاصاله‌است، وبهمین دلیل پانگلوس، پس‌ازورود به‌مسجد ونظربازی عاشقانه بایك لعبت طناز، ونیز برادر کونه گند، پس‌از آب‌تنی درآبی روان، همراه یك ترك جوان وزیبا، هرکدام به‌صد ضربه شلاق محکوم میشوند. ولی باید دانست که تنبیه دومی برای اینست‌که ترك جوان را «بسیار خوشتراش» می‌یابد، وتنبیه اولی برای اینکه مدتی مدید به‌بهانهٔ جمع کردن دانه‌های گردن‌بند زن‌زیبا درکنار او میماند[۴۷]. درواقع یکی دچارعشق سقراط و دیگری گرفتار عشق افلاطون گردیده است! وقاضی برای فرونشاندن آتش هوای نفس آنانرا تنبیه میکند، نه‌برای اینکه زمین را ازلرزیدن ودریا را ازخروشیدن باز دارد.

---

۴۵ ــ تحمل مشقت زندگی خود نوعی همکاری افراد بشر باپسرخدا برای باز خرید گناه اولیه است. در واقع چون همه‌گناهکار هستندباید دردورنج رانیز تحمل کنند. لذاآنانکه بدرگاه خدا نزدیکترند مصیبتهایشان نیز بزرگتر است.

ولتر بارد کردن این عقیده یکی ازمهمترین اصول دین مسیح‌را متزلزل مینمود.

۴۶ ــ ولتر همیشه آدمیان را بموشها وجهان آفرینش را به‌بنای عظیم معمار ازلی تشبیه مینمود و میگفت همانطور که موشها از طرحها ونقشه‌های سازندهٔ بنا بی‌خبر هستند، آدمیان نیز از درك حقایق کلی آفرینش و علم برمشیت الهی عاجز میباشند.

۴۷ ــ Candide ou l' Optimisme، صفحه ۲۱۲

لذا پانگلوس که براثر شرارت بازر س‌بزرگ تاکنون یکبار بدار آویخته شده، یکبار جسدش مورد تشریح قرار گرفته ویکبار نیز به‌بردگی فروخته شده است، مارتن که زن و ثروت و خانه خویش‌را ازدست داده است، کونه گند که پدرش کشته، شکمش پاره و ناموسش هتك گردیده است، ندیمهٔ اوکه بخاطر امیال پست یك کشیش سلامتیش به مخاطره افتاده ودامنش‌آلوده گشته است، دیرنشین، معشوق او، که آتش در صومعه افکنده، بآئین مسلمانان درآمده و «مرد نجیبی» شده‌است، وبالاخره خوشبخت‌ترین آنان، ساده‌لوح، که تاکنون چندین‌بار به‌شکنجه و شلاق محکوم گردیده است، همه درپناه مسجد و محراب آسوده بسر میبرند وکسیرا با آنان کاری نیست.

ولی باید افزود که اگر ولتربهشت موعود خودرا درقسطنطنیه میسازد و سخاوت ومهربانی وعفو واغماض مسلمانانرا میستاید، تنها برای این‌نیست که افکارش نسبت باسلام ومسلمانان تحول یافته است. بلکه میخواهد آسانگیری وجوانمردی پیروان محمد را نیز که درنظر مسیحیان قومی بیرحم و خونخوار معرفی شده‌بودند، برابر سختگیریها وخشونتهای پیروان مسیح که خود را طرفدار آئین محبت و عشق بهمنوع میدانستند، قرار دهد وآنانرا برسر انصاف و مروت آورد.

ولتر سرسخت ترین مبارز راه آزادی بود واز مشاهدهٔ ناروائیهای عده‌ای که باتوسل بجبر و قهر میخواستند عقاید خودرا بدیگران تحمیل کنند، چنان بخشم میآمد که همهٔ فضائل آنانرا نادیده میگرفت و حتی کوچکترین خطایشانرا گناهی عظیم جلوه گر میساخت. ولی‌اورا در اینکار شماتتی نیست، زیرا هرچه کرد بخاطر آزادی کرد.

* * *

پس‌از «ساده لوح»، جنگ با «ننگ» وارد مرحلهٔ جدیدی میشود. خداوندگار «فرنه»[۴۸] برای مدتی شعر وشاعری را فراموش میکند[۴۹] و همهٔ اوقات خودرا در راه مبارزه بکار میبرد.

---

۴۸ ــ درسال ۱۷۵۸ ولتر در مرز فرانسه وسویس قریه‌ای بنام فرنه: " Ferney " خرید. پس‌از چندی درآنجا اقامت گزید وبآبادانی آن همت گماشت وکارخانه‌های ساعت سازی و پارچه‌بافی درآنجا تأسیس نمود. درسال ۱۷۵۸ فقط ۵۰ تن روستائی در فرنه زندگی میکردند. ولی درسال ۱۷۷۸ موقع مرگ ولتر تعداد ساکنین قریه به ۱۲۰۰ نفر رسیده بود.

۴۹ ــ در فاصلهٔ سالهای ۱۷۵۹ تا ۱۷۶۳ ولتر هیچ اثر ارزنده‌ای درشعر بوجود نیاورده است.

«وحشی و دیپلمه» [۵۰] ، «اکیب خاخام و مسلمانان» [۵۱] ، «مرد شریف» [۵۲] ، «ژان ِمسلیه» [۵۳] ، «پنجاه دوست» [۵٤] ، اینان همه قهرمانان نوخاستهٔ ولتر هستند که راه ساده لوح واسکارمانتادورا درپیش میگیرند.

ولی این خیل سرکش که برهمه چیز میتازد ، چه میخواهد ؟ — آزادی ، آزادی ، بازهم آزادی، آنهم بخصوص آزادی در دین ومذهب. مبارزهٔ اینان علیه «ننگ» چنان شدید است که حتیپیروان کالون‌ولوتر، دوستان قدیم‌ولتررا نیزدربرمیگیرد [۵۵] ، تاآنجاکه بیکدیگر میگویند :

« اشتباه نکنید ! این فیلسوفان جنگجو کینهٔ پیروان همه ادیان را به دل »
« گرفته‌اند و بجنگ با همه برخاسته‌اند . مانباید دربرابر این خطر مشترک »
« آرام بگیریم! » [۵٦]

ولی اگر بخواهیم واقعاً اشتباه نکنیم ودر قضاوت خود ازهرگونه لغزشی مصون بمانیم ، ناگزیر باید درمیان تمام ادیان روی زمین، برای اسلام وپیروانش شأن ومنزلتی خاص قائل‌شویم. زیرا هرچه مبارزهٔ ولتر علیه «ننگ» شدیدتر میشود، کینه و خشمش نسبت به‌اسلام آرامترمیگردد انگیزهٔ اونیز «همزیستی‌مذهبی» وروش‌تساهلی‌است‌که مسلمانان‌نسبت به‌پیروان سایرادیان بزرگ در پیش میگرفته‌اند [۵۷] . او این فضیلت‌را مایهٔ افتخار مسلمانان خواهد کرد وبرای دفاع از آن همهٔ هوش و فراست خودرا بکار خواهد برد. درکالبد همهٔ قهرمانانش حلول خواهد نمود وهمه جا پرچم آزادگی وآزادی را بانام مسلمانان باهتزاز خواهد آورد .

نخست به‌لیسبن میرود : باوخبر داده‌اند که «وحشیان این شهر» چهل ودو موجود انسانی

---

۵۰ — Entretiens d'un sauvage et d'un bachelier, 1761

۵۱ — Sermon du rabbin Akib, 1761

۵۲ — Le Catéchisme de l'honnête homme, ou Dialogue entre un Caloyer et un homme de bien, 1763

۵۳ — L'Extrait du testament de Jean Meslier, 1762

۵٤ — Sermon des Cinquante 1762

۵۵ — تاسال ۱۷۵٦ ولتر باکشیشان پروتستان ، بخصوص پروتستانهای سویس، روابط خوبی داشت ، ازاین سال ببعد بعلل مختلف که مهمترین آنها تعطیل تماشاخانهٔ خصوصی ولتر در ژنو و ماجرای مقالهٔ «ژنو» تألیف د لامبر " D'Alembert " بود، روابط اوباایشان روبه‌تیرگی گذارد .

۵٦ — کلیات ولتر : جلد ۲٤، صفحه ۱۳٤

۵۷ — «همزیستی مذهبی : Tolérance » . این کلمه در زبان فرانسه معانی مختلفی دارد . از جمله: برد باری، آسانگیری، عفو واغماض. ولی در اصطلاح ولتر به‌روش ملتهائی اطلاق میشود که با اقوام دیگر، چه داخل کشورخود و چه‌خارج ازآن، علیرغم اختلافات موجود، درآسایش وصلح و صفا زندگی میکنند . لـذا کلمهٔ «همزیستی» به‌ویژه «همزیستی مذهبی» ، برای ترجمهٔ آن در نظر گرفته شد .

راقربانی «ننگ» ورسوائی خویش کرده‌اند . درمیان این‌قربانیان حتی چند مسلمان نیز بوده‌اند وحال آنکه «این وحشیان خود شاهدند که پیروان محمد در دیار خویش تا چه اندازه نسبت به‌مسیحیان، ازهرفرقه و مذهبی که هستند، ونسبت به‌یهودیان و پارسیان مهربانی میکنند و چقدر آنانرا درانجام مراسم مذهبیشان آزاد میگذارند». چه ننگی !

« این نمونهٔ انسانیت و تقوی و فضیلت هنـــوز نتوانسته است قلب سخت »
« وحشیانیرا که در نقطهٔ کوچکی از زمین بنام پرتقال سکونت دارند نرم »
« کند ! »

مگر جنایت بزرگ ونابخشودنی این مسلمانان چه بوده است ؟

« اینان به وحشیانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکنجه‌ها محکوم شدند ، زیرا »
« پدرانشان برای رعایت بهداشت کمی از پوستهٔ آلت تناسلیشان را بریده »
« بودند و وحشیان آنرا باتمام آلودگیهایش برجای میگذارند، زیراسه‌دفعه »
« درروزسروروی‌خودرامیشستندووحشیان‌بیش‌ازیکباردرهفته‌چنین‌نمیکنند، »
« زیرا پروردگارجهان‌را «الله» میگفتند ووحشیان اورا «دیوس» ”Dios“ »
« می‌نامند، زیرا بهنگام نماز دست خود را تا بناگوش بالا میبردند . آه ! »
« برادران، چه دلائلی برای سوزاندن مردم !»[۵۸] — « ببرهای مقدس‌نما ! »
« پلنگهای خرافاتی ! اگر دینتان بر حق بود، هرگز ناگزیر میشدید که با »
« یاری دژخیمان آنرا برپا دارید ؟ »[۵۹]

فقط ولتر میتوانست کینه و خشم ونفرت را بدین پایه برساند ! ولی نفرت او بی علت نبود: سازمان تفتیش عقاید مذهبی یك کشیش ژزوئیت را بنام مالاگریدا ”Malagrida“ بگناه نوشتن کتاب «زندگی افتخار آمیز آن مقدس ، مادر مریم عذراء»[۶۰] ، و کتابی دیگر بنام «حکومت دجال »[۶۱] ، تکفیر کرده ، پیرمرد هفتاد ساله را زنده زنده درآتش سوزانده بود. سی‌وسه‌قربانی دیگر نیز همراه اودر تل آتش، دوزخیکه دومینی‌کن‌ها ساخته بودند، سرنگون شدند[۶۲] . این

---

۵۸ ــ کلیات ولتر : جلد ۲۴، صفحه‌های ۲۸۰ و ۲۸۱
۵۹ ــ ایضاً، صفحه ۵۳۷
۶۰ ــ La Vie glorieuse de Sainte - Anne, mère de Marie
۶۱ ــ Le Règne de l' Antéchrist
۶۲ ــ آن‌دسته‌ازمسیحیان‌کاتولیك‌را‌که‌درحکمت‌والهیات‌پیروافکاردومینیك‌مقدس ”St. Dominique“ هستند دومینی‌کن ”Dominicains“ می‌نامند. دراعصار گذشته سازمانهای تفتیش عقاید مذهبی بیشتراوقات تحت‌نظر آنان اداره میشد .

مراسم روز ۲۱ سپتامبر سال ۱۷۶۱ برگزار شد وچند روز بعد ولتر «خطابهٔ اکیب خاخام» را منتشر نمود.

و ناگهان واقعهٔ کالاس "Calas" اتفاق افتاد وبااین واقعه جنگ با «ننگ» پی‌گیر وسخت‌تر از همیشه گردید.

در ۱۳ اکتبر سال ۱۷۶۱، پسر یك تاجر پروتستان دراطاقی خودرا بدارآویخت و تمام افراد خانواده‌اش را گرفتار نمود. در شهر شایع شد که چون پسر به‌مذهب کاتولیك درآمده بوده‌است، پدراورا بدار آویخته وجنایت خودرا انتحار پسر جلوه‌گر ساخته است. آنتوان کالاس جزو شهدای دین مسیح بشمار رفت وبرای کفن ودفنش اجتماعی عظیم گردآمد. اورا باشکوهی خاص بخاك سپردند ونامش‌را آنتوان مقدس نهادند! ولی پدر ومادر وبرادران وخواهرانش به‌چنگ دژخیمان افتادند. غوغائی بپاشد، احساسات منهبی مردم بجوش آمد و کار بجائی‌کشید که دادگاه تولوز نیز تحت تأثیر افکار عمومی قرار گرفت وبدون داشتن دلیل قاطعی ژان کالاس پدر آنتوان را باعدام محکوم کرد[۶۳]، آنهم اعدامی که لرزه برتن هربیننده انداخت: نخست اورا برروی چرخ مخصوص شکنجه دادند، سپس به‌ضرب میله‌های آهنی اعضایش‌را خرد کردند[۶۴]. آنگاه جسد نیمه‌جان ومحتضرش را برآتش انداختند[۶۵] و خود برای ادای نمازبه‌کلیسا رفتند!

خبر به‌ولتر رسید. «سراپا خشم» شد و با تمام قوا به‌جنگ با وحشیان که این بار بجای لیسبن، تولوز را میدان خودنمائی قرار داده بودند، برخاست وبرای تبرئه خانواده کالاس و

---

۶۳ ــ صحت رأی دادگاه تولوز هنوز مورد تردید است، بسه دلیل:

۱ ــ مستخدمه‌ایکه درمنزل کالاسها خدمت میکرد کاتولیك متعصبی بود که خود شخصاً آنتوان کالاس‌را بمذهب کاتولیك ارشادکرده‌بود. بنابراین میبایست حداقل‌ازاختلاف‌بین پدروپسر مطلع باشد. ولی دردادگاه شهادت دادکه از حقیقت واقعه ونیز از وجود هرگونه نزاع و کشمکشی بین پدر و پسر بی‌اطلاع بوده‌است.

۲ ــ تا آخرین لحظه زندگی و در دم مرگ ژان کالاس خدا را به بیگناهی خود گواه گرفت.

۳ ــ گذشتهٔ آنتوان کالاس حاکی است که او گاهگاه دستخوش بحرانهای روانی میگردیده است.

۶۴ ــ این‌نوع شکنجه را به‌زبان فرانسه Rouer میگویند. تا اواخر قرن هجدهم شکنجهٔ چرخ بین فرانسویان معمول بود.

۶۵ ــ شق آخر شکنجه پدر، بنابر گفته یکی از قضاة «دینی بود که میبایست نسبت به‌دیانت مقدس مسیح ادا میگردید. زیرا، ظاهراً، قبول این‌دیانت موجب قتل پسر گردیده بود.»: P. P. Coquerel: Jean Calas et sa famille، صفحه ۳۶۶ ــ افزودن قید «ظاهراً» نشان میدهد که تاچه اندازه خود قضاة در حقیقت واقعه شك وتردید داشتند!

نقض رأی دادگاه بهروسیله‌ای متوسل گشت: کتاب نوشت، مأمور تحقیق به‌دادگستری فرستاد ، عرض شکایت به‌پیشگاه سلطان برد، دوستان خودرا برای روشن کردن ذهن مردم باطراف و اکناف فرستاد، ازهمه فرمانروایان اروپا استمداد کرد وآنقدر کوشید تا بالاخره چهارسال بعداز واقعه، رأی دادگاه تولوز شکسته ، خانوادهٔ کالاس تبرئه واموال مقتول که مصادره شده بود، باز گردانده شد .

ولتر دفاع ازخانوادهٔ کالاس‌را دفاع از انسانیت میدانست، زجروشکنجه یك‌بیگناه که حتی در آخرین لحظات زندگی خدا را گواه بیگناهی خود گرفته بود، درنظر او بصورت «لکه ننگی بزرگ بردامن بشریت ولطمه‌ای جبران ناپذیر به‌شرافت انسانی» جلوه نمود واورا چنان متأثر ساخت که از انسانها بیزارش کرد. پس روی بدرگاه پروردگار آورد :

« دیگر از انسانها روی میگردانم و بسوی تو ، ای پروردگار جهانیان ! »
« و ای فرمانروای کائنات ! روی میآرم . اگر موجودات ناچیزی را که »
« دربرابر عظمت وآفرینش لایتناهی تو هرگز بشمار نمیآیند، رخصت این »
« هست که درپیشگاه جلالت دست دعا بگشایند ، وازتو که همه چیز رابآنان »
« عطا فرموده‌ای، ازتوکه اسرار ازلی ذات مقدست برهمه پوشیده است ، »
« خواهشی بکنند ، آنگاه ازتو میخواهم که (.......) انسانها را برسر رحم »
« و شفقت آری تا بیاد داشته باشند کـه همه برادر هستند ! تا همچنانکه »
« ربودن دسترنج دیگری را زشت میدانند، از زجر وشکنجهٔ روح یکدیگر »
« نیز بیزار باشند ! پروردگارا ! اگر جنگ و خونریزی اجتناب ناپذیر »
« است، لااقل مارا برآن‌دارکه دردامن صلح یکدیگررا بچشم نفرت ننگریم »
« و همچون درندگان بیابانها همنوعان خویش را ندریم ! ما را برآن دار »
« که لحظهٔ زندگی خویش‌را، با هزاران زبان گوناگون، ازسیام تاکالیفرنی »
« درستایش وپرستش توکه همین لحظه را نیز بما عطا فرمودی بکاربریم! » ۶۶

این بود ندائی که درسراسر اروپا طنین انداخت وبه دژخیمان کالاس هشدار داد. ولی‌ولتر بدان اکتفاء نکرد: نمایشنامه‌ها ساخت، کتابها نوشت، نامه‌ها تحریر نمود، همه وهمه برای دفاع از آزادی افکار وعقاید. ازاین تاریخ بودکه واژهٔ جدید همزیستی مذهبی را متداول کرد. آنقدر

---

۶۶ ــ کلیات ولتر : جلد ۲۵، صفحه ۱۰۷

درکتابها و نامه‌هایش این کلمه‌را بکار برد که آنرا از واژه‌های روزگردانید [۶۷] . وباز ازاین تاریخ بود که شعار دیگری : «ننگ را نابود کنید» برشعارهای قبلیش افزوده گردید [۶۸] . این فریاد جنگ همهٔ سربازان ولتری‌را بسیج کرد وچنان هول و هراسی دردل «پیروان ننگ» پدیدآورد که آنانرا سخت‌نگران آینده‌نمود: دیگر، پروتستانهای محکوم‌رابه‌کشتیهای مجرمین‌نفروختند [۶۹] ، دیگر، قوانین سال ۱۶۸۵ راکه برای شکنجه وزجر پیروان کالون تدوین شده‌بود، بمورد اجراء نگذاشتند [۷۰] ، و دیگر کشیشان‌آنانرا که ازبیم جان خود دربیابانها به‌تبلیغ آئین خویش‌میپرداختند تعقیب وتوقیف نکردند . آنگاه ولتر، که هرگز ازتلاش دست برنمیداشت، اساسنامهٔ اجتماع ایده‌آل خودرا بنام «بحثی دربارهٔ همزیستی مذهبی» منتشر نمود وماهیت تعصبات دینی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد وآنرا باقیماندهٔ دورهٔ وحشیگری و سبعیت معرفی کرد، وبرای اثبات مدعای خود، فلسفه وعقل ومنطق وانصاف وتاریخ ، همه چیز را گواه گرفت . زیرا عقل بما فرمان میدهد که «آنچه را برخود روا نمیداریم، بر دیگران نیز روا نداریم». پس چگونه کسی

۶۷ ــ درقرن هجدهم کلمهٔ " Tolérance " ، در معنای خاص «همزیستی مذهبی»، به‌همت ولتر برسر زبانها افتاد . تاریخچهٔ آن، اگر اشتباه نکنیم، بشرح زیراست :

اولین متنی‌که ولتر این‌کلمه را درآن بکار میبرد متعلق به‌سال ۱۷۳۳ میباشد: مکاتبات ولتر، ، جلد دوم، صفحه ۶۳۲، بعد، سال ۱۷۵۱: (کلیات : جلد ۱۰، صفحه ۳۸۵)، سال ۱۷۵۶: (ملحقات نامه‌های فلسفی، جلد اول، صفحه ۲۱۱)، سال ۱۷۶۲: (کلیات: جلد ۲۴، صفحه ۴۳۲)، سال ۱۷۶۳: (کلیات: جلد ۲۴. صفحه ۴۸۱) دراین سال کلمهٔ Tolérance با انتشار کتاب " Traité sur la tolérance " رائج میشود . سال ۱۷۶۴ : (مقالهٔ Tolérance در فرهنگ فلسفی)، سال ۱۷۶۵: (مقاله دوم Tolérance، درهمان‌کتاب). ازسال ۱۷۶۶ ببعد این کلمه تقریباً درتمام آثار ولتر بچشم میخورد .

۶۸ ــ درطول سال ۱۷۶۲ ولتر بیشتر نامه‌هائیراکه بدوستان مورد اعتمادش مینوشت با عبارت : Ecrasez l'infâme (ننگ را نابود کنید) ختم میکرد. بعدها آنرا بصورت علامت اختصاری " Ecrlinf. " در آورد ودر بسیاری ازموارد بجای امضاء خود بکار برد .

۶۹ ــ کلیات ولتر: جلد۴۴، صفحه ۸۴

۷۰ ــ درسال ۱۵۹۸، پس‌از جنگهای مذهبی فرانسه، هانری چهارم، بموجب فرمانی که آنرا درشهر نانت " Nantes " صادر کرد، پروتستانهارا در انجام مراسم مذهبیشان آزاد گذارد واز نظر حقوق اجتماعی و سیاسی نیز امتیازاتی بآنان اعطاء نمود. این فرمان که یکی ازبزرگترین افتخارات هانری چهارم است تا اواسط قرن هفدهم بقوت خود باقی‌بود. ولی‌از سال ۱۶۵۰ ببعد مجدداً دولت فرانسه، تحت نفوذ مسیحیان کاتولیك ، پروتستانهارا درمضیقه قرارداد. درسال ۱۶۸۵ لوئی چهاردهم فرمان نانت‌را رسماً لغو وعده‌زیادی ازپروتستانها را تبعید نمود. درطول نیمه اول قرن هجدهم بدنبال لغو فرمان نانت، پروتستانهای فرانسوی در نهایت سختی زندگی کردند، چنانکه در حدود ۳۰۰،۰۰۰ تن از آنان ناگزیر از جلای وطن گردیدند وبکشورهای سویس و آلمان پناه بردند. ولی‌از سال ۱۷۶۲ ببعد، مبارزات پی‌گیر ولتر موجب شدکه سازمانهای مذهبی و دولتی در اجرای فرمان لوئی چهاردهم مسامحه کنند. درسال ۱۷۸۸ یعنی ده‌سال پس‌از مرگ ولتر، «فرمان همزیستی مذهبی» بنوبهٔ خود فرمان لوئی چهاردهم را لغو وپیروان کلیهٔ مذاهب و ادیان را از کلیهٔ حقوق مدنی فرانسه برخوردارنمود. البته سهم ژان‌ژاك روسو و دیدرو " Diderot " وسایر فلاسفهٔ قرن‌هجدهم را نیز دربرانداختن شکنجه‌های مذهبی نباید فراموش کرد .

میتواند به‌خود حق دهد که بدیگری بگوید :

« یا آنچه را من قبول کرده‌ام و تو نمیتوانی قبول کنی بپذیر ، یا نابود »

« خواهی شد ! »

و چگونه ممکن است کسی‌را که «به‌دین ما نیست بی‌دین بدانیم ؟ »

بنابراین ، تعصب در شأن انسانیت نیست ، بلکه در شأن « ببرها و پلنگهاست » . از این نیز بدتر، زیرا «ببرها برای سدجـوع شکم میدرند و حال آنکه ما بخـاطر اختلاف در تفسیر کلمات یکدیگر را قلع و قمع میکنیم ! »[71]

وانگهی تاریخ نشان میدهد که همزیستی مذهبی هرگز موجب بدبختی مردم نگردیده ، و همیشه برای دولتها بارور بوده‌است. رومیان قدیم، قبل ازاینکه گرفتار پیروان مسیح شوند ، صدهـا مذهب مختلف داشتند و هیچگاه کسیرا بگنـاه اینکه همکیش آنان نبود زجر و شکنجه نمیدادند ، باوجود این، درعین قدرت وشوکت میزیستند .

شاهد حاضر: سلطان عثمانی بر ملتهای متعددی که هرکدام دارای عقاید مذهبی مختلفی نیز هستند ، حکومت میکند ، ولی کشورش روزبروز غنی‌تر و نیرومندتر میگردد :

« دویست هـزار مسیحی ارتودوکس در قسطـنطنیه، پایتخت امپراطوری »

« مسلمانان، درآرامش کامل بسرمیبرند وجانشین محمد شخصاً اسقف‌جزایر »

« یونان را انتخاب وبه‌محل مأموریت اعزام میدارد .... فرقه‌های مختلف »

« مسیحی سراسر امپراطوری عثمانی را فرا گرفته‌اند . »

ولی این تعدد مذاهب هرگز ترکان را مانند پیروان مسیح که «قرنها یکدیگر رادریدند»، به‌جنگهای مذهبی نکشانیده است. بالعکس، همزیستی آنان موجب تبادل افکار بین اقوام مختلف گردیده است. ازاین گذشته، اگر مسیحیان از ترکان مسلمان بیزارند، لااقل باید بمردم چین ، ژاپن، هندوستان، ایران ومردم‌سایر کشورهای دنیا تأسی کنند[72] .

بدینسان، ولتر به‌استدلال، تملق، خواهش، خشم، دعا بدرگاه خدا، و حتی بگریه و زاری متوسل میشود[73] تا بلکه هموطنان خویش‌را از تعصب وکوته نظری بازدارد و آنانرا برای ساختن

۷۱ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۵، صفحه ۴۰

۷۲ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۵، صفحات ۳۴ ــ ۳۵

۷۳ ــ درطول مدتی‌که ولتر از خانوادهٔ کالاس دفاع میکرد از فرط تأثر چندین‌بار گریست. او خود ، ماجرای اولین ملاقاتش را باپسر کوچك کالاس چنین شرح میدهد :

« از دیدن پسر کوچك کالاس اشك برگونه‌هایم سرازیر گردید و خواه ناخواه »

« بدفاع از پدر مقتولش سوق داده شدم .» : کلیات، جلد ۴۲، صفحه ۱۸۰

دنیائی آزاد آماده سازد.

سرزمینهائی که او انسانیت ومروت را درآنها جستجو میکرد، همه مانند الدورادو ساخته، و پرداختهٔ ذهنش نبود. سلاطین عثمانی آن‌عصر واقعاً براین فضیلت آراسته بودند[۷۴]. زیرا پیامبر اسلام که همیشه با ملل مغلوب در نهایت انصاف و رأفت رفتار میکرد، خود درس نوعدوستی و محبت به‌آنان داده بود[۷۵]. نص آیات قرآن گواه این مدعی است:

« هیچ اجباری دردین نیست. راستی از کژی بازشناخته شد. پس‌آنکه ازبتان »
« روی گرداند و به‌خدا بگرود، خود را به‌بندی استوار درآویخته است که »
« هرگز گسسته نمیشود. وخداوند شنوا وداناست. »[۷۶]

آیهٔ زیر آشکارا مسلمانان را به‌همزیستی باپیروان سایر ادیان فرا میخواند:

« همانامسلمانان، یهودیان، نصرانیان، صابیان، هرکس که بخدا وروزواپسین »
« ایمان آورد وعمل نیك بجا آرد، اجر همهٔ ایشان نزد پروردگارشان است. »
« آنانرا بیم و هراسی نیست و هرگز اندوهگین نخواهند گردید. »[۷۷]

و باز:

« خداوند شما را از نیکی و دادگستری برکسانیکه در آئینتان باشما کارزار »
« نکردند وشمارا از دیارتان بیرون نراندند، باز نمیدارد. خداوند دوستدار »
« نیکوکاران و دادگستران است. »[۷۸]

بی گمان، درقرآن مجید آیاتی متناقض بامضامین فوق نیز یافت میشود ولی باید شأن‌نزول دستورهای مختلف الهی وموقعیتهای خاص آنهارا درنظر داشت. درهرصورت چنانکه میدانیم پیروان موسی و عیسی، یعنی «اهل کتاب» درکشورهای اسلامی، برای گرویدن بدین اسلام، مورد شکنجه قرارنگرفتند ودرانجام‌مراسم مذهبیشان آزادبودند، وحتی پس‌ازگسترش‌امپراطوری

---

۷۴ ــ البته چنانکه میدانیم تعصبات‌مذهبی وکشمکشهای ناشی‌ازآن، کم‌وبیش، درهمه جای دنیاوجودداشته است. ولی اگردرمقام مقایسه برآئیم شاید بتوانیم گذشتهٔ مسلمانان‌را دراینمورد افتخار آمیزتر ازگذشتهٔ مسیحیان به‌پنداریم. آماریکه ولتر از قربانیان جنگهای مذهبی مسیحیان میدهد به ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ (بیست ملیون) نفر میرسد!

۷۵ ــ حضرت رسول اکرم، آنگاه که معاذبن جبل‌را به یمن فرستاد، باو چنین دستور داد:
« هیچ یهودی‌یی نباید درآئین و کیش خویش پریشان گردد. »:

Goldziher : Le Dogme et la loi de l'Islam, P. 29.

۷۶ ــ قرآن مجید: سورهٔ دوم، آیهٔ ۲۵۷
۷۷ ــ همان سوره، آیهٔ ۵۹، و سورهٔ پنجم، آیه ۷۳
۷۸ ــ سورهٔ ۶۰، آیهٔ ۸

اسلامی، پیروان بودا و کنفیسیوس نیز ازاین آزادی برخوردار گردیدند. در حقیقت، فقط بت‌پرستان ومشرکین از پذیرفتن آئین مسلمانان ناگزیر بودند. سایرین باپرداخت جزیه، آنهم برای اینکه تحت حمایت مسلمانان بسر میبردند، میتوانستند بدین و آئین خویش باقی بمانند و این امر خود عامل بزرگی برای گسترش اسلام گردید، زیرا ملایمت و ملاطفت را همیشه عمری درازتر از اجبار و اکراه است.

ولتر آیاتی را که درستایش همزیستی مذهبی است، میشناخته است. جرج سیل، الهام‌دهندهٔ او، این آیات را بطور مشروح و مفصل تفسیر میکند و حتی تاریخچهٔ نزول آنها را نیز در زیرنویسهای کتابش شرح میدهد.

مأخذ دیگر ولتر دربارهٔ آسانگیری مذهبی مسلمانان، سفرنامهٔ شاردن وبخصوص کتاب مستند پل ریکو "Paul Rycaut"، تحت عنوان: «وضع کنونی امپراطوری عثمانی» بوده‌است[۷۹]. دراین کتاب تمام مسائل سیاسی مربوط به‌دولت عثمانی، آنچه بعدها بصورت «مسألهٔ مشرق» جلوه خواهد نمود، مورد بحث قرار گرفته است. ونویسندهٔ آن موقعیت سیاسی، تاریخی، وضع قوای زمینی ودریائی ترکان، رفتار امپراطورآنانرا با پیروان سایر ادیان، وحتی‌آداب ورسوم اجتماعی وطرز لباس پوشیدن قاطبهٔ مردم را گزارش داده است.

بنابراین، ستایش ولتر از مسلمانان تنها برای نکوهش مسیحیان نبود، و اگر در برابر ناروائیهای کسانیکه کالاس‌ها، لابار[۸۰]ها، سیرون[۸۱]ها را به‌زشت ترین شکنجه‌ها محکوم‌میکردند، از نوعدوستی پیروان محمد سخن میگفت، به‌جز «نابود کردن ننگ» هدفی دیگر را نیز دنبال مینمود: او حقیقت پنهان شده‌را هویدا میساخت.

بهمین دلیل، وهمیشه بنام آزادی، درآینده‌ای نزدیك، سرسخت ترین مدافع اسلام خواهد گردید!

---

۷۹ ــ Paul Rycaut : The Present state of the Ottoman Empire…

۸۰ ــ شوالیه دولابار "Chevalier de la Barre" درسال۱۷۶۵باتهام شکستن صلیبی که عیسی برروی‌آن منقوش بود، باعدام محکوم گردید: ابتدا دستش رابریدند، بعد زبانش‌را ازدهان بیرون کشیدند، آنگاه سرش‌را ازتن جدا کردند، سپس جسدش رادرآتش سوزاندند وخاکسترش را برای شادی ارواح مقدس برباد دادند! ولتر دفاع اورا نیز برعهده گرفت ولی به‌نتیجه‌ای نرسید. تا اینکه درسال ۱۷۹۳ مجلس انقلابی فرانسه او را از کلیهٔ اتهامات وارده تبرئه کرد.

۸۱ ــ پیرسیرون "P. Sirven" مانند ژان کالاس باتهام قتل فرزندش محکوم باعدام گردید ولی قبل ازاینکه حکم دادگاه‌را درباره‌اش اجراکنند موفق بفرارشد. ولتربدفاع اونیزهمت گماشت ودرسال ۱۷۶۹ اورا تبرئه کرد. سیرون، پس‌از تبرئه شدن بپاریس بازگشت وتاسال ۱۷۷۷ زنده بود.

بخش سوم

ولتر
مدافع دین محمد
و
مخالف دین عیسی

(۱۷۷۸ - ۱۷۶۳)

فصل اول

«ولتر شیخ کبیر قسطنطنیه...»

« شیخ کبیر قسطنطنیه » لقبی بود که گریم " Grimm " به ولتر داده بود[۱]. ولی آیا «خدا پرست ِفرنه»[۲] آنقدر ِسعه‌ی صدر داشت که گناهی بدین بزرگی را بر پیامبر بی دینان زمان خویش ببخشاید ؟ ولتر و مسلمان شدن! ولتر و طرفداری از محمد ! مگرچه کرده بود که شایستهٔ «این لقب زیبا» گردیده بود؟ هیچ! فقط «برای اینکه گرگهای خونخوار اورا ندرند ، با آنها همآهنگ شده زوزه سرداده بود !»[۳] وگاهی نیز برای ترسانیدن «گرگها» بادشمنانشان همدست گردیده «از محمد وپیروانش کمی تمجید کرده بود»[٤]. آنگاه همآهنگی با گرگها و همدستی با دشمنان آنها طرفداران دیدرو را برآن داشته بود که «خدا پرست ِفر ِنه»[۵] و همهٔ مریدان اورا در کتابهائی ازقبیل «سیستم طبیعت» و «مسیحیت بی‌نقاب» هجو نمایند[۵].

ولی آیا این «شیخ کبیر قسطنطنیه» واقعاً محمد و پیروانش را ستوده بود ؟ تعدادی از آثارش که مؤخر برسال ۱۷۶۲ میباشد، باین سؤال جواب مثبت میدهد .

چنانکه دیدیم سال ۱۷۶۳ درتاریخ افکار ولتر مرحله‌ای قاطع ونهائی را مشخص نمود ، زیرا دراین‌سال بودکه سرانجام به‌دنبال عمری جستجو دربارهٔ اسلام، تصویر جدیدی از محمد و پیروانش در ذهن او پدیدار گردید. سپس پیشامد هائی نظیر سوزاندن فرهنگ فلسفی[٦] و نیز مشاهدهٔ شکنجه‌هائی که پیروان مسیح بریکدیگر روا میداشتند، افکارولتررا ثبات ودوام‌می‌بخشد

---

۱ ــ کلیات ولتر : جلد ۲٦ ، صفحه ۵۷۳
گریم مدیر روزنامهٔ مکاتبات ادبی : " Correspondance Littéraire " بود .

۲ ــ بارون دولباك " Baron d'Holbach " . ولتر را از روی استهزاء «خدا شناس فرنه» مینامید. درصفحات بعداز محفل ادبی وفلسفی او گفتگو خواهد شد .

۳ ــ عبارت از ولتر است : Correspondance avec les Tronchin ، صفحه ٤۷۳

٤ ــ کلیات ولتر: جلد ۲٤، صفحه ۱٤۷

۵ ــ درکتابهای " Le Christianisme dévoilé " و " Le Système de la nature " سعی شده است که همهٔ‌پدیده های طبیعت باکمك ماده‌وانرژی توجیه‌گردد بطوریکه جائی برای خدا باقی نماند

٦ ــ فرهنگ فلسفی ولتر روی جسد شوالیه دولا بار سوزانده شد .

وبرخشم او نسبت به‌مسیحیان سختگیر وتوجهش نسبت به‌مسلمانان آسانگیر ومهربان میافزاید و اورا بیش از پیش برای جنگ با «ننگ» آماده میسازد. لذا برهمهٔ فضائل پیروان مسیح یکسره خط بطلان میکشد و حتی شخص عیسی‌را مورد طعن و طنز قرار میدهد[7] :

« من برای شما شمشیر آورده‌ام، نه آسایش ! من آمده‌ام تا پسر را ازپدر و »
« دختر را از مادر جدا سازم !»[8] .

ولتر که هرگز به‌پیشگوئی معتقد نبوده‌است، این عبارت را ندائی از غیب می‌پندارد که مصداق آن طی قرون متمادی دنیای مسیحیت تحقق پذیرفته است :

« از خواندن این عبارات رعشه بر اندامم میافتد ودهشت وهراس بر سراسر »
« وجودم مستولی میگردد و...... صدق آنها را درآنچه موجب شده‌است که »
« مسیحیان ازهمان قرون اولیه پس ازمسیح به‌جان یکدیگر بیفتند، آشکارا »
« می‌بینم .»[9]

لذا برآن میشود که آنچه را «دوازده مرد سودا زده»[10] برپا داشتند ، یك‌تنه ویران کند و بر روی خرابه های آن مدینهٔ فاضلهٔ خویش را استوار سازد . ولی سرزمین ملــکوتی او از قسطنطنیه چندان دور نیست. وبهمین دلیل ازاین پس دفاع از مسلمانان را وجههٔ همت خود قرار خواهد داد، دربیشتر آثارش میان مسلمانان و مسیحیان، ومحمد وعیسی مقایسه خواهد نمود و همیشه ستایش دستهٔ اول را برای نکوهش دستهٔ دوم بکار خواهد برد ــ (این مرحله ازسال ۱۷۶۳ تا سال ۱۷۶۷ دوام یافت .)

اولین کتابی که درآن‌ولتر آشکارا دفاع ازمسلمانان‌را بعهده‌میگیرد، «شرعیات مردی‌شریف» است. کشیشی که «بلطف خدا، درسایهٔ ترکان مسلمان در نهایت آرامش وآسودگی بسرمیبرد»، از «مرد شریف» میپرسد که چرا بکتب مقدس مسیحیان ایمان نمیآورد. دلائل اوشمار است :

---

۷ ــ نظر ولتر دربارهٔ عیسای مسیح نیز دستخوش تحولات زیادی گردید، بدینقرار :
تا سال ۱۷۳۳ ولتر در هیچکدام از آثارش مستقیماً او را مورد حمله قرار نداد ولی از این تاریخ ببعد رفته رفته بر بغض و عنادش نسبت باو افزوده شد. درنامه‌های فلسفی اورا «دیوانه» خواند، در «باکره» آشکارا باو توهین کرد، در «بهتان»، بهتانی بس‌بزرگ براو نهاد. این‌وضع تا سال ۱۷۶۳ ادامه داشت و دراین سال به نهایت شدت رسد. چنانکه ناسزاترین آثار ولتر نسبت به عیسی از ۱۷۶۳! تا ۱۷۶۷ انتشار یافت. ولی پس از ۱۷۶۷ ولتر با او آشتی نمود وخودرا «دوست او» واورا «استاد خود» نامید: کلیات ، جلد ۲۵، صفحه ۱۳۵ ، و جلد ۲۰، صفحه ۳۴۸ .

۸ ــ این عبارت را به‌حضرت عیسی نسبت میدهند: کلیات ولتر، جلد ۲۴، صفحه ۵۳۱

۹ ــ ایضاً .

۱۰ ــ «سودا زده» لقبی بود که ولتر به حواریان مسیح داده بود: کلیات، جلد اول، صفحه ۲۵۴

« انجیلها با یکدیگر متناقضند و او هرچه برمغز خود فشار میآورد که »
« دریابد چگونه خدا بدنیا آمده وسپس مرده است، بجائی نمیرسد، وهرچه »
« از خود میپرسد که چگونه یك یهودی بدرجهٔ خدائی رسیده است، جوابی »
« برسؤال خویش نمی‌یابد.»[۱۱]

بنابراین عیسی فقط یکی از پیروان یهوه بود که میخواست گمراهان را براه راست ارشاد نماید. ولی آیا ممکن است که بدون کمك خدا، دین‌او تااین حد دربین مردم گسترش یافته‌باشد؟

« آری، زیرا مردم فهم و درایت نداشتند. آیا کسیکه شعور دارد، هرگز »
« می‌پذیرد که یکی سه‌تا، و سه‌تا یکی میشود؟»[۱۲]

تمام مذاهب وادیان روی زمین بهمین طریق، باعوامفریبی و زبانبازی رواج یافته‌اند.

« بجز دین اسلام که ازمیان همهٔ ساخته‌های دست بشر تنها دین خدائی بنظر »
« میرسد!»

زیرا قوانین محمد پس از گذشت قرنها هنوز در سراسر دنیا عیناً بمورد اجرا گذاشته‌میشود و «قرآنش درآسیا وآفریقا، همه‌جا، دستورالعمل همهٔ مسلمانان است»[۱۳] و اگر اختلافی بین پیروان او بوجود آمده است هرگز برمبنای اصول دین نبوده‌است. سنی و شیعه، هفت امامی و دوازده امامی همه بوجود خدائی واحد که آفرینندهٔ جهان است، معتقد میباشند ومحمد را نیز برگزیدهٔ او میدانند. درصورتیکه مسیحیان از آغاز تاریخ خویش تاکنون برسرکلیهٔ مسائل‌اساسی واصولی دین خود بایکدیگر به‌نزاع وستیز برخاسته‌اند وقرنها برای بحث دربارهٔ خدای پسر و روابط او با خدای پدر حتی خویشان وبستگان خودرا قلع وقمع کرده‌اند.

وانگهی مسلم است‌که اصول فعلی دین اسلام همان اصولی است‌که محمد آنها را بمسلمانان آموخت. هیچکس در آنها تغییری نداده است: خدا یکی است و محمد پیامبر او است. این

۱۱ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحات ۵۲۹ تا ۵۳۱

۱۲ ــ اشاره به سرتثلیث است که خدارا واحد ودرعین حال دارای سه شخصیت متمایز و مختلف میداند: خدای پدر، خدای پسر، روح القدس.

۱۳ ــ کلیات: جلد ۲۴، صفحه ۵۳۴

ولتر در برابر انجیل و تورات از قرآن نیز دفاع میکند و به «نیدهام بی‌سواد»: "Needham" که کتاب مسلمانانرا «افسانه» نامیده بود، سخت میتازد:

« قرآن در حقیقت مجموعه‌ای است از پندهای اخلاقی، دستورهای دینی، راز ونیاز »
«بدرگاه الهی، تحذیر و تشویق جهانیان و شرح سرگذشت فرستادگان خدا که بنا بر »
« روایات عرب نقل شده است. آیا میتوان چنین کتابی را به پیروی از نیدهام »
« بی‌سواد افسانه نامید؟!»: کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۳۳۸

ندائی است که ازصدر اسلام تاکنون مردم جهان‌را با‌ئین محمد فرا میخواند. و حال آنکه‌مسیحیت فعلی ازهرلحاظ غیراز دین عیسی میباشد :

« عیسی در دین یهود بدنیا آمد. مانند یك یهودی زندگی کرد و در دین »
« یهود نیز دارفانی را وداع گفت.... او چنان بآئین گنشتگان خویش »
« پای بند بود که گوشت برهٔ قربانی را با کاهو میخورد، از خوردن گوشت »
« خوك وسگ خودداری میکرد وگوشت خرگوش را نیز حرام میدانست. »
« زیرا این حیوان نشخوار میکند ولی سُمش دارای شکاف نمیباشد . شما »
« مسیحیان امروز، برعکس، چنان گستاخ هستید کـه میگوئید خرگوش »
« نشخوار نمیکند و سمش دارای شکاف میباشد . گوشتش را نیز با کمال »
« جسارت می‌بلعید ! »[۱۴]

بدینسان ولتر هزل و مطایبه و حقایق تاریخی را باهم درمیآمیزد. ولی برای ستایش محمد و پیروانش دلائل دیگری نیز در دست دارد :

« دین اسلام وجود خودرا به‌فتوحات و جوانمردیهای بنیانگزارش مدیون »
« است. درصورتیکه مسیحیان باکمك شمشیروتل آتش‌آئین خودرابه‌دیگران »
« تحمیل میکنند.... پروردگارا ! کـاش تمام ملتهای اروپا روش ترکان »
« مسلمان را سرمشق قرار میدادند ! »[۱۵]

ولتر برای برآوردن آرزوی خود از هیچ کوششی دریغ نمیکرد ، باین امید که روزی پیروان مسیح نیز درآرامش وآسایش کامل روزگار را سپری کنند وبخاطر «تفسیر کلمـات» زندگی را برخود ناگوار نگردانند. او چنین روزی‌را پیش‌بینی میکرد ولی شکیبائی نداشت . لذا «گورستان خرافات» را برای تسریع در فرارسیدن «حکومت عقل» منتشر نمود.[۱۶]

تا سال ۱۷۶۶ در هیچ موردی ولتر دین اسلام را به‌این حد نستوده بود و آنرا بدین پایه نرسانده بود. در «گورستان خرافات» که همهٔ ادیان روی زمین درآن بخاك سپرده میشوند ، فقط یك چهرهٔ زنده خودنمائی میکند وآن چهرهٔ محمد است. نخست شخصیت عیسی بسختی هجو میگردد. ولتر اورا با پیامبر اسلام مقایسه مینماید ومحمد را در شجاعت و فضیلت و جوانمردی و فراست بمراتب بزرگتر از او می‌یابد. پس برآن میشود که با کمك نیروی عقل خویش دین

---

۱۴ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۴، صفحه ۵۳۴
۱۵ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۲۰۷
۱۶ ــ "Le Tombeau du fanatisme" یکی از موهن‌ترین‌آثار ولتر نسبت به‌عیسی و دین اومیباشد

دیگری جز مسیحیت برگزینند. لذا همهٔ ادیان‌را یکی پس‌از دیگری بررسی میکند، تااینکه نوبت به‌آئین مسلمانان میرسد :

« دینی که محمد آورد بی‌شك از مسیحیت برتر بود. درآئین او هرگز یك »
« مرد یهودی را به‌خدائی نگرفتند ویك زن یهودی را مادر خدا نپنداشتند »
« و یهودیان دیگر را مورد نفرت و کینهٔ خویش قرار ندادند. درآئین او »
« هرگز به‌کفر جنون آمیز مسیحیان دچار نگشتند و یك خدا را سه خدا و »
« سه خدا را یك خدا ندانستند ؛ در آئین او هرگز خدای خود را به‌زیر »
« دندانها خرد نکردند و پروردگار خویش‌را به م....... باز نگرداندند ! »
« ایمان بخدائی یکتا، تنها اصل بزرگ آئین محمد بود ...»[۱۷]

باوجود این ولتر ازاسلام نیز روی میگرداند، زیرا چنان خالق ومخلوق را ازیکدیگردور میداند که هرگونه رابطهٔ مستقیمی‌را بین آنان انکار میکند. لذا در ماهیت نبوت مردد میگردد : اگر نبی کسی است‌که بدون پرده و حجابی باپروردگار خود گفتگو مینماید چنین کسی به‌نظر ولتر هرگز وجود نداشته است. ولی اگر کسیرا پیامبر خدا گویند که آئین خداشناسی را بمردم بیاموزد، «آنگاه مسلمانان تااندازه‌ای حق داشتند که محمد را نمایندهٔ خدا بدانند، زیرا او خداپرستی واقعی را بآنان آموخت»[۱۸] . بنابراین دین محمد دینی است فطری که در نهاد همهٔ بندگان خدا نهفته است.

ولتر آئین اورا با آئین مسیح می‌سنجد و فریاد میدارد :

« هیچ کشیشی نیست که دربرابر یك مرد شریف (مسلمان) از شرم سر بزیر »
« نیفکند. »[۱۹]

* * *

---

۱۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحه ۲۹۲ ــ عبارت آخر اشاره به‌کلمه «لااله الا الله» در دین اسلام و عبارت پیش ازآن اشاره به عشاء ربانی، یکی ازمهمترین مراسم دین مسیح میباشد که طی آن کشیش بیاد آخرین شب زندگی عیسی اورادی میخواند وبر نان و شراب میدمد و سپس آنهارا میان مؤمنین پخش میکند. البته در این مراسم شراب بجای خون مسیح ونان بجای جسم‌او خورده میشود تا روح خدائی او در کالبد پیروانش حلول نماید. عیسی در شب وداع «نان را گرفته برکت داد، پاره‌کرد وبشاگردان داد وگفت بگیرید وبخورید اینست‌بدن من. وپیاله راگرفته شکر نمود وبدیشان داده‌گفت همهٔ شما ازین بنوشید، زیراکه اینست خون من...» کتاب مقدس، انجیل متی، باب بیست وششم، بندهای ۲۶ و۲۷ و۲۸

۱۸ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحه ۲۹۲

۱۹ ــ ایضاً، صفحه ۲۹۶

درسال ۱۷٦۷ مبارزه ولتر علیه «ننگ» به‌نهایت شدت میرسد. نوعی «شهوت نوشتن» براو مستولی میگردد وآسایش وآرامش‌را بکلی ازاوسلب مینماید. پس‌دوباره‌گروه تازه نفسی‌را برای جنگ با پیروان مسیح وبرانداختن ریشه‌های ظلم و جور باطراف دنیا اعزام میدارد. سرنوشت آنان را نیز مانند قهرمانان پیشین با حوادث بیشمار و ناگواریهای فراوان همراه میسازد.

قبل از همه زاپاتای دانشمند "Zapata" که بتازگی از مدرسهٔ خداشناسی فارغ‌التحصیل شده‌است، برای بحث دربارهٔ فضائل انسانی باسپانیا میرود وسؤالی چند با علمای آن دیار در میان میگذارد. ولی چون دانشمندان اسپانیا از مُجاب نمودن او عاجز میشوند، اورا باتهام اینکه درس تقوی وفضیلت ونوعدوستی بمردم داده وآنانرا به‌پرستش خدای یگانه دعوت کرده است، توقیف و برروی آتش «بریان» میکنند. لذا آبه بازن " Abbé Bazin " و همسفرش میخواهند برای پدید آوردن ذره‌ای شفقت و رأفت در قلب سخت مسیحیان، آنچه‌را که در قسطنطنیه، سرزمین کفار، مشاهده کرده‌اند، بازگویند، ولی‌از بیم «پیروان ننگ» ناچار مهر سکوت برلب میزنند. پس «ساده دل» دیگری ازاعماق سرزمینهای وحشی، به‌اروپا روی میآورد، راه فرانسه وانگلستان و سایر کشورها را پیش میگیرد، باشد که‌از مردم متمدن روزگار خویش چیزی بیآموزد. اما بعد از کوشش بسیار در می‌یابد که خود از آنان متمدن‌تر است! و دو باره بدیار وحشیان بازمیگردد[۲۰]. آنگاه خداوندگار فِرنِه، بنام کنت دو بولن ویلی‌یه، چند تن از دوستانش را برای صرف شام و گفتگو درباره «ننگ» به‌سرزمین خویش دعوت مینماید[۲۱]. برسر سفره، بحث درمیگیرد ومیزبان ومیهمان را بجان یکدیگر میاندازد. ولی‌سرانجام میزبان پس‌از اقامهٔ دلیلهای بیشمار موفق میشود که میهمان را از «اسرار متناقض و بیهودهٔ» دین مسیح بیزار نماید و بدین فطری که بر قلب همهٔ مردم روی زمین حکومت میکند، مؤمن گرداند. همگی سپاس پروردگار راکه برای عبادت وبندگی عقل وهوش بآنان عطا فرموده‌است، بجای میآورند و «اعترافنامهٔ خدا پرستان» را کتاب مقدس آسمانی خویش قرارمیدهند[۲۲]، ودرآن ستایش ازمسلمانان ودینشان را به‌سرحد حماسه میرسانند.

این اعترافنامه گورستان دیگری‌است که «خدا پرستان»، خرافات همهٔ ادیان را در آن

---

۲۰ ــ رمان فلسفی «ساده دل» (L' Ingénu) بسال ۱۷٦۷ منتشر شد.

۲۱ ــ در جزوه Le Dîner du comte de Boulainvilliers نیز شخصیت مسیح مورد انتقاد قرار گرفته است.

۲۲ ــ کتاب La Profession de foi des théistes مجموعه‌ای از معتقدات مذهبی ولتر را بیان میدارد.

بخاك میسپارند. ولی آنچه بیشتر از هر عاملی قلب ایشانرا جریحه‌دار میکند «یاوه گوئیهای» پیروان مسیح میباشد :

« پارسیان خورشید را میپرستند، صابیان ستارگان را پروردگاران خویش »
« میدانند، فنیقیان بادها را مورد ستایش قرار میدهند ، یهودیان دربرابر »
« مارهای فلزی سر تکریم فرود میآورند، وبرای اینکه «ننگ» و رسوائی »
« به‌نهایت برسد، در نواحی دیگری از کره زمین، گروهی خودرا بجای »
« خدا که همهٔ جهانیان را آفریده است، میگذارند، خدای خویش‌را باکمی »
« آرد گندم و چند کلمهٔ بی‌معنی میآفرینند، این خدا را به‌هزاران خدای »
« کوچك تقسیم میکنند وآنگاه اورا میخورند !»[۲۳]

پس خرافات و شکنجه‌های ناشی ازآن چاشنی همهٔ ادیان روی زمین است، مگر اسلام :

« بیهوده میگویند که مسلمانان در تعصبات دینی و خرافات مذهبی از »
« مسیحیان پیروی میکنند. هرگز چنین نیست .... شما میدانید که مسیحیان »
« در قسطنطنیه خدای خودرا بردوش میکشند واو را در کوچه های شهر »
« آزادانه گردش میدهند[۲۴] ، و حال آنکه همین مردم درسرزمین خود حتی »
« بیکدیگر هم رحم نمیکنند و همکیشان خویش را بر روی چرخ شکنجه »
« میدهند ودر آتش میافکنند :
« مردم ! بسنجید و قضاوت کنید ! »[۲۵]

آنگاه نمایشنامهٔ «گبرها» و مناجات نامهٔ «خدا و انسانها» منتشر میشوند تا فوائد همزیستی مذهبی را برای دولتها و جنایات پیروان ننگ را نسبت بانسانها بیش از پیش هویدا سازند.

* * *

ولتر، همزمان با مبارزه‌ایکه بوسیله انتقاد از تورات وانجیل و تمجید از فضائل اخلاقی

---

۲۳ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۷، صفحات ۵۹ و ۶۰

۲۴ ــ این نیز یکی دیگر از مراسم دینی مسیحیان است. دراین مراسم دسته‌های مذهبی درحالیکه صلیبی بردست دارند درکوچه وبازار براه افتاده دعاهای مخصوصی را به‌صدای بلند میخوانند . ولی باید دانست که دسته‌های مذهبی مسیحیان بخلاف دسته‌های مذهبی شیعیان جنبه تعزیه ندارد.

۲۵ ــ کلیات ولتر : جلد ۲۷ ، صفحه ۶۵

و انسانی مسلمانان علیه «ننگ» ادامه میداد، مبارزهٔ دیگری‌را علیه راویان متعصب مسیحی که افسانه های بسیاری را در بارهٔ اسلام وبنیانگزار آن رواج داده بودند، آغازکرد واین افسانه‌هارا، با استناد بآیات قرآن واستنتاج از مجموعهٔ اطلاعات خودراجع به‌ادیان، یکی پس‌از دیگری مورد تحقیق و تدقیق قرارداد وبطلان آنهارا ثابت‌نمود. ولی متأسفانه درطول این‌مبارزه، بعلت‌ندانستن زبان عرب وآشنا نبودن به جزئیات دین مسلمانان، اشتباهات زیادی را مرتکب گردید. برای او کافی بودکه یکی ازراویان مسیحی مطلبی را دربارهٔ اسلام ایراد کرده باشد تا او عیناً خلاف آنرا حقیقت محض به‌پندارد! لذا گاهی چنان دستخوش کینه و عناد شخصی میگردید که حتی احکام قبلی خویش‌را نیز نقض میکرد! هدف او تبرئه دین اسلام و تخطئه دین مسیح بود وبرای اینکار بهر وسیلهٔ ممکنی متوسل میگشت؛ گاه از حس انتقادی خود کمك میگرفت وگاهی نیز بکتب معتبر مسلمانان استناد میکرد. ولی بزرگترین راهنمایش دراین مبارزه ریلند "Reland" محقق پروتستان بود که شمه‌ای از افکارش را درفصل اول این کتاب شرح دادیم. ولتر «آئین پیروان محمد» اورا میشناخته است. درسال ۱۷۷۰ دربارهٔ او چنین میگوید:

« ریلند دانشمند، دین مسلمانان را از یاوه گوئیهای مسیحیان منزه گردانیده «است.»[۲۶]

راهنمای دیگر ولتر آبه‌مینیو، یکی از بستگانش بود که «تاریخ امپراطوری عثمانی»را پس‌از ۵ سال تحقیق بسال ۱۷۷۱ منتشر نمود. درطول مدتی‌که مینیو مطالب کتابش‌را جمع‌آوری میکرد، ولتر با او درتماس دائم بود[۲۷].

باری به‌پیروی از ریلند و آبه‌مینیو، ولتر نخست قوانین اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده آنهارا با قوانین دیانت مسیح مقایسه میکند ودرتمام موارد اسلام را برتر و کاملتر از مسیحیت می‌یابد.

بزرگترین دلیلی که مسیحیان، تاآن عصر، علیه مسلمانان اقامه میکردند، این‌بودکه اسلام‌را دینی طرفدار شهوات و لذات جسمانی، و مسلمانانرا مردمی شهوت پرست میدانستند. ولتر در

---

۲۶ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۳۸۲

۲۷ ــ «یکی از دوستان ترك من، بنام نت مینگ " Notming "، در حال حاضر مشغول نوشتن تاریخ کشورش میباشد. بتدریج کتاب او ترجمه خواهد شد ومردم از دروغهائی که برمحمد و مؤمنین بسته‌اند، آگاه خواهند گردید.»: کلیات، جلد ۲۶، صفحه ۳۷۶
کلمهٔ " Notming " مقلوب " Mignot " میباشد، و آن‌نام خانوادگی پسر خواهر ولتر بود.
این متن مربوط به‌سال ۱۷۶۷ است.

این‌باره به‌سوابق تاریخی ملل قدیم مراجعه مینماید وپس‌از مطالعه در آداب و رسوم آنان نتیجه میگیرد که :

« بخلاف‌آنچه مسیحیان میگویند، دین محمد هرگز‌تمایلات شهوانی‌را رواج »

« نداده است .»

مُحمد قانونگزاری خردمند بود که میخواست بشریت را از بدبختی و جهل و فساد رهائی بخشد. برای برآوردن آرزوی خویش، او منافع همهٔ مردم روی‌زمین‌را، اززن و مرد و کوچك وبزرگ وعاقل ودیوانه، سیاه وسفید، زرد وسرخ، درنظر گرفت و هرگز تعدد زوجات را معمول نکرد ، «بالعکس ، تعداد بی حد و حصر زنانی را که دربستر بیشتر پادشاهان و فرمانروایان کشورهای آسیائی میآرمیدند، به چهار زن محدود نمود. » داود هجده زن داشت و سلیمان بر هفتصد زنی که در حرمسراهایش انتظار وصلت اورا میکشیدند، سیصد زن صیغه نیز افزود. «پس دین یهود طرفدار شهوات بود نه‌دین محمد». وانگهی اگر محمد به‌مردان اجازه داد که حداکثر چهار زن عقدی اختیار کنند، شرائط بسیار سختی نیز برای آن وضع نمود. قوانین او دربارهٔ ازدواج و طلاق از قوانین مشابه دین مسیح بی‌نهایت برتر است[۲۸] .

ولتر چنان شیفتهٔ مسلمانان میگردد که در «دفاع از دائی جانم» میگوید :

« شاید هرگز قانونی کاملتر ازقوانین قرآن دربارهٔ طلاق وضع نشده باشد»[۲۹]

بدیهی است که نویسندهٔ «دفاع از دائی جانم» همیشه تااین حد از مسلمانان دفاع نخواهد کرد. برای اینکه حقیقت افکار ولتر را دریابیم باید انگیزه‌های درونی او و مقتضیات زمانش را نیز در نظر گیریم . زیرا آنگاه که خشم بر او چیره میشود ، فقط بیك هدف میاندیشد و آن ازپا درآوردن دشمن است. در «دفاع از دائی جانم» نیز وضع او چنین میباشد :

لارشه" Larcher "، «عیاش بی‌آبرو که میان قرآن و تورات فرقی نمیگذاشت»، به انتقاد از «فلسفهٔ تاریخ» او قیام کرده بود ودربارهٔ دین محمد داد سخن داده بود. «این هرزه بی‌سواد» که عمری را در آغوش زنان هرجائی گذرانده‌بود وکتاب آسمانی مسلمانان‌را مجموعه‌ای ازفنون خوشگذرانی می‌پنداشت ، علیرغم نظریات ولتر اظهار داشته بود که هرگاه مسلمانی زنش‌را طلاق بدهد، درصورتی میتواند دوباره اورا بعقد خود درآورد که آن زن اقلاً یکشب را در بسترمردی دیگر بسر برده باشد. پس ولتر به‌قرآن مراجعه میکند و همهٔ آنرا ورق میزند و چنین چیزی در

۲۸ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۱، صفحه ۲۱۶
۲۹ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحه ۳۷۵

آن نمی‌یابد. آنگاه دربرابر دشمن بپا میخیزد :

« هرگز چنین نیست ! باید این عیاش بی‌آبرو سوره دوم کتاب بزرگی راکه »
« جبرائیل برای مؤمنین آورد، بخواند تا بفهمد که مسلمانان درصورت عدم »
« توافق باهمسران خویش میتوانند آنانرا طلاق دهند وهروقت که بخواهند »
« دوباره بعقد خود درآورند. » [۳۰]

ولتر برای اثبات مدعای خود شواهد متعددی در دست دارد که اغلب آنهارا از قرآن سیل اقتباس کرده است [۳۱]. مهمترین این شواهد آیات ۲۳۷ و ۲۳۸ از سوره بقره است که ترجمه تحت‌اللفظی آنها برابر متن فرانسه ولتر بشرح زیر است :

« اگر زنان خودرا طلاق بدهید مرتکب جنایتی نشده‌اید، مشروط براینکه »
« هنوز با آنان هم‌بستر نشده ومهری نیز برایشان تعیین نکرده باشید. ولی »
« اگر مهری برای آنان تعیین کنید وبخواهید قبل از نزدیکی آنانرا طلاق »
« دهید باید نیمی از حقوق تعیین شده را بآنان بپردازید، مگر اینکه شوهر »
« جدید از پذیرفتن آن خودداری کند . » [۳۲]

ولتر برای ارعاب لارشه حتی عباراتی را که هیچگونه رابطه‌ای باقرآن و زبان عربی ندارد بعنوان متن‌اصلی آیات‌فوق در «دفاع ازدائی‌جانم» درج‌مینماید [۳۳]. البته چنانکه میدانیم آیهٔ ۲۳۰ از سورهٔ بقره، وساطت محلل را پس از طلاق سوم واجب میگرداند. تذکر لارشه نیز در « متمم فلسفهٔ تاریخ، تألیف مرحوم آبه بازن (نام مستعار ولتر) » ، اشاره به همین مسأله بوده است .

---

۳۰ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحه ۳۷۵

۳۱ ــ به The Koran ، فصل دوم، صفحات ۲۶ و ۲۷ مراجعه شود .

۳۲ ــ ترجمه تحت‌اللفظی متن آیات قرآن بشرح زیر است :

آیه ۲۳۷: «نیست‌گناهی برشما اگر زنانرا طلاق دهید، مادام‌که باایشان نزدیکی نکرده‌باشید، ومهری نیزبرایشان معین ننموده‌باشید. ولی آنانرا از دارائی خود برخوردار کنید، توانگر باندازه توانائیش، ودرویش باندازه توانائیش، (آنانرا) برخوردار کنید بنحوی شایسته. این، برنیکوکاران واجب است .

آیه ۲۳۸ : «و اگر آنانرا طلاق دهید، پیش‌از اینکه باآنان نزدیکی کرده باشید ودر حالیکه برایشان مهری معین نموده‌اید، پس‌باید نیمه آنچه را مقرر داشته‌اید بآنان بپردازید. مگر اینکه برشما ببخشایند ، یا کسیکه بستن نکاح در دست اوست برشما ببخشاید . بخشودن به تقوی نزدیکتر است. ونیکی بر یکدیگر را ازیاد مبرید. خدا بآنچه میکنید آگاه است .»

بنابراین در آیات مورد استناد ولتر بحثی از «شوهر جدید» بمیان نیامده ، بلکه ولی یا نمایندهٔ زن ، «کسی که بستن نکاح در دست اوست» ، منظور میباشد ؛ ترجمهٔ غلط این قسمت موجب شده بود که ولتر و عده‌ای دیگر مسألهٔ محلل و واسطه را براین دوآیه منطبق کنند .

۳۳ ــ عین عبارات ولتر در فصل «نقد تاریخی»، صفحه ۳۷ استنساخ گردید .

ولی ولتر که جزئیات مسائل فقهی مسلمانان را نمیدانست ، از اظهارات او چنان بـه خشم میآید که میگویـد:

« همه کتابهائی را کـه مسیحیان تا بحال در بارهٔ مسلمانان نوشته‌اند باید »

« برآتش افکند. » [۳٤]

متعصبین مسیحی میکوشیدند که «نیمهٔ بیشتر جمعیت کرهٔ زمین، یعنی زنانرا، بدارو دسته خود ملحق کنند». ولی ولتر برآن بود که ایشانرا با محمد آشتی دهد، زیرا «اگر دل این نیمه را بدست میآورد، ازنیمهٔ دیگر مطمئن میشد»! پس ، بدین منظور جزوهٔ دیگری را بنام «زنان ! از شوهران خود اطاعت کنید !» منتشر نمود :

خانم مارشال گرانسه" Grancey " که بانوئی فربه وخودمختار است، روزی در «مجموعه‌ای از نامه‌ها» میخواند که زن باید تحت نظر شوهرش زندگی کند . آشفته وبرافروخته، به‌نویسندهٔ نامه‌ها ناسزا میگوید واورا «بسیار بی‌تربیت» مینامد. باو اطلاع میدهند که این نامه‌ها شرح راز و نیاز عشاق نیست، بلکه نامه‌های منظوم پولس مقدس است . بدون اعتناء باز هم او را «بسیار بی‌تربیت» مینامد. آنگاه میپرسد که «آیا محمد نیز مانند پولس مقدس به‌زنان بی‌احترامی کرده است؟ وآیا واقعاً ایشان را به بهشت اوراهی نیست وفقط میتوانند درآستانهٔ بهشت مستقرشوند؟» [۳۵] اورا تسلی میدهند وباو میگویند که «غمگین نباشد زیرا دراینصورت مردان نیز در آستانه بهشت اقامت خواهند گزید وهرگز به‌اندرون نخواهند رفت.» وانگهی یك کلمه از آنچه در سرزمین مسیحیان راجع به‌مسلمانان گفته‌اند درست نیست، «آخوندهای رذل و جاهل ما را گول زده‌اند». محمد هرگز نسبت به‌بانوان بی‌احترامی نکرده‌است ودرهای بهشت خودرا بروی ایشان نبسته‌است.

---

۳٤ ــ کلیات ولتر : جلد ۲٦، صفحه ۳۷٦ ــ ولتر میخواهد «روح القوانین» منتسکیو را نیز برآتش افکند، زیرا مؤلف آن گفته است کـه «خلیفهٔ مسلمانان هرگاه، بنابر مصلحت روز، قول و قراری بگذارد و بعد وفای بعهد را مخالف مصالح آینده‌اش تشخیص دهد، میتواند، برابر مفاد دستورهای اسلامی، پیمان خودرا بشکند»: به‌صفحه ۵٦ از کتاب L'Esprit des lois ، چاپ La Gressaye ، پاریس ، ۱۹۵۰ رجوع شود ــ ولتر که وفای‌بعهدرااز خصوصیات اخلاقی مسلمانان میداند در برابر بهتان منتسکیو اظهار میدارد که «تقریباً هرچه درباره مسلمانان و دستگاههای قضائی آنان گفته‌اند دروغ است» (گفتگو های A. B. C. صفحه ۳۱۷) .

۳۵ ــ اشاره به حدیث پیرزن است: رسول خدا باو گفت که پیر زنان هرگز به‌بهشت نخواهند رفت . عجوزه افسرده شد وگریه سرداد. آنگاه رسول خدا اورا آرام کرد که بروز قیامت پیرزنان همه جوان میشوند و سپس به‌بهشت میروند .

به‌استناد این حدیث که غرض ورزان آنرا تحریف کرده‌بودند، مسیحیان می‌پنداشتند که محمد درهای بهشت‌را بروی زنان مسلمان بسته است .

«برعکس، بانوان نیز مانند آقایان به بهشت خواهند رفت و حتی در آنجا عشقبازی هم خواهند کرد. البته بنحو دیگری غیر ازآنچه برروی کرهٔ خاکی معمول است. زیرا میدانید که عشق در این دنیا بسیار ناقص است.» آنگاه، خانم مارشال آهـی برمیآورد ومیگوید: «افسوس! حق با شما است!»[۳۶]

چنانکه ملاحظه میشود، ولتر از ستودن قوانین شرع اسلام چندین‌هدف درنظرداشت: علاوه بر شك وتردیدی که ستایش همسایه نسبت به صحت قوانین شرع مسیحیت درذهن مسیحیان بوجود میآورد، مسائل دیگری ازقبیل امکان طلاق و حفظ حقوق اجتماعی بانوان نیز از انگیزه هـای مهم تبلیغات ولتر بود. لذا نمیتوان، بدون قید احتیاط، همه اظهارات اورا دربارهٔ زنان مسلمـان صحیح دانست. البته مسلم است که دین اسلام در آزادی زنان وکسب حقوق اجتماعی آنان سهم بسیار بزرگی داشته است. وشکی نیست که قوانین مدنی مسلمانان برای بانوان که قبل از نهضت اسلامی در وضعی اسفبار زندگی میکردند، مقامی بس شامخ واحترامی فوق تصور مردم آنروز قائل شد: آنانرا از گورستانها بیرون کـشید وهمسر مردان قرارداد[۳۷]. واگر تعدد زوجات را بکلی منسوخ نکرد شرایطی چنان سنگین برای‌آن وضع نمودکه‌عملا یکمرد مسلمان هرگاه‌بخواهد همهٔ این شرایط را ملحوظ دارد نمیتواند بیش از یك زن اختیار کند. ولی آنچه‌ولتر میگفت‌برای ساختن دنیائی غیر از دنیای مسیحیان آنروز بود.

* * *

لذا دو سال بعد دوباره در «سؤالی چند راجع به دائرة المعارف» مدح مسلمانان را از سر میگیرد و علیه «آخوندهای رذل وجاهل» که افسانه‌های کودکانه‌ای را به‌محمد نسبت داده‌بودند، قیام میکند وهمهٔ مبلغین و راویان مسیحی را «دروغ پرداز» میخواند و حتی به گانیی‌یه، استاد سابقش، که روزگاری اولین افکار ضداسلامی را باو الهام کرده بود، سخت میتازد:

«مردم! آیا برای اثبات حقانیت دینی لازم است که یك مبلغ مذهبی دین»
«دیگری را مورد تهمت وافتراء قرار دهد؟»[۳۸]

---

۳۶ ـ کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحات ۵٦٤ و ۵٦۵

۳۷ ـ دراینمورد به مقاله (نکاح) در دائرة المعارف اسلام مراجعه شود.

۳۸ ـ کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۱۰۰

کجا محمد اظهار داشته است که دست خدارا لمس وسردی آنرا حس کرده است! کدامیك از آیات قرآن حاکی است که محمد به‌بارگاه الهی راه یافت و پروردگار جهان را دید که بر تخت روانی آرمیده و فرشتگان او را بردوش میکشند! [۳۹]

با وجود این گانیی‌یه ویارانش سفر معراج را برای ولتر نقل کرده بودند. وگانیی حتی به سوره ۵۳ قرآن نیز استناد جسته بود. ولتر، مثل همیشه، دوباره قرآن را زیرورو میکند واز دست سرد خدا وتخت روانش اثری درآن نمی‌یابد. پس‌فریاد میکشد: «نه درسورهٔ ۵۳ ونه‌در هیچ سورهٔ دیگری از قرآن محمد راجع به‌سفر خود درهفت آسمان چیزی نگفته است» [۴۰]. ولی ۲۲ سال پیش ولتر همین سفر آسمانی را دلیلی برعدم صداقت محمد میدانست. پس انگیزهٔ او در نقض گوئی چه بود؟ آیا واقعاً تصور میکرد که درهیچکدام از سوره‌های قرآن بحثی از سفر معراج بمیان نیامده‌است؟ ولی سورهٔ اسراء را میشناخت ودرسال ۱۷۴۸ آیه اول آن را به‌تفصیل شرح داده‌بود.

معذالك ولتر برای انکار سفر آسمانی و نقض گفته‌های قبلی خویش دلائلی داشت: گانیی‌یه تمام روایات غیر موثق اسلامی را دراین باره نقل میکند وچندین فصل از کتاب خودرا به‌شرح وبسط آنها اختصاص میدهد. وحال آنکه ولتر فقط به‌آنچه در قرآن بود، اعتماد میکرد [۴۱]. لذا از مقابلهٔ روایات مربوط به مشاهدات پیامبر اسلام درهفت آسمان وعرش برین با آیات قرآن نتیجه‌ای بسیار عجیب اخذ مینماید:

«محمد هرگز ادعا نکرده که در عرش دست خدا را فشرده و سردی آنرا»

۳۹ — این روایات را اغلب متعصبین مسیحی نقل کرده‌اند. ولی گانیی یه و گروسیوس Grotius پیرایهٔ بیشتری برآنها بسته‌اند. خصوصاً گروسیوس که در حقانیت دین مسیح: " La Vérité de la ɪeligion chrétienne " «دست سرد خدا» و «تخت روان» او را برای اثبات بطلان دین محمدکافی میداند. باوجود این، ازنظراطمینان خاطربیشتر، چند دلیل‌دیگرنیز به‌دودلیل بالا میافزاید:
«محمد چون میترسیده که مبادا مسلمانان به دروغهای او پی ببرند، قرائت قرآن را حرام کرده است؟! — کیست‌که اگر بخواهد کالائی بخرد و فروشنده، کالا را باوشان ندهد، از بی ارزشی آن آگاه نشود؟ — وانگهی محمد خود اعتراف نموده که عیسی پدر نداشته است. که‌بر آسمان ها بالا رفته است، که مرده ها را زنده کرده وبیماران راشفا بخشیده است. ولی محمد خود هرگز معجزه‌ای شبیه به‌اینها انجام نداد. پس دروغگو بود!»: (به‌کتاب La Vérité de la religion chrétienne، جلد دوم، از صفحه ۲۰۰ تا صفحه ۲۱۲ رجوع شود).

۴۰ — کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۳۸۳

۴۱ — درقرآن، آیهٔ اول سورهٔ بنی‌اسرائیل، فقط مبدأ و مقصد سفر شبانه پیامبر، یعنی مسجدالحرام و بیت‌المقدس را تعیین میکند وبحثی از مشاهدات اودرطول راه به‌میان نمیآورد. البته مفسرین قرآن خاطره‌ای از معراج حضرت رسولرا در سورهٔ النجم نیز یافته‌اند.

« حس نموده است. این روایات جنون‌آمیز راهفتصدسال بعد از او ابوالفداء»
« دربارهٔ سفر آسمانها ساخته وپرداخته است !»[۴۲]

پس، بنابر عقیدهٔ ولتر، دین محمد نیز بعلت «پیرایه هائی که برآن بسته‌اند»، تباه گردیده است ! مسؤول آن کیست؟ ابوالفداء وابو هُر َیره ودیگران ! با وجود این ولتر معتقد است که بیشتر مسلمانان این روایات‌را مجعول میدانند وفقط مبلغین مسیحی هستند که آنها را دست آویز قرار داده علیه محمد وپیروانش بکار میبرند .

بدینسان هیچکس ازانتقادات ونیشخندهای ولتر معاف نمیگردید، نه‌گانییه و همکارانش و نه ابوالفداء و طرفدارانش، ولی باید درنظر داشت که اگر ولتر دفاع از اصول دین اسلام و حقیقت آنرا بعهده نمیگرفت، هرگز به رد کردن بعضی از روایات مربوط به فروع آن ناگزیر نمیگردید. او همه چیز را با موازین عقلی خویش می‌سنجید و نشانهٔ درستی مسائل را در معقول بودن آنها جستجو میکرد وبهمین دلیل نیز نسبت به‌دین اسلام که نخست به‌نیروی تعقل انسانها متوسل میگردد، درخود احساس علقه‌ای مینمود. وانگهی دروغپردازی عده‌ای از مخالفین اسلام بدبینی اورا تشدید و اعتمادش را از کلیهٔ مبلغین مذهبی سلب کرده بود. لذا درطول مدتی که علی‌رغم پیروان مسیح به‌دفاع از آئین محمد برخاست، اشتباهات مکرری رانیز مرتکب گردید. ولی اگر بیاد داشته باشیم که اودر برابر همهٔ ستمکاران آن زمان یك تنه قیام کرده بود و درراه مبارزه با «ننگ» حتی نزدیکترین همکارانش را نیز ازدست داده بود، آنگاه اشتباهات او را نادیده خواهیم گرفت، زیرا فقط ایمان کامل به حقیقتی مطلق میتوانست دروجود پیر مردی هفتاد وپنجساله که دور از شهر وديار خويش برای ایفای وظیفهٔ انسانی به‌تربیت مشتی روستائی همت گماشته بود، باندازه کافی اراده و شجاعت پدید آورد که برای دفاع ازآن حقیقت لحظه‌ای ازکوشش بازنایستد وماندهٔ توانائیش را نیز درراه آن مصروف دارد[۴۳]. اینك دست تقدیر دوستان

---

۴۲ ــ کلیات ولتر: جلد۱۷، صفحه ۳۸٤ ــ درجائی دیگر ولتر به‌سایر مورخین و رواة اسلامی از جمله ابوهریره نیز میتازد .

۴۳ ــ درطول سالهای ۱۷۶۷ تا ۱۷۷۲ ولتر تقریباً ماهی یك کتاب مینوشت ! تاریخچه آثار او فقط درسال ۱۷۶۷ بشرح زیر است :

ماه مارس: La Préface de Mr. Abauzit, Les Questions de Zapata
ماه آوریل: L' Anecdote sur Bélisaire, Les Homélies du pasteur Bourn
ماه مه: Le Tombeau du fanatisme
ماه ژوئن: مقالات متعدد برای چاپ ششم «فرهنگ فلسفی» Le Dictionnaire philosophique

بقیه پاورقی در صفحه بعد

اوراهم ازاومیگرفت: عده‌ای را مرگ درکام خود میکشید وعده‌ای دیگر را ترس ازمرگ. فقط طرفداران دیدرو که زمانی ازمریدان استاد کهنسال بودند، هنوز بمبارزه ادامه میدادند. آنانرا هم شیطان بکام گرفت واز خدا وبندگانش دور گردانید، تاآنجاکه محفل ادبی آنان محل تجمع بی‌دینان عصر گردید.

بدینگونه پیروان سابق ولتر دودسته شدند: گروهی به‌تدریج در اثر ضعف پیری صلاح خود را دراین دیدند که با کلیسا ونمایندگانش آشتی کنند ودرهای بهشت را بروی خود بگشایند. گروهی دیگر، درست درجهت مخالف آنان، مختصر ایمانی‌را هم که بخدا داشتند از دست‌دادند و همه چیز را درطبیعت جستجو کردند ووجود آفریدگار طبیعت را انکار نمودند. دسته اخیر اغلب درمنزل بارون دولباك "Baron d'Holbach" جمع میشدند وبه بحث دربارهٔ مسائل روز میپرداختند. اینان روزنامهٔ مکاتبات ادبی رانیز که‌بوسیله گریم اداره‌میشد وبتمام دربارهای اروپا ارسال میگردید، دراختیار داشتند وبرای تبلیغات‌بی‌دینی کاملا مجهز بودند. دراین میان، ولـتر بین آب و آتش گرفتار شده بود: نـه خرافات متعصبین را دوست داشت و نـه تندرویهای دهریون را. باوجود این به‌فریادها و ناله‌ها ونیشخندهای خود ادامه میداد. ابتدا با دوستان سابق خویش از درآشتی درآمد:

« پیامبران باید در برانداختن ریشه‌های فساد یکـدیگر را یاری نماینـد، »
« نه‌اینکه تیشه بریشهٔ خود زنند. » [۴۴]

ولی پاسخ آنان بسیار اسف انگیز بود:

« بروا پرستندهٔ یك شبح ناتوان! » [۴۵]

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ماه ژوئیه: L' Ingénu, و La Défense de mon oncle و Une réponse à Warburton
Fragment des instructions pour le prince royal de......
ماه سپتامبر: چاپ جدید Le Tombeau du fanatisme
ماه اکتبر: L'Essai sur les dissensions des églises de Pologne
ماه نوامبر: Les lettres sur Rabelais
ماه دسامبر: Le Dîner du comte de Boulainvilliers
باید افزود که درطول اینمدت ولتر دفاع از سیرون را نیز دنبال مینمود.

۴۴ ـ کلیات ولتر: جلد۴۴، صفحه ۲۰۹

۴۵ ـ کلیات ولتر: جلد ۱۰، صفحه ۱۸۴ ـ هجونامه‌ایکه ولتر را مورد استهزاء قرار میداد بوسیله یکی از عمال دولباك سروده شده بود. نویسنده آن که نامی از خود نمی‌برد، نبوغ ولتر را «فرسوده» میخواند و امیدوار است که بزودی «خرمن جزوه‌های بیشمارش» را روی تابوتش آتش بزنند!

و در جای دیگر:

« ولتر بیچاره ! خداشناس و خدا نشناس، همه به‌ریش تو میخندند!»[۴۶]

آنانکه در صداقت ولتر شك دارند باید در عکس‌العمل او تأمل کنند :

« من یقین دارم که چون عقاید وافکار خودرابی‌پرده اظهار داشته‌ام ، ماده »
« پرستان سرسخت ترین دشمنان من خواهند گردید. ولی باید بدانند که تا »
« جان در بدن دارم وتا نفس از سینه‌ام برمیآید، بدون واهمه ازاحدی، نه‌از »
« دیوانه‌های خرافاتی ونه‌از دیوانه‌های بی‌دین آنچه‌را میاندیشم آشکارابیان »
« خواهم کرد.»[۴۷]

پس «خداشناس ِفر ِنه» ازاین پس باید دردو جبهه بجنگد . ولی آفریدگار او قدرتی شگرف باو داده بود، قدرتی که هفتاد جلد کتاب و بیست هزار نامه مدون شده، که بعضی از آنها خود کتابچه‌ای است، برجای گذاشت![۴۸]

لذا پس از اینکه ازطرف دوستان سابق خویش ناامید گردید، بانتقاد از آنان پرداخت و لغزشهایشان را یکی پس‌از دیگری آشکار نمود .

* * *

مؤلف مقالهٔ «القران» ، در دائرةالمعارف دیدرو، دو فرشتهٔ هاروت و ماروت را موجب تحریم مشروبات الکلی در دین اسلام معرفی کرده است. البته، چنانکه میدانیم ، داستان منسوب به دوفرشتهٔ مقرب که بعلت سرپیچی از فرمان خداوند مورد قهر او قرار گرفتند وبروی زمین هبوط کردند، سابقه‌ای بسیار کهن دارد. ژرژ دو مه زیل‌ریشهٔ این داستان را در بقایای تمدن هند و ایرانی قدیم بازیافته وروایات مختلف مربوط بآن راکه دربین اقوام مختلف فعلی وجود دارد

۴۶ ــ به صفحه ۱۰۳ از هجو نامهٔ " Anti — Uranie " ، چاپ پاریس، ۱۷۶۳ مراجعه شود .

۴۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۸، صفحه ۴۹۳

۴۸ ــ کلیات ولتر در چاپ Beuchot هفتاد و درچاپ Moland پنجاه جلد میباشد . هرکدام ازاین مجلدات در دوره اول دارای ۴۰۰ تا ۵۰۰ و در دوره دوم ۵۰۰ تا ۶۰۰ صفحه ، و در قطع خشتی است. اخیراً آقای بستر من "Besterman" در حدود بیست هزار از نامه‌های ولتر را جمع‌آوری و دوسوم آنهارا در ۵۱ مجلد چاپ کرده است. بیشتر نامه‌های جمع‌آوری شده مربوط به‌سالهای آخر زندگی‌ولتر است. زیرا نامه‌های دوره اول زندگیش، چون هنوز شهرت چندانی نداشته ، کمتر ضبط گردیده است. باوجود این، نامه‌هائی‌که بوسیله آقای بسترمن، مدیر موزه ولتر، در۵۱ جلد چاپ شده‌است فقط مربوط به‌سالهای ۱۷۰۴ تا ۱۷۶۳ میباشد .

جمع‌آوری کرده است [۴۹]. ولی آنچه درمقالهٔ «القرآن» درج شده، بخصوص روایت ایرانی سرگذشت دوفرشته‌را بیاد میآورد. هروتات وامرتات [۵۰] " Haurvatât " و " Amertât " چون اسم اعظم خدا را میدانستند قادر بودند بمیل خود از آسمان برزمین فرود آیند و دوباره بآسمان پرواز کنند. ولی دستور داشتندکه در روی زمین برهیچکس ستم روا مدارند، ازآشامیدن شراب بپرهیزند وبینوایان ودرماندگان را بازیابند. آنان نیز بر فرمان خداوندی گردن نهاده بودند وبه‌چیزی جز راهنمائی گمراهان نمیاندیشیدند . تا آنکه روزی زنی زیبا و افسونگرآنانرا سخت شیفته خود نمود. پس خدارا فراموش کردند وبآغوش آن زن پناه بردند . و آنقدر می نوشیدند که قرار ازکف بدادند. آنگاه دلبر طناز که در کار خویش استاد بود، اسم اعظم خدا را از آنان پرسید وخود بآسمانها پرواز نمود وبصورت ستاره زهره برفراز کیهان جلوه گر شد . ولی هروتات وامرتات که ازفرمان الهی سرباز زده بودند مورد قهر او قرار گرفتند و به‌شقاوت ابدی محکوم گردیدند .

این داستان هنوزدرمیان بسیاری ازاقوام آسیائی به‌روایات مختلف رواج دارد ولی موضوع اساسی آن: فریبندگی زنان و عواقب شوم مستی، درهمه روایات مشترك است. نویسندهٔ مقالهٔ «القرآن»، درشرح داستان میافزاید که چون پس ازسرکشی هاروت و ماروت خداوند آشامیدن مشروبات الکلی را ممنوع کرد، محمد نیز به پیروی از فرمان الهی مسلمانان را از مسکرات برحذر داشت . ولترکه علت تحریم مشروبات الکلی را درچیز دیگری جستجو میکرد ، بعد از مراجعه سطحی به‌قرآن ، چنین میگوید :

« اگر تمام قرآن را، از اول تاآخر، بخوانید، یك کلمه ازاین قصهٔ کودکانه »
« را درآن نخواهید یافت. اینها ساخته ذهن دروغپردازان مسیحی و غیر »
« مسیحی استکه میخواهند باجعل افسانه ها دین محمد را هجو نمایند .» [۵۱]

آنگاه آیهٔ ۲۱۶ از سوره بقره را مثال میزنند ومانند همیشه متن آنرا کمی تغییر میدهد :

« مؤمنین دربارهٔ مشروبات قوی از تو سئوال خواهند کرد. بآنان بگوکه »

---

۴۹ ــ به‌جلد سوم از کتاب " G. Dumézil : Naissance d'Archanges " صفحات ۱۵۶ تا ۱۷۰ رجوع شود .

۵۰ ــ درفارسی امروزی هروتات، «خرداد» وامرتات، بغلط «مرداد» شده‌است. صحیح‌آن «امرداد» است.

۵۱ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۳۸۲ ــ دراین عبارت ولتر به «دیوانه‌های خرافاتی» و «دیوانه های بی دین»، هردو تاخته است .

« گناه بزرگی است .» [۵۲]

سپس تأیید میکند که محمد فقط برای رعایت بهداشت آشامیدن مسکرات را منع کرد ، نه بعلت «قصه کودکانه» دو فرشته :

« محمد قانونگزاری بزرگ بود که حتی شرائط مختلف زمان و مکان را »
« نیز درنظر میگرفت . لذا استعمال مشروبات الکلی‌را بکلی منع‌کرد. زیرا »
« بخصوص درمناطق گرمسیر مانند عربستان، الکل بزودی عقل و سلامت »
« انسان را زائل مینماید .» [۵۳]

درسال ۱۷۴۲ تماشاگران کمدی فرانسز هرگز نمیتوانستند تصور کنندکه نویسنده نمایشنامه «فناتیسم» ودشمن شماره یك محمد روزی با تمام قوا دفاع از همان محمد را بعهده بگیرد ! تا آنجا که وجود هاروت و ماروت را نیز درقرآن منکرشود [۵٤] . والدورادوی خودرا براساس دین او استوار سازد .

* * *

۵۲ ــ ترجمه آیه مزبور بشرح زیر است :
« از تو دربارهٔ شراب و قمار میپرسند . بگو در آندو زیانی بزرگ و سودهائی برای »
« مردم است. ولی زیان آندو از سودشان بیشتر است ..... »

۵۳ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۷ ، صفحه ۳۸۲ ــ ولتر ، گرچه خود شراب میخورد و قمار میکرد ، ولی دستورهای اسلام‌را دراین باره «عاقلانه» میدانست .

۵٤ ــ معذالك میدانیم که این دوفرشته نزد مسلمانان نیز جای خودرا باز کرده‌اند. یك آیه از قرآن به سرگذشت آنان اشاره میکند :
« (فرزندان اسرائیل) ازآنچه دیوان به‌زبان پادشاهی سلیمان میگفتند پیروی‌کردند. »
« ولی سلیمان کافرنشد، بلکه دیوان کافر شدند. زیرا نیرنگ و جادو وآنچه‌را که »
« به دو فرشتهٔ هاروت و ماروت فرود آمد بمردم آموختند. فرشتگان آنهارا به‌کسی »
« نیاموختند مگراینکه‌گفتند: ما (وسیله) آزمایش هستیم، پس‌کافرمشو. (جادوگران) »
« از آندو نیرنگهائی فرا گرفتند که میان زن ومرد جدائی میافکند. (ولی) باآنها، »
« بی اذن خدا، برهیچکس نمیتوانند زیان برسانند . اینان چیزی فرا گرفتندکه برای »
« خودشان زیان آور است و سودی بایشان نمیرساند. وهرآینه آگاه بودند که هرکس »
« آنرا خریداری کند، در سرای دیگر بهره‌ای ندارد. چقدر کالائی که خودرا به‌آن »
« فروختند بداست! کاش میدانستند! »: سورهٔ بقره، آیه ۹۶

فصل دوم

«مدینهٔ فاضلهٔ ولتر»

«اندیشهٔ ما پیرو خوشی و ناخوشی ما است»

ولتر بسیاری از اوقات این بیت از اشعار شولیو "Chaulieu" را بر زبان میراند[۱]. زیرا مصداق آنرا در زندگی و آثار خود باز یافته بود. آنگاه که رنج و اندوه باو روی میآورد، کرهٔ زمین را «توده ای از لجن» و ساکنینش را «مشتی کرم» که در لجنزار غوطه میخورند، میدانست، و آنگاه که دورگردون بر مراد او میگشت، دنیای موجود را بهشت موعود و «عصر آهن»[۲] را «عصر طلائی» می‌پنداشت. ولی روزگار همیشه آرزوهای او را برنمیآورد. جوانی سپری میشد و پیری فرا میرسید. دم واپسین نزدیك میگشت و افق زندگی شاعر سرمست دیروز و فیلسوف غمزدهٔ امروز را تاریك میکرد و دردها را بر پیکر فرسوده‌اش چیره مینمود.

پس ولتر، در «رؤیایی پوچ»، خود را به «اهریمن نیستی» میسپارد و میگوید:

«چون جهان و هرچه درآن هست سرانجام درکام تو محو خواهد شد، بیا ! »

«زندگی و هستی و شعر و رؤیای من، همه‌چیز را باخود ببر!»[۳]

ولی به‌راز ونیاز با «اهریمن نیستی» اکتفا نکرد، اوکه همیشه پیروان مسیح را مسخره مینمود، اینك خود در مراسم «تناول قربان» آنان شرکت میجوید، آنهم دوسال متوالی ![۴] غوغائی بپا شد، همه‌جا گفتند که ولتر از گنشته خود پشیمان شده و بدین مسیح بازگشته است. حتی شاه و شهبانو نیز از بازگشت او ابراز خوشوقتی نمودند. ولی اسقف ایالتی که نمیخواست ولتر چنین آسان به بهشت او راه یابد، مقرر داشت که از آن پس هیچ کشیشی نان و شراب مقدس را به او ندهد مگر اینکه او قبلا گفته‌های پیشین خود را علیه دیانت مسیح تکذیب

---

۱ ــ شولیو، شاعرفرانسوی، در نیمه دوم قرن‌هفدهم ونیمه اول‌قرن هجدهم‌میزیست. قصیده «ناپایداری» او معروف است.

۲ ــ به صفحه ۷۷، زیرنویس شماره ۳۳ همین کتاب رجوع شود.

۳ ــ به قصیده «رؤیایی پوچ» در جلد دهم کلیات ولتر، صفحه ۷۲ رجوع شود.

۴ ــ در سالهای ۱۷۶۸ و ۱۷۶۹

و اعترافنامه ای مبنی بر ایمان و اعتقاد کامل باصول مذهب کاتولیك امضاء کرده باشد[۵]. بنابراین ولتر از شرکت در مراسم عید پاكِ سال بعد محروم گردید. لذا برای اینکه اسقف گستاخ را تنبیه و فرمان او را لغو نماید، به حیله‌ای عجیب متوسل شد و سخت تمارض کرد و در بستر بیماری افتاد، همه او را روبمرگ پنداشتند. بالاخره لحظات بحرانی فرا رسید. دوستانش کسیرا به جستجوی کشیش قریه فرستادند ولی کشیش که فرمان اسقف را بیاد داشت از آمدن خودداری کرد. اورا بیم دادند که اگر از اطاعت مالك قریه سر باززنند، برابر قوانین روز او را به محاکمه خواهند کشید. کشیش، ناچار خود را به بالین بیمار رسانید و مراسم «تناول قربان» را که بر هر فرد مسیحی در دم مرگ واجب‌است بجای آورد. روزبعد مردهٔ دیروززنده شد و بریش همه خندید!

ولی این صحنهٔ کمدی حقیقت ماجرای سال ۱۷۶۸ را نیز روشن کرد: هرگز ولتر از روی صداقت و ایمان کامل نخواسته بود «خدائی‌راکه مسیحیان با آردگندم و کمی شراب درست میکردند» تناول نماید. اگر چنین بود امضاء اعترافنامه نیز بر او آسان میشد. وکار به‌تمارض و دروغ نمیکشید. پس چه‌انگیزه‌ای او را به این نمایشها وادار میکرد؟

ولتر خود باین سؤال جواب میدهد:

«هیچ‌چیز بدتر و زشت‌تر از خدانشناسی نیست.»[۶]

---

۵ ــ در مذهب کاتولیك، فقط مسیحیانی که در ایمانشان خللی حاصل نشده است، میتوانند از شراب ونان مقدس که همان خون و جسم مسیح است تناول نمایند. البته اینان نیز باید قبلا بگناهان خود اعتراف و طلب آمرزش کرده باشند.

۶ ــ کلیات ولتر: جلد ٤٦، صفحه ۱۰٤

ایمان ولتر به خدا، گاهی به‌سرحد عرفان میرسید. بارها در زندگیش پیش‌آمد که در برابر عظمت‌آفرینش به‌سجده افتاد ودرحالیکه وجد و شور سراسر وجودش را فراگرفته بود، به درگاه خدا نیایش کرد. دوموژو: " Demogeot " یکی از این پیشامدها را که در سال ۱۷۷۵، آنگاه که ولتر هشتاد ویکساله بود، اتفاق افتاد، چنین شرح میدهد:

«سحرگاهان یکی از روزهای ماه مه، ساعت سه‌بعدازنیمه‌شب، آقای ولتر کسی را»
«به جستجوی آقای کنت دولاتور" Comte de Latour " (یکی‌ازافسران‌لوئی۱٦»
«که درآنزمان مهمان ولتر بود) فرستاد. آقای لاتور ازاین هوس نابهنگام آقای ولتر»
«بشگفت آمد و باور نمیکرد که او واقعاً در چنین ساعتی قصد گردش داشته باشد.»
«دراینموقع قاصد دیگری خبر قبلی‌را تأیید کرد. لذا آقای لاتور فوراً خودرا بدفتر»
«کارآقای ولتر رسانید ودرکمال تعجب پیرمرد هشتادویکساله را آمادهٔ حرکت یافت.»
«ولتر باوگفت: «کنتِ عزیز، میخواهم بیرون بروم وطلوع خورشیدرا تماشاکنم.»
«اعترافنامهٔ کشیش ساووایار» (La Profession de foi du vicaire savoyard)»
«مرا باین هوس انداخت. برویم و به‌ببینیم که آیا روسو راست گفته است یا نه.»

ماندهٔ زیرنویس در صفحه بعد

از سال ۱۷۶۷ به بعد تبلیغات ضد خدائی دیدرو و محفل فلسفی دولباك رو به شدت گذاشته ولتر را سخت به وحشت انداخته بود. «خداشناس فرنه» هرگز دوست نداشت که مریدان سابقش خدا را بکلی فراموش کنند و همه چیز را در تکامل تدریجی ماده جستجو نمایند. پس درصدد چاره برآمد. میبایست بایکی از دو دشمن آشتی کند، ولی با کدامیك؟ چون «هیچ‌چیز را بدتر و زشت‌تر از خدانشناسی» نمیدانست دشمن دیرینه‌یعنی «ننگ» را بر دشمن نوخاسته ترجیح داد و خود را بدامن او انداخت. لذا مدتی از تاختن باوخودداری کرد و در بدست‌آوردن دل پیروان «ننگ» کوشش نمود تاشاید بتواند آنانرا بجان «دشمنان خدا» بیندازد. بنابراین با عیسای مسیح از در دوستی در آمد و او را استاد خداپرستان شناخت. و برای اینکه پیروانش را بیشتر نیازارد از ستایش مسلمانان دست کشید و به سنجیدن فضائل آنان باستمکاریهای مسیحیان

ماندهٔ زیرنویس شماره ٦

«(جزوه **اعترافنامه** .... بسال ۱۷۶۲ ضمیمه امیل منتشر شد و سر و صدای زیادی بپا»
«کرد. ژان ژاك روسو دراین جزوه وجود خدارا با استناد به‌پدیده‌های شگرف طبیعت»
«ثابت میکند.)»
«پس هردو، در تاریکی بیرون رفتند. یکی‌ازخدمتگزاران‌با فانوسی‌آنانرا راهنمائی»
«میکرد تا اقلاجلوی پای خودرا به‌بینند. سرانجام پس‌ازدوساعت راه‌پیمائی خسته‌کننده»
«تماشاگران، خورشیدرا درحال طلوع یافتند، ولتر همانند کودکی خردسال به‌شوق‌آمد»
«و از خوشحالی شروع به‌دست زدن کرد. ولی چون محل توقفش پست بود خواست»
«برتپه‌ای بالا رود تا برآمدن آفتاب رابهتر مشاهده کند. بار هشتادو یکسالگی بر دوش»
«او سنگینی میکرد وصعود بسختی انجام میگرفت وروشنی رفته رفته بر همه جا چیره»
«میشد. لذا خودرا به بازوی خدمتگزارش درآویخت، تا زودتر به‌بالای تپه برسد. آقای»
«لاتور نیز اورا دربالارفتن کمك کرد. بالاخره پس‌از کوشش فراوان همگی به‌نوك قله»
«رسیدند. منظره بسیار عالی بود. تخته سنگهای بزرگ که در گوشه وکنار دامنه کوه»
«پراکنده بود، درختان سپیدارکه، کمی پائین‌تر، سربه‌فلك کشیده بود، مرغزار ها و»
«جویبارها و گلهای رنگارنگ و هزاران پدیدهٔ زیبای دیگرکه‌در مرزسرزمین سویس»
«قرار گرفته است، همراه با دائره ارغوانی رنگ عظیمی که سراسر آسمان را گلگون»
«کرده بود، صحنه‌ای فراموش نشدنی به‌وجود میاورد. آقای ولترازتماشای این منظره»
«به‌وجد آمد ودربرابر عظمت لایتناهی آفرینش خودرا برخاك انداخت و پروردگار»
«جهانیان را سجده کرد وگفت:
«پروردگارا بتو میگروم! پروردگارا بتو میگروم!»
«آنگاه فی‌البداهه نغمه‌ای زیبا دروصف صحنه‌ای که چنین شوری را دراو پدید آورده»
«بود، سرود. درپایان هربند، متوقف میشد ودوباره میگفت:
«پروردگارا بتو میگروم!»
«ولی ناگهان چهره‌اش درهم فرورفت، ازجابلند شد، شلوارش را که خاکی شده‌بود،»
«تکان داد ورو به‌آسمان کرده گفت:
«**اما از لحاظ حضرت آقا پسر و سرکار خانم مادر، این مطلب دیگری است!**»:

J Demogeot : Histoire de la littérature française , P. 481 — 482

پایان داد ــ این مرحلهٔ دوم، ازسال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۲ دوام یافت .

در «نامهٔ منظوم » (سال ۱۷۶۸) ، از همهٔ «دشمنان ستمگر» ولتر: برهمنان، فقیران ،بودائیان ، درویشان و مرابطان یاد شده است. ولی کشیشان فراموش گردیده اند. تنها یکبار از آنان نام‌برده میشود، آنهم باکنایه و ایهام:

« اگر دردنیا قوم‌دیگری وجود دارد که آنچه راصحیح بوده‌غلط می‌پندارد»[۷]

« و آب گنگ را مطلقا برای تقرب به خدا لازم میداند[۸] ، و در برابر »

«استخوانهای پوسیده و لباسهای ژنده سر تعظیم فرود میآورد[۹] ، و کسانیرا»

« که لحظه‌ای در صحت گفتار درویشان‌تردید داشته باشند، برآتش‌میافکند[۱۰] »

«اگر چنین قومی وجود دارد، ما براو خواهیم گریست.»[۱۱]

پس ولتر و «برادرانش» بخصوص کینهٔ «درویشان» این قوم را بدل دارند و برمرشدآنان می‌بخشانید تاآنجاکه در «سخنی چند از خرافات» حتی دفاع او را نیز برعهده میگیرند:

« عیسی هرگز خرافاتی وستمکار و سختگیر نبود وخداوندبصیرت وشکیبائی»

« عجیبی باو عطا کرده بود»[۱۲]

بنا بر این «درویشان» دین او را تباه کردند و بر افکارش «پیرایه» بستند وگرنه‌اومردی خداپرست و نوعدوست بود و هرگز کسیرا آزار نمیداد. محمد نیز چنین بود. او بتها را شکست وآئین خدای یکتا را بر نیمی از کره زمین گسترش داد. سورهٔ توحید او زیباترین و فصیح‌ترین تعریف از مفهوم «توحید» است.

یکسال بعد، مقاله «القرآن» فرهنگ فلسفی، دوباره خاطرهٔ محمد را درذهن‌معاصرین‌ولتر زنده میکند و آنانرا باسوره اول قرآن نیز آشنا میسازد:

---

۷ ــ مسیحیان دین یهود را برحق میدانند ولی معتقدند که پس‌از آشکار شدن پسر خدا درمیان مردم ، دیگر گرویدن به‌دین یهود جایز نیست. عبارت ولتر اشاره باین عقیده‌است. اختلاف نظربین مسلمانان ومسیحیان راجع به یهودیان ، در اینست که‌مسلمانان‌آئین اولیه موسی راصحیح ولی‌دین فعلی‌یهودیان راتحریف‌شده‌میدانند وحال آنکه مسیحیان به‌سندیت تورات وسایر کتابهای مقدس یهودیان معتقد هستند .

۸ ــ اشاره به وجوب غسل تعمید در دین مسیح است .

۹ ــ سابقا در کلیساهای کاتولیك مخزنی وجود داشت که اشیاء مقدس و نفیس از جمله لباسها وبقایای جسد بعضی از مقدسین دیانت مسیح‌را درآن نگهداری میکردند .

۱۰ ــ اشاره به‌سازمان تفتیش عقاید مذهبی است.

۱۱ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحه ۵ــ۵۷٤

۱۲ ــ ایضاً، ۳۳۵

«سپاس بر خدائی که پروردگار جهانیان، بخشنده و مهربان، و فرمانروای»
«روز واپسین است. (پروردگارا!) تنها ترا می‌پرستیم و تنها از تو یاری»
«میجوئیم، مارا براه راست هدایت فرما. راه کسانیکه آنانرا ازنعمتهای خویش»
«برخوردار نمودی. نه آنانکه دچار خشم تو گردیدند و نه آنانکه گمراه»
«شدند.»

سپس ولتر اصول معتقدات مسلمانان را برمیشمارد و بویژه اعتقاد به توحید و معاد را دواصل بزرگ‌دین اسلام و دو رکن لازم برای هردین دیگر میداند. تاآنجا که پایه‌های شهر آسمانی خویش را نیز برآنها استوار میسازد.

* * *

اولین نمونهٔ این مدینهٔ فاضله الدورادو بود که درسال ۱۷۵۹ «ساده‌لوح» بدانجاراه یافت. ولی بسال ۱۷۶۸ ولتر شاهزاده خانمی را که از بابل در جستجوی گمشدهٔ عزیزش، آمازان، سفر دور و درازی را آغاز کرده است به الدورادو راهنمائی نمیکند، بلکه او را بسوی سرزمین ناشناختهٔ دیگری بنام «کشور گانگاریدها» روانه میدارد.

در این سرزمین مردمی خوشبخت زندگی میکنند کهشالودهٔ حکومت‌خویش را بر«برادری» و «برابری» نهاده اند. و بدین «خداشناسی فطری» که دین همهٔ مردم روی زمین است معتقد هستند. هرماه یکبار بموقع بدر تمام‌درمرکز شهر گردهم میآیند و ستایش خداوند را متفقاً بجای میآرند. البته بدین منظور دومعبد بزرگ نیز ساخته اند، یکی برای زنان و دیگری برای مردان، تا آنانرا بهنگام نماز از «تفریحات و سرگرمیها» مصون دارند! ولی عبادت آنان منحصر به‌شبهای بدرتمام نیست، زیرا شب وروز وهفته وماه وسال، همهٔ عمر خود را در راه پرستش پروردگارشان بکار میبرند. باوجود این درمعبد بزرگ نیز اجتماع میکنند، زیرا در آنجا از دردهای یکدیگر آگاه میشوند و درپی چاره برمیآیند. وانگهی در معبد«طوطیانی» دارند که‌بگونه‌ای شگفت‌انگیز برای آنان سخن میرانند و آنانرا از بدیها برحذر میدارندو به خوبیها تشویق میکنند. مردم این سرزمین هرگز کسیرا بعلت اختلاف عقیده شکنجه نمیدهند و حتی ستمکاران را نمیآزارند. بلکه آنانرا به پیروی از قوانین کشوری وادار مینمایند و از خوردن گوشت حیوانات که انسانها را خونخوار میکند، و از آشامیدن مسکرات که روح شیطان را در آدمیان میدمد، باز میدارند.[۱۳]

۱۳ ــ به‌فصل سوم از رمان فلسفی «شاهزاده خانم بابل» رجوع شود.

بنابراین، ازبهشت رؤیایی الدورادو تا دنیای ممکن گانگاریدها راه بسیاراست. وآن‌مسافتی است که ولتر از ۱۷۵۹ تا ۱۷۶۸ یعنی در مدت ۱۰سال پیموده است:

مردم الدورادو خود کشیشان دین خویش بودند وحال‌آنکه گانگاریدها در معبد بزرگ به پند و اندرز «طوطیان» گوش فرا میدهند؛ دوستان «ساده‌لوح» بارهای الماس وسنگهای‌قیمتی خود را بر پشت گوسفندان مینهادند، ولی دوستداران شاهزاده‌خانم براسبی افسانه‌ای سوارمیشوند واز آسیب رساندن به‌حیوانات‌خودداری میکنند وهرگز آنها را برای‌پرکردن‌معدهٔ‌خویش‌نمیکشند؛ در بارگاه پادشاه الدورادو شراب می‌نوشیدند و شادی و خوشی را در آن جستجو میکردند، امـا در سرزمین گانگاریدها میخوارگی را نوعی دیوانگی میدانند ؛ در الدورادو معبدی برای‌ستایش پروردگار برپا نشده بود ولی گانگاریدها بجای یك معبد دومعبد بزرگ ساخته‌اند تاازپیشامدهای ناگوار نیز جلوگیری بعمل آورند؛ بالاخره، در الدورادو جنگ و ستیز وجود نداشت وهمه‌مردم در پناه کوههای آسمان‌سا، از آسایش همیشگی‌برخوردار بودند، ولی همکیشان آمـازان گاهی برای دفاع از سرزمین خویش وعقب راندن دشمنان متجاوز ناچار به جنگ با آنان تن درمیدهند.

اینها همه اختلافاتی است که گانگاریدها را از مردم الدورادو ممتاز و وجود دنیای‌آنانرا ممکن میسازد. درحقیقت سرزمین گانگاریدها قسطنطنیه دیگری است ولی پاکتر و ملکوتی تراز قسطنطنیه «ساده‌لوح» و معشوقه‌اش. واگر ولتر این‌بارشاهزاده‌خانمش‌را به‌دیارکونه‌گندنمیفرستد واو را در مزرعهٔ آمازان بکار زراعت نمی‌گمارد، برای این نیست که‌عقیده‌اش نسبت به دین محمد تغییر کرده‌است. او همچنان بر اندیشه‌های پیشین خویش پایدار است. فقط داستان «ابوهریره و ابوالفداء» او را میآزارد. وانگهی از افسردن پیروان مسیح نیز دوری می‌جویـد. ولی اگـر نیك بنگریم دراین‌تاریخ او را بیشتر از همیشه مدیون محمد خواهیم یافت.

* * *

بدیهی است‌که بآسانی نمیتوان تأثیر فلسفهٔ اسلامی را برروی افکار مذهبی ولتر مشخص نمود. زیرا افکار او در وهلهٔ اول از افکار معاصرین و پیشروانش کـه او را بادین اسلام آشنا کردند، متأثر شده است . لذا برای تعیین سهم آئین محمد در فلسفهٔ ولتری باید قبلاً فلسفهٔ مذهبی همهٔ نویسندگان قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ فرانسه را مطالعه کرد و روابط آنانرا با آئین محمدروشن نمود [۱۴]. ولی‌بازیافتن نشانه‌های نفوذ اسلام در عقایدمذهبی اروپائیان از خلال آثار «اصلاحگران»

۱٤ ــ بخش اول کتاب را ببینید.

قرن‌شانزده‌و «آزادفکران» قرن‌هفده وفیلسوفان قرن‌هجده حداقل کار ده‌سال مطالعه و جستجو است. باوجود این، تعداد زیادی از آخرین نوشته‌های ولتر تأثیر مستقیم مطالعات اسلامی او را در پیدایش افکار مذهبیش مسلم و ثابت میسازد.

نخستین درسی که ولتر ازقرآن میآموزد اینست که به‌پیروی از مسلمانان، مسیحیت زمان خویش را «فرزند ناخلف توحید فطری» که همان آئین ابراهیم خلیل و موسای کلیم بوده است، میداند. ولتر دراین راه چنان دور میرود که اصل فساد را برهمهٔ ادیان روی زمین منطبق میگرداند و حتی برای استادان خود نیز «ابوالفداء و ابو هریره» را پدید میآورد.

ولی اگر خرافات ازمیان برداشته شود وهمهٔ ادیان از «پیرایه» هائی که برآنها بسته‌اند، پاك گردند، آنگاه «خدا شناس فرنه» چه آئینی را بجای آنها ترویج خواهد کرد؟ ابتدا آئین خدای «ساده‌لوح» و دوستانش را، یعنی آئین «خدائی که‌آفریننده ومعمار کائنات» و«فرمانروای کشتی» هستی است. این «معمار بزرگ» هیچ سمتی جز گرداندن چرخهای آفرینش ندارد. تنها کار او اینست که بر مسند فرمانروائی خویش تکیه زند و «کشتیرا به‌سوی مصرروانه» سازد. «موشها» هم، بی‌آنکه چشم به پاداشی داشته باشند، او را میستایند و شکرش بجای میآرند. ولی‌ازسال ۱۷۶۸ ببعد، حدود فرمانروائی این‌خدا وسیعترمیگرددومرزهای‌جهان‌دیگر را نیزدربر میگیرد. پس بروز جزا، مردگان همه به فرمان او زنده میشوند و به پیشگاه عدالتش میشتابندواو که نامش «پاداش دهنده و کیفر کننده» نیز هست، ستمکار را روانه دوزخ ونیکوکار را روانه بهشت مینماید[۱۵].

۱۵ ــ تاسال ۱۷۵۹ ولتر در بقای روح و وجود دنیای دیگر تردید داشت. ازاین تاریخ ببعد رفته رفته افکارش تحول پذیرفت و ثبات یافت. معذالك «فیلسوف نادان» درسال ۱۷۶۶ هنوز نمیتواند نسبت به بهشت و دوزخ تصمیم بگیرد، زیرا هرانسانی درسن ۲۰ سالگی باآنچه درسن ۱۰ سالگی بوده بسیار متفاوت است، و «از اینجا چه نتائج عجیبی‌که بدست نمیآید!» (کلیات ولتر: جلد ۲۶، صفحه ۷۵). ولی پس ازسال۱۷۶۸ ولتر «خدای پاداش دهنده وکیفر کننده» را ضامن اجرای قوانین مذهبی خویش میداند ــ برای دنبال نمودن تحول افکار ولتر در مورد توحید ومعاد وبقای روح وسایر مسائل مربوط به‌فلسفهٔ ماوراء الطبیعه باید بخصوص کتابهای:

1 — Traité de métaphysique (سال ۱۷۳٤)
2 — Les Eléments de la philosophie de Newton (سال ۱۷۳۷)
3 — Le philosophe ignorant (سال ۱۷۶۶)
4 — Profession de foi des théistes (سال ۱۷۶۸)
5 — Il faut prendre un parti (سال ۱۷۷۲)

را مقابله و علل تکوین آنهارا بررسی نمود. درفاصله سالهای ۱۷۳۷ تا ۱۷۶۶ تقریباً بمدت سی‌سال ولتر ازبحث دربارهٔ اینگونه مسائل خودداری مینمود، زیرا آنرا کار بیهوده‌ای میدانست، ولی «فیلسوف نادان» بسال ۱۷۶۶ دوباره دراینمورد فتح باب کرد.

البته هیچکس را یارای آن نیست که «بی اذن او، دست شفاعت به‌پیشگاه جلالش بگشاید»، زیرا میان او وبندگانش فاصله بسیار است، چنانکه هرگز کسی نمیتواند ذات مقدسش را دریابد. ما، «جانوران دوپا» فقط به پرستش او موظف هستیم، شناختن ذات آفریدگار کائنات، «بر موجوداتی که در برابر عظمت آفرینش اونقطه‌ای‌نامرئی بیش‌نیستند»[۱۶] ممکن‌نیست. بنابراین هرگز نباید راز ونیاز خود را «تجلیل از خدا» بدانیم. او «بسیار برتر ازاینست که مورد تجلیل قرار گیرد»[۱۷]. اوست که همه چیز را بما عطا فرموده واوست که زندگی و هستی مارا دردست قدرت خود دارد.

بی‌شك، این مفهوم عالی از توحید نشانه ایمانی مطلق به‌خدا، و حاصل عمری تجربهٔ عرفانی است، ولی ولتر ازسال ۱۷۴۲ که به‌خواندن «کتابخانهٔ مشرق» پرداخت، باآن آشنا شده بود[۱۸].

دربلو، مؤلف کتاب، بنابر مفاد سورهٔ توحید، خدای محمد را چنین توصیف میکند:

«او قائم بالذات است، هیچکس بر او هستی نبخشیده، ولی همهٔ موجودات»
«هستی خودرا ازاو گرفته‌اند، خدائی است که نمیزاید و زائیده نیز نشده»
«است ودر سراسر کائنات بسان او نتوان یافت.»

پس از بیان مضمون سورهٔ توحید، دربلو اقوال عرفاء اسلامی را دربارهٔ ذات مقدس الهی شرح میدهد:

«پروردگارا! چگونه مشتی گل که آفریدهٔ تو است وزندگیش لحظه‌ای»
«بیش نیست میتواند تراکه فرمانروای کائنات هستی وهمه چیز، حتی زمان»
«را آفریده‌ای، باز شناسد؟»

و باز:

«پروردگارا! عقل من از درك ذات مقدس تو قاصر است، زیرا ذات ترا»
«فقط ذات تو میتواند دریابد!»

آنگاه مؤلف کتاب به‌شرح روایاتی میپردازد که مسلمانان را از تفکر درباره خدا باز داشته وبه تأمل دربارهٔ نعمتهایش تشویق نموده است. ازجمله:

«هرگز ذهن خودرا برای شناختن ذات خدا نیازارید، زیرا در اینصورت»

---

۱۶ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۸، صفحه ۵۲۰

۱۷ ــ کلیات ولتر: جلد ۲۷، صفحه ۷۴ ــ عبارت «تجلیل از خدا» دردین مسیح برابر «تسلیم در برابر ارادهٔ خدا» دردین اسلام است.

۱۸ ــ به فصل «نقد تاریخی» صفحه‌های ۳۵ و ۳۹ رجوع شود.

« کار بیهوده‌ای کرده‌اید .»[۱۹]

مسلم است که آشنائی ولتر باامثال روایات‌واقوال فوق درایجاد افکارش بسیارمؤثر گردیده است. این اثر چنان عمیق بوده‌است که «خدا شناس فرنه»، بی‌آنکه از مربیان خود یادی کند، درچندین مورد مضامین سورهٔ توحید را برای تعریف «خدای معمارش» بکار میبرد[۲۰] . خدای او

« پروردگار جهانیان است، هرگز زائیده نشده ونزائیده است، هرگز نمرده »

« و همانندی نیز نداشته است . »[۲۱] او «خدای همهٔ زمانها و همهٔ مکانها »

« است .»[۲۲]

بارگاهش چنان رفیع است‌که «تنها عبادت شایستهٔ آستانش تسلیم و رضا دربرابر خواستهٔ اوست.»[۲۳]

ولتر نیز بخواستهٔ او تن درمیدهد و هستی خودرا باو میسپارد تا جائیکه درآزادی خویش مردد میگردد :

« چگونه ممکن است که همهٔ موجودات و همهٔ ستارگان از قوانین ازلی »

« الهی پیروی کنند ولی جانوری‌کوچك بطول پنج‌پا، علیرغم این قوانین، »

« درانجام هرکاری آزاد باشد و فقط بمیل و ارادهٔ خود رفتار نماید ؟ »[۲۴]

ولی باید دانست که «فعال مایشاء» ولتر غیر از خدای ژانسه نیستها میباشد. او بیرحم و ستمکار نیست[۲۵] . درست است که ماهرکدام سرنوشت وتقدیری داریم ولی نه‌برای اینکه خداوند ازآغاز آفرینش گروهی را بدوستی خود برگزیده وگروهی دیگر را بدوزخ محکوم کرده باشد. هرگز چنین نیست. بلکه جریان طبیعی قوانین الهی مارا بسوی سرنوشتی معین‌سوق میدهد.

---

۱۹ ــ به مقاله «الله» از "Bibliothèque Orientale" رجوع شود .

۲۰ ــ مثال : کلیات ولتر: جلد ۱۷، صفحه ۹۹؛ جلد ۱۱، صفحه ۲۱۷؛ مرکوردوفرانس، آوریل‌سال۱۷٤۵

۲۱ ــ کلیات ولتر: جلد ۲٤، صفحه ٤۳۸

۲۲ ــ کلیات: جلد ۲۵، صفحه ۱۰۷

۲۳ ــ کلیات: جلد ۲٤، صفحه ٤۳۸

۲٤ ــ کلیات: جلد ۲۶، صفحه ۵٤

۲۵ ــ ژانسه نیستها "Jansénistes" دردنیای مسیحیت مانند اشاعره در اسلام اعطای هرنوع آزادی را به‌بشر تحدیدی برقدرت خداوند میدانند. لذا معتقدند که هیچکس درانجام آنچه میکند آزاد نیست وخداوند از ازل خوبان و بدان را معین نموده است. نتیجهٔ ضمنی عقیده ژانسه نیستها اینست که مقربین ومغضوبین‌درگاه خداوند بنابر پاداش یاکیفر اعمال خود مقرب یامغضوب‌نگردیده‌اند، بلکه دست تقدیر آنانرا بهرطرف‌که خواسته کشانیده است. ولتر از خدای ظالم ژانسه‌نیستها بسیار بیزار بود و عدل وانصاف را عین ذات الهی میدانست . در فصل آخر این کتاب از روابط ولتر با ژانسه‌نیستها بحث خواهد شد.

زیرا هر معلولی‌را علتی‌است وعمل مانیز نمیتواند بی‌وجود علتی که خود معلول علتهای بیشمار دیگری است، پدید آمده باشد. پس هیچ کاری ازما سرنمیزند مگر اینکه قبلا بوسیله خالق کائنات که علت همهٔ علتها است مقدر ومعین گردیده باشد.

چنانکه ملاحظه میشود، ولتر راه حل مسأله جبر و تفویض را در امر بین‌الامرین جستجو میکند. البته افکار اودراین‌باره نیز دستخوش تحولات زیادی میگردد، ولی حاصل آنها آزادی مطلق را از انسان میگیرد ونوعی آزادی مقید باو می‌بخشد. ولتر مشیت الهی‌را تاآنجا که برای اداره جهان لازم است انکار نمیکند ولی ازپذیرفتن هرنوع خصوصیتی بین خدا و گروهی از بند گانش سرباز میزند وهمه‌را درپیشگاه عدل او برابر میداند.

* * *

پس‌از اینکه وجود واجب الوجود ثابت شد، باید برای راهنمائی افرادبشر دستورهائی بر مبنای اعتقاد به خدا وضع نمود. یعنی یا باید «به‌وجود خدائی که نیکی راپاداش میدهد و بدی‌را کیفر میکند، معتقد گردید یا اصولا وجود اورا انکار نمود»[۲۶]. زیرا اعتقاد بوجود خدا مستلزم اعتقاد به‌روز واپسین میباشد.

اینست دواصل بزرگ کلیسای ولتری. ولی در «اعترافنامهٔ خداپرستان» فروع آن نیز تعیین شده است:

« ما خدا پرستان بی‌دینی را محکوم میکنیم، از خرافات بیزاریم، و »

« به‌خدا و آفریدگانش عشق میورزیم.»[۲۷]

بعدها اصول وفروع آن دریك جمله خلاصه میشود:

« ما خدا پرستان، خدای بی‌همتا را میپرستیم و همهٔ بندگانش را دوست »

« داریم.»[۲۸]

برای اینکه بنای چنین کلیسائی برپا بماند ولتر ترویج دو فضیلت بزرگ ــ همزیستی و

---

۲۶ ــ کلیات: جلد ۲۶، صفحه ۳۲۰

۲۷ ــ کلیات: جلد ۲۷، صفحه ٦٤

۲۸ ــ کلیات: جلد۲۶، صفحه ۳۳۵

بی تفاوتی[۲۹] — را درمیان مردم لازم میداند .

در فصلهای گذشته این کتاب، مفهومی را که ولتر به «همزیستی مذهبی» میداد دریافتیم و دیدیم که چگونه مسلمانان را بعلت آراسته بودن باین فضیلت میستود ومسیحیان را به پیروی از آنان تشویق مینمود .

ولی از طرف دیگر، ولتر معتقد است که ایجاد چنین فضیلتی دربین جامعه‌ای ممکن نیست مگراینکه قبلا نوعی «بی‌تفاوتی» و «بی تعصبی» توأم با حس احترام نسبت به‌عقاید دیگران در افراد آن جامعه پدید آمده باشد. زیرا تاوقتی که انسان برای عقایددیگران احترامی قائل نباشد، نمیتواند در بارهٔ آنان گذشت و اغماض روا دارد. و منظور ولتر نیز از «بی‌تفاوتی» روش کسی است که باوجود ایمانی کامل به‌دین فطری سایر ادیان را محترم میدارد و معتقد است که «مسیحی بودن، به آئین یهود گرویدن و گبر شدن درنظر پروردگار یکی است، مشروط براینکه انسان خداوندرا بپرستد وعمل نیک بجا آرد وهمنوع خویش‌را دوست بدارد»[۳۰] . در حقیقت، پشتیبان

---

۲۹ — «بی‌تفاوتی» برای ترجمه کلمهٔ " Indifférence " انتخاب شده‌است. درآثار ولتر این لغت در دومعنی مختلف بکار رفته است: یکی بی‌تفاوتی مذهبی، که تفسیر آن‌میآید، ودیگری بی‌تفاوتی در زندگی عادی، وآن روش کسی است که بهیچ چیز دردنیا اهمیت نمیدهد وبه‌انحطاط وارتقاء ودرویشی وتوانگری بایك چشم مینگرد. ولتر بی‌تفاوتی بمعنای دوم را مردود و «دشمن نبوغ انسانی» میداند: به قصیدهٔ «روزگاری خوش»در جلد دهم ازکلیات، صفحه ۲۱۷ رجوع شود .

۳۰ — کلیات : جلد اول، صفحه ۸۵ — عبارت مورد استناد از «تفسیر تاریخی» اتخاذ شده است و آن‌شرح حال ولتر بقلم خود اوست. ولتر قبل‌از مرگ، درسال ۱۷۷۶، این جزوه‌را بر " Wagnière " یکی از منشیانش ، دیکته کرد. نامبرده پس‌از مرگ ولتر آنرا بچاپ رسانید وخود را بعنوان مؤلف آن معرفی نمود . ولی بعدها دراثر تحقیقات عده‌ای ازناقدان ادبی کذب ادعای او ثابت گردید و «تفسیر تاریخی» جزو آثار ولتر بشمارآمد. دراین اتوبیوگرافی ولترااظهارمیداردکه درسال ۱۷۴۳ باکنت‌دوبنوال Comte de Bonneval ژنرال فرانسوی که پس‌از ماجراهای فراوان بدربار عثمانی روی آورده وبدین اسلام درآمده بود، مکاتبه داشته و علل مسلمان شدن او را ضمن نامه‌ای جویا گردیده است. سپس ولتر میافزاید که «بیش از یك قطعه از این نامه‌را نیافته است» . آقای بسترمن " Besterman " مصحح نامه‌های ولتربه‌پیروی از آقای‌مولان: Moland مصحح کلیات ولتر، این‌نامه را که خود جزوه بزرگی است ، حقیقی وسال ۱۷۴۳ را تاریخ واقعی آن دانسته وآنرا جزو نامه‌هائی که در جواب ولتر نوشته‌اند بشمار آورده است. بنابراین متن مورد استناد ازولتر نخواهد بود . ولی بعقیده نگارنده چنین نیست. دلائل آن بشرح زیر است:

۱ — خطابه‌ای که قاضی ترك برای مسلمان کردن کنت دو بنوال ایراد مینماید با آنچه ولتر از سال ۱۷۵۹بعد برای تحقیرمسیحیان وستایش مسلمانان‌مینویسد هیچ اختلافی ندارد: «محمد آئین خدای یکتارا بجهانیان آموخت، زکوة و کمك بهمنوع را واجب نمود، شراب و قمار را حرام دانست ......»

۲ — درسال ۱۷۶۳ شوالیه دولا موت ژفرار "Ch. de la Motte Géfrard" ضمن نامه‌ای به‌ولتر اطلاع میدهد که «خاطرات» کنت دوبنوال را دراختیار

بقیه پاورقی در صفحه بعد

دوم کلیسای ولتری نیز از مضامین آیاتی سرچشمه میگیرد که مسلمانان را به پذیرفتن پیروان سایر ادیان در قلب سرزمینهای خود مجاز میگرداند. ولتر خود براین امر وقوف کامل داشت زیرا اروپائیان ازدیرباز پیروان اسلام‌را «بی‌تفاوت» میخواندند واحترام‌گزاردن به‌عقاید مذهبی دیگرانرا از خصوصیات آنان میدانستند. ریلند که بر ابطال روایات اسلامی مسیحیان همت‌گماشته بود، درمورد «بی‌تفاوتی» عده‌ای از معاصرین خویش چنین میگوید :

« عقیدهٔ مشترك متجددین امروز براینست که پیروان همهٔ ادیان میتوانند »
« رستگار شوند مشروط براینکه خدارا بپرستند ونیکی کنند: گروهی مدعی »
« هستند که محمد این عقیده‌را در میان مسلمانان رواج داده است. این‌امر »
« بسیار عجیب بنظر میرسد. چگونه ممکن است که پیغمبری دروغگو دین »
« جدیدی بسازد وباآنهمه تندی و خشونت به‌مسیحیان و یهودیان بتازد ولی »

ماندهٔ زیر نویس شماره ۳۰

دارد و اگر او مایل باشد آنهارا برایش خواهد فرستاد. ولتر درجواب چنین مینویسد: «بایکدنیا تشکر دستخط کنت دوبنوال را که میخواهید بمن هدیه کنید دریافت خواهم داشت وهرگونه شمادستوردهیدازآن‌استفاده خواهم کرد. اعتراف میکنم که **بدانستن علل مسلمان شدن کنت بسیار علاقه‌مند هستم**....... زیرا دراین محمد چیزی وجود دارد که اعجاب و احترام همه‌را برمیانگیزد.»: کلیات، جلد ٤٢، صفحه ٤٢٩ (یاد آوری میشود که درست درسال ۱۷۶۳ ولتر نسبت بشخصیت پیامبر اسلام تغییر عقیده داد وبه‌دفاع ازدین او همت گماشت).

۳ ــ چندی بعد ولتر وصول «خاطرات» رااعلام ودرباره مؤلف آن‌چنین اظهار میدارد : «آقای شوالیه ! من «خاطرات» پاشای شما را خواندم و از ماجراهای فراوان زندگی او آگاه شدم، بنظر من کله او به کمی مغز بیشتر احتیاج داشته است تا به‌عمامه ترکها !»: کلیات، جلد ٤٢، صفحه ٤٦٢. سپس ولتر اضافه میکند که سبك نگارش کنت نارسا واشعارش گنگ بوده است .

٤ ــ در مکاتبات سالهای آخر زندگی بنوال هیچ‌نامه‌ای خطاب به ولتر وجود ندارد(برای تحقیق این مطلب کلیه نامه‌های خطی بنوال که در کتابخانه ملی پاریس به‌کاتالوگ n. a. f. وشماره های ٥١٠٤ و ۱۳۰۹۰ و ۹۶٥۸ ضبط شده بررسی گردیده است) .

از تدقیق در شواهد فوق چنین نتیجه گرفته میشود :

ولتر «خاطرات» کنت دو بنوال را در سال ۱۷۶۳ میخواند و از عقاید دینی و نیز علل مسلمان شدن او آگاه میگردد و آنها را بر حاصل مطالعات و تحقیقات اسلامی خود منطبق‌میگرداند وچون افکار خودرابه‌افکار او نزدیك می‌یابد درتمام مدتی که دفاع ازاسلام را بعهده میگیرد ازخاطرات‌او نیز اخذ مطلب مینماید . آنگاه درسال ۱۷۷۶ قسمت انتقادی «تفسیر تاریخی» را، چنانکه درمواقع حمله بسازمانهای مذهبی مسیحیان معمول بود به‌کنت دوبنوال نسبت میدهد (تقریباً همه آثار ضد مسیحی ولتر با نامهای مستعار چاپ میشد) بنابراین نامه مورد بحث نامه‌ای پس‌از مرگ است! زیرا درسال ۱۷۶۳ شانزده سال ازمرگ بنوال میگذشت .

« درقرآن «بی‌تفاوتی» واحترام به‌عقاید دیگران را بستاید ؟ پس چه لزومی »
« داشت که دین جدیدی بیاورد و خود را در زحمت اندازد؟ بهتر بود مردم»
«را فقط به اعمال نیك تشویق مینمود !» [۳۱]

ریلند، بعد از اینکه از پند و اندرز فارغ میشود، به بحث در بارهٔمفهوم‌حقیقی «بی‌تفاوتی» میپردازد واز نویسندگان بسیاری که محمد و پیروانش را مسؤول رواج این «رذیلت» حتی در میان مسیحیان میدانند، نام میبرد. ولی نظر آنانرا رد میکند و معتقد است‌که «پیغمبردروغگوی» مسلمانان هرگز چنین اشتباهی نکرده است ودرهیچکدام از سوره‌های قرآنش پیروان خـودرا به‌احترام گزاردن بر عقاید دیگران موظف نگردانیده است و آنانکه «علیه او به آیه ۵۹ سوره بقره وآیه ۷۳ سوره مائده استناد میجویند، خود اشتباه کرده‌اند»، زیرا معنای این آیات را بد فهمیده‌اند. آنگاه ریلند بنابر اقوال عده‌ای از مفسرین قرآن اظهار میدارد که «نیکوکار» در آیات فوق فقط بر کسی اطلاق میشود که به‌دین اسلام مشرف گردیده باشد، وگرنه اعمال نیكِ غیر مسلمانان مقبول درگاه خداوند نخواهد گردید [۳۲].

در هرصورت کوشش ریلند براثبات درستی یانادرستی عقاید متجددین وعده‌ای ازمتألهین مسیحی، خود بهترین دلیل است براینکه شایعهٔ «بی‌تفاوتی» مسلمانان درمیان گروهی ازاروپائیان وجود داشته‌است وآنان واقعاً پیامبراسلام‌را نسبت به‌پیروان سایرادیان رؤوف ومهربان میدانستند پس ولتر، آنگاه که به ترویج این فضیلت در اجتماعات مسیحیی زمان خویش همت گماشته بود و آنانرا به‌گرامی داشتن عقاید یکدیگر دعوت مینمود، خود به‌فرمان محمد گوش فرا داده بود و دراینمورد نیز ازاو پیروی میکرد .

***

بهمین‌دلیل، ونیز برای اینکه روز بروز بر نزدیکی پاره‌ای ازافکارش به‌قوانین‌محمدبیشتر آگاه میگردید، دوباره دفاع‌از آئین‌اورابعهده‌گرفت و به‌ستایش ازمریدانش برخاست.این‌آخرین مرحله از حماسهٔ اسلامی اوست. زیرا ولتر، مردیکه مانند همهٔ انسانها،گاهی دستخوش ضعف‌بشری میگردید ولی پیوسته به «برادران» خود نیکی‌میکرد، مردیکه درطول عمردرازش برای برقراری

۳۱ ـ La Religion des Mahométans ، صفحه ۷۰
۳۲ ـ همان کتاب ، صفحات ۷۰ تا ۸۵

«فرمانروائی عقل» و ایجاد حکومتی برپایهٔ «برادری و برابری وعدالت، زوزه کشیده بود»، او، ولتر، بلندگوی «عصر روشنیها»[۳۳]، بزودی خاموش خواهد شد، و آرزوهای دیرین خودرابگور خواهد برد. پس، برپاکردن «شهرهستی‌هستیها[۳۴]،شهریکه همه‌ساکنین‌آن خدای‌واحدی‌راپپرستند و در برابر خواستهٔ او سر تسلیم فرود آرند وهرگز بریکدگر ستم روا مدارنـد»، رؤیائی بیش نبود! همیشه رؤیا شیرین تر از حقیقت است و حقیقت رؤیای خویش را ولتر در آئین محمد یافت. نخست، به سخنان چند تن از دشمنان او گوش فرا دهیم، زیرا بالاخره «باید به‌سوئی گرائید»[۳۵].

«سگی مسیحی» ــ که خود ولتر است ــ چون عقلش ازدرك اسرار دین مسیح قاصر است، از آئین او دست میشوید وبه‌دین فطری میگرود وبرآن میشود که «برادران» خودرا نیز به آن ارشاد نماید. ولی ناگاه «سگی خدانشناس» از میان جمع برمیخیزد و میگوید:

«بدی سراسر زمین را فرا گرفته است، پس خدائی وجود ندارد.»

خوشبختانه مرد خدا شناس تنها نیست: یکی از فرزندان زردشت بیاری او میشتابد و ثابت میکند که چون هرمعلولی را علتی هست، بدی ها و خوبی‌ها نیز باید علتی داشته باشند. بنابراین نه تنها خدا وجود دارد، بلکه این خدا همیشه با رقیبی نیز دست بگریبان است. سخنان پـیرو زردشت دربت پرستی که معبود خودرا درآغوش دارد حسن اثر می‌بخشد واورا به‌پرستیدن بتها تشویق مینماید. زیرا «اگر پرستش دوخدا بلامانع‌باشد، ستایش هزاران خدا نیز اشکالی نخواهد داشت». ولی شرك بت‌پرست یهودیان حاضر در جمع را به‌خشم میآورد و آنانرا به‌دفاع از یهوه که خدای «اختصاصی و خانوادگی» آنان است وادار میکند.

آنگاه نوبت مسلمانی که خاموش نشسته است فرا میرسد. نخست، برای تبرك و تیمن، دهان خودرا میشوید وبعد با صدائی بلند فریاد میدارد:

«هیچ خدائی جز خدای بی همتا نیست! ..... اینست خدای محمد، ولی»
«بیشتر سگان مسیحی جز یاوه دربارهٔ پیـامبر ما چیـزی نگفته‌اند. اگر»
«بزرگترین دانشمندان شما دروغزن باشند، مردم نادان چگونه خواهند»

---

۳۳ ــ صفحه ۵، زیر نویس شماره ۱ را ببینید.

۳۴ ــ ولتر خداوند را «هستی‌هستیها» مینامید. این کلمه تقریباً معادل «علت‌العلل» دراصطلاح متکلمین اسلامی است.

۳۵ ــ «باید بسوئی گرائید» نام یکی از جزوه‌های فلسفی ولتر است ومنظور او از «گرایش به‌سوئی»، انتخاب دینی ازمیان ادیان روی زمین است.

« بـود ؟ ! »

سپس ولتر، آنچه را تاسال ۱۷۷۲ دربارهٔ اسلام نوشته بوسیله نمایندهٔ مسلمان خود باز میگوید :

« دین محمد دینی است معقول و جدّی وپاك و دوستدار بشریت: معقول »
« است، زیرا هرگز به جنون شرك گرفتار نگشت وبرای خـدا همدست و »
« همانند نساخت و اصول خود را برپایـهٔ اسراری متناقض و دور از عقل »
« استوار نکرد؛ جـدی است، زیرا قمار و شراب و وسائل لهو و لعب را »
« حرام دانست و بجای آنها پنج نوبت نماز در روز تعیین نمود ؛ پاك است، »
« زیرا تعداد بی حد و حصر زنانی‌راکه دربسترفرمانروایان آسیا میآرمیدند »
« به‌چهار زن محدودکرد؛ دوستداربشریت‌است، زیرا زکوة وکمك به‌همنوع »
« را ازسفر حج واجب‌تر شمرد. اینها همه نشانه های حقیقت اسلام است . »
« فضیلت تساهل را نیز برآنها بیفزائید ......» [۳۶]

پس از دقت در این خطابه، تنها یك سؤال پیش میآید: آیا «شیخ کبیر قسطنطنیه» واقعاً مسلمان بود؟ ولی نه! زیرا هنوز « ابوالفداء و ابو هریره » اورا آزار میدادند . باوجود این در پاسخی که «خدا شناس» فعلی و «سگ مسیحی» قبلی به مستمعین خود میدهد نیز دقت کنیم :

۱ ــ به خدا نشناس : « شمع را برای روشنائی میافروزند ، پس خورشید نیز »
« برای نور افشانی آفریده شده است . »

۲ ــ به بت پرست : « شما برای ترویج بت‌پرستی کمی دیرتشریف آورده‌اید! »

۳ ــ به پیروزردشت: « شمااهل‌دوئل‌هستید ومن‌آدمی‌صلحجو! اهورامزدایتانرا »
« بگذارید و اهریمنتان را با خود ببرید . »

٤ ــ به یهودیان : « با شما هستم ، آقایان اکوستا و آبرابانل و بنژامن ! »
« بعقیدهٔ من شما از همه دیوانه‌ترید ! »

۵ ــ به مسلمانان: « اما شما، آقـای مسلمان ! خصوصـاً به‌فضیلت بشر دوستی »
« و جوانمردی خود ادامه دهید ! » [۳۷]

و در متنی دیگر چنین میافزاید :

« البته باید اعتراف کرد که محمد تقریباً همهٔ آسیا را از شرك رهائی بخشید »

---

۳۶ ــ کلیات: جلد ۲۸، صفحه ٥٤۷ ــ این آخرین قضاوت ولتر درباره اسلام است .
۳۷ ــ ایضاً، صفحه ٥٤۹

« و آئین خدای یکتا را بر همهٔ کشور ها گسترش داد . وبا قدرتی عجیب »
« علیه بت پرستان قیام نمود ..... بسیار مشکل بودکه دینی چنین ساده و »
« بی پیرایه ومعقول ..... قسمت بزرگی از کرهٔ زمین را مسخر نگرداند. »[۳۸]

پس پیروان محمد میتوانند بآئین ودین خود همچنان پایدار بمانند و «خدا شناس فرنه» از آنان دفاع خواهد کرد. ولی پیرمرد خسته شده است و خود را برای سفر

« .... به سر زمینی کـه »
« مرحوم پدرش ازآنجا بازنگشت »[۳۹]

آماده میسازد . لذا درسال ۱۷۷۶ بیـاد نمایشنامه «فناتیسم» اولین اثر ضـد اسلامیش، آخرین کلمهٔ خود را برزبان میراند :

« من در حق محمد بسیار بد کردم ! »[۴۰]

باز هم دو سال ....ومرگ اورا درکام خواهد کشید .

* * *

۳۸ ــ کلیات: جلد ۱۷، صفحه ۱۰۴
۳۹ ــ قصیده «وداع بازندگی»: کلیات، جلد ۱۰، صفحه ۶۰۲
۴۰ ــ کلیات: جلد اول، صفحه ۸۳

فرجام

« پروردگارا ! من مسیحی نیستم، زیرا میخواهم ترا بهتر دوست داشته باشم !»

ولتر: نامهٔ منظوم به اورانی " Uranie "، بیت ۹۵

ژانسه‌نیستها همه‌چیز را از بشر میگیرند تا هیچ چیز از خدا نکاسته باشند: خداوند آدم را آفرید و حوا را برای او پدید آورد. ولی آدم و حوا از فرمان الهی سر باز زدند و به شجرهٔ ممنوعه دست یازیدند. پس خدا آنانرا در این وادی پرملال رها کرد. آنان نیز به‌زندگی‌اندوهبار خود ادامه دادند و چون گناهکار بودند، خود و فرزندانشان، همگی، به شقاوت ابدی محکوم گردیدند. ولی از آنجا که خداوند بسیار مهربان است، فرزندش، عیسی را به میان ایشان‌فرستاد. او خویشتن را قربانی آدم و آدمیان کرد تا بدینگونه گناهشان را بازخریده‌باشد. ولی آیا همهٔ فرزندان آدم از مزایای این فدیهٔالهی برخوردار گردیدند؟ و آیا همه میتوانند با انجام کارهای نیك و دوری از کارهای ناپسند، رستگار شوند؟ ژانسه‌نیستها میگویند: هرگز ![1] عنایت خداوندی فقط به عده ای خاص تعلق گرفته است، چنانکه بندگان مقرب درگاه او و راندگان پیشگاهش از روز ازل تعیین شده اند. آنانکه برگزیدهٔ او هستند، درهرصورت رستگار خواهند شد، هرچند در تمام عمر جز پیروی از ابلیس کاری نکنند. خداوند سرانجام آنانرا هدایت خواهد کرد. دیگران، بالعکس، به دوزخ محکوم هستند و ایشان را هرگز راه رستگاری نیست، چه بخواهند و چه نخواهند. سعید وشقی در دست قدرت پروردگار بازیچه هستند. آنانرا در آنچه میکنند اختیاری نیست. آنچه هست ازاوست‌که پدید آورندهٔ همه است، جز او چیزی نیست .

ولی چرا این خدای ستمکار چنین میکند ؟ چرا فرزندش‌راقربانی کرد؟ چرا همهٔ‌بندگانش را ازاین قربانی برخوردار ننمود؟ چگونه مانند آدمیان دارای فرزند شده است؟ چگونه درعین

---

۱ ــ البته ژزوئیتها و بیشتر مسیحیان معتقد هستند که همه افراد بشر مشمول عنایت خداوندی گردیده‌اند و میتوانند با انجام اعمال خیر رستگار شوند . ولی ژزوئیت وژانسه نیست دریك مورد متفق‌القولند وآن مسألهٔ گناه فطری است: بشر چون فطرةً گناهکار آفریده شده، بدون شمول عنایت خداوندی یعنی برخورداری از فدیهٔ الهی نمیتواند رستگار شود .

وحدت دارای سه شخصیت متمایز نیزهست.....؟ - جواب این سؤالها آسان است: اینها همه اسرار لایدرك ذات مقدس اوست !؟

پس این خدا مانند مخلوقات خود کینه میورزد، صاحب فرزند میشود ومانند آنان بردیگران ستم روا میدارد .

ولتر از خردسالی با این خدا آشنا شد و از همان خردسالی نیز از او غبار غم بردل گرفت. پدرش ژانسه‌نیست بود، برادر ارشدش نزد ژانسه‌نیستها بزرگ شد و از پیروان سرسخت آنان گردید، تاآنجا که برای تزکیهٔ نفس روزانه چندین ضربه شلاق بخود میزد ! و در تعصب وتقدس انگشت‌نما شد.

ولتر در چنین خانواده‌ای پرورش یافت و مانند برادر خود بسیار متعصب و سخت‌گیر گردید، ولی در جهت مخالف او: از همان روزهای نخست نفرت خود را نسبت‌به ژانسه نیستها ابراز داشت و گفت‌که برسر مزار برادر خواهد خندید.[۲]

«پروردگارا ! ای خدائی که بدرگاهت پناه آورده ام ! ازفراز آسمانها»

« صدائی نالان و صمیمانه را بشنو ! »

« بی دینی من نباید ترا ناپسند افتد . »

« اینان ترا ستمکار میدانند، ولی من در تو خدائی مهربان میجویم. »

« من مسیحی نیستم ، زیرا میخواهم ترا بهتر دوست داشته باشم. »

در دیانت مسیح، به‌ویژه در مذهب ژانسه‌نیستها، سه عامل بزرگ روح ولتر را میآزرد . جنبهٔ بشری خدا، ستمکاری او، و «اسراری متناقض و بیهوده».

چنین است توجیه مبارزات ضد دینی ولتر. کینه‌ای که او از خدای انسان‌نمای مسیحیان آنروز و از پیروان او به دل گرفته بود، نتیجهٔ آموخته‌های دوران کودکیش بود. عکس‌العملش در برابر تعلیمات و تربیت خانوادگی نخست به صورت خوشگذرانی و بی‌بند و باری جلوه‌گرشد. ولی هوش و کنجکاوی فوق‌العاده‌اش او را بزودی از اینراه باز داشت، زیرا اشتغال به مذهب و خدا از احتیاجات روانی او بود. پس، بانوشتن هجونامه‌هائی علیه ژانسه‌نیستها عقده‌های خودرا گشود. اولین نمایشنامه و اولین اثر ادبی‌اش، "Oedipe"، خدای ستمکار ژانسه‌نیستها را به‌انتقاد گرفت و بر بشریت محکوم مرثیه‌سرائی کرد:

« من قاتل و پدرکش و با وجود این بی‌گناه هستم . »

---

۲ ــ کلیات ولتر: جلد ۱۰، صفحه ۲۵۲

«ای خدایان ستمکار! شما خود گناه میکنید،»
«ولی مرا محکوم می‌نمائید!؟»[۳]

اما ولتر باین مرثیه‌سرائی اکتفاء نکرد و برای بازیافتن خدای دانش و خرد خویش به جستجو پرداخت. با پیروان همهٔ ادیان، تا آنجاکه میتوانست، تماس گرفت و از آنان در بارهٔ دینشان پرسش نمود و همه را در پرستش آفریدگار جهان هماهنگ یافت. اختلاف تنها در راهی بود که هر قوم پیموده بود. لذا به تاریخ زندگی انسانها پناه برد و بررسی تاریخ‌ادیان رامخصوصاً وجههٔ همت خود قرار داد. به تاریخ اسلام برخورد. ولی کسانیکه برای نخستین بار او را با آئین محمد آشنا میکردند، خود از طرفداران همان خدای ستمکار بودند. اینان محمد را مردی جاه‌طلب و سودجو و در عین حال سیاستمداری شیاد میدانستند. ولتر به دنبال ایشان‌رفت‌واولین اثر اسلامی خود را در هجو و اهانت بنیانگزار اسلام‌ساخت. باشد که نمونه‌های این محمددرتاریخ مذهبی کشورش باز شناخته شوند.

ولی اسلام او را به‌سوی خود میکشید: راز گسترش آئین محمد در چیست؟ چگونه‌مردی نادان توانسته است نیمی از جهانرا مسخر نماید؟ اصول دین اسلام و آداب و رسوم ملتهای‌مسلمان کدام است؟ آیا مسیحیان در قضاوت خود نسبت به مسلمانان از اغراض شخصی و تعصبات مذهبی دور بوده اند؟ ولتر باهمهٔ این مجهولات روبرو بود. لذا دوباره به‌جستجو پرداخت، ولی این‌بار، به‌گفتهٔ این و آن اعتماد نکرد، بلکه از نیروی عقل و درایت خود کمك گرفت و همهٔ کتابهای اسلامی موجود را با نظر یك مورخ کنجکاو بررسی نمود. حقیقت بر اوآشکار شد: «آخوندهای رذل و جاهل مارا گول زده اند»، دین محمد هرگز نابخردانه نیست و محمد هرگز مصروع و دیوانه نبوده است. بالعکس، «قانونگزاری بزرگ و جهانگشائی توانا بود وبزرگترین ادیان را برای بشر به ارمغان آورد». ولتر به‌دفاع از اوهمت میگماردو به«شیخ کبیرقسطنطنیه» ملقب میگردد!

آنچه در اسلام توجه او را بخود معطوف میدارد، نخست خدای مسلمانان است. ایمان او به خدائی یگانه و پاك از نقیصه‌های بشری به همان اندازه حقیقی بود که نفرت او از خدای انسان‌نما واقعیت داشت. او میان خالق و مخلوق فرق بسیار میگذاشت و آفریدگان را در برابر عظمت آفریدگار «ناچیز» و «نامرئی» میدانست. ما، فرزندان آدم، «حشراتی» بیش نیستیم وهرگز نباید آفریدگار جهان‌را بسان خویش سازیم وبندگی خودرا «تجلیل از او» بدانیم. او بسیار

۳ ــ کلیات ولتر: جلد ۲، صفحه ۱۰۷

برتر از اینست که ما از او تجلیل نمائیم.

جلوهٔ دیگری از آئین مسلمانان که مورد ستایش ولتر قرار میگیرد، سادگی اصول دین‌آنان و عدم اعتقادشان به «اسراری متناقض و بیهوده» است. مسیحیان دین خود را با چنین اسراری در نور دیده بودند و ولتر از ابهام و پیچیدگی تنفر داشت.مسیحیان آن عصر بیشتر مسائل‌مربوط به‌سرنوشت انسانرا لاینحل گذاشته بودند و ولتر در جستجوی پاسخ آنها بود. و این پاسخ را در اسلام یافت.

به همهٔ «این نشانه‌های حقیقت آسانگیری و نوعدوستی مسلمانانرا نیز بیفزائید» ، زیرا پیروان عیسی مسلمانانرا در آتش میسوزاندند و حال آنکه پیروان محمد به‌آنان اجازه میدادندکه « حتی خدای خود را در کوچه و بازار قسطنطنیه بگردانند ». مسیحیان بر همکیشان‌خویش هم نمی‌بخشیدند ، درصورتیکه «جانشین محمد شخصاً اسقف جزائر یونان را انتخاب میکرد و به محل مأموریت میفرستاد .....»

پس، ستایش ولتر از اسلام تنها به علت مبارزه با مسیحیت نبود و او بآنچه میگفت خود اعتقاد کامل داشت. البته میتوان برخی از گفته‌هایش را دور از صدق و صفا دانست، ولی برای پی بردن به حقیقت افکار او باید حالات نادر را استثناء نمود. ولتر هرگاه به چیزی علاقه‌مند میگردید، نه یك بار و دوبار، بلکه دهها بار آنرا باز میگفت، هردفعه با لحنی دیگر. در مورد اسلام‌نیزچنین کرد. مدت بیست‌سال متوالی و در بیش از سی کتاب مختلف پیوسته خدای محمدرا ستود، و فضیلت نوعدوستی و آسانگیری پیروان او و نیز سادگی و بی‌پیرایگی دینش را تبلیغ نمود و با خشمی جنون‌آمیز علیه تثلیث مسیحیت و تعصب پیروان عیسی مبارزه کرد، زیرا اسرار مسیحیت را مباین با موازین عقلی، و بالعکس، اصول دین اسلام را جوابگوی غریزهٔ خداشناسی انسانها میدانست. در این ماجرا، مشاجرات قلمی و تبلیغات ضد مسیحی ولتر بجای خود، بازهم چیزی میماند که نمیتوان آنرا تدبیر جنگی محض پنداشت .

وانگهی در سرگذشت ولتر و تاریخچهٔ افکار اسلامیش دقایقی وجود دارد که ماهیت‌عقاید او را بهتر آشکار میسازد. از این قبیل است گفتگوهای دوستانهٔ او با نزدیکان و خویشانش ونیز نامه‌هائیکه به آنان مینوشت. زیرا در این موارد دیگر مسألهٔ تبلیغ و مبارزه درمیان نبود: برحسب موقعیتی خاص بحثی پیش می‌آمد و ولتر نظر واقعی خود را اظهار میداشت . مثلا، بجز نوعی وسواس درباز گفتن حقیقت و اعتراف بر اشتباه گذشته، کدام انگیزهٔ دیگری میتوانست او را برآن دارد که در نامه‌ای خصوصی به دختر خواهرش بنویسد: «من درحق محمد کمی‌بد کردم.»؟

و یا در جائی دیگر به مردی که اصولا چندان به خدا و خدا پرستی نمی‌اندیشید بگوید: «دراین محمد چیزی وجود دارد که احترام همه را برمیانگیزد» ؟ و یا در سالهای آخر زندگی، ضمن بیان گذشتهٔ خود که‌باید پس از مرگش، آنگاه که نه‌ولتری مانده و نه دشمنان ولتر، منتشر شود ، به‌یاد اولین اثر ضد اسلامیش بگوید: «من در حق محمد بسیار بد کردم» ؟

بنا براین در تاریخ افکار و آثار ولتر محمد و پیروانش پایگاهی بلند احراز کرده اند ، زیرا اشتغال فکری او نسبت به اسلام نتیجهٔ هوسی زودگذر و یا فقط از روی کنجکاوی نبود : یك برخورد اولیه و سوء تفاهم، سپس جستجوهای پیوسته برای کشف حقیقت، و سر انجام‌تجدید نظر کلی در داوریهای گذشته، این است تاریخچه افکار اسلامی ولتر .

ولی اصالت این افکار درچه بود ؟ از چهار فیلسوف‌بزرگ قرن هجده‌ولتر تنها نویسنده‌ای است که قدرت ابداع و ابتکارش کم‌است. درعوض قدرت‌بیان‌وتفهیمش بمراتب بیشترازنویسندگان دیگر این قرن است. روسو احساساتی وخجول و گوشه‌نشین بود،دیدرو برای جستجودرزمینه‌های علمی و فلسفی بیشتر آمادگی داشت تا برای بحث در بارهٔ مسائل تاریخی و مذهبی، منتسکیوفرضیه ساز و محافظه‌کار بود. تنها نویسنده‌ایکه با بیانی روان و صریح و هزل‌آمیز و مردم پسند، درتمام طول «عصر روشنیها» خوانندگانش را سرگرم کرد، ولتر بود. باین نبوغ‌و قریحه‌باید شم‌تاریخی اورانیز افزود. ولتر، اگر در هیچ زمینه‌ای از انواع ادبی قرن خود ابتکار نداشت، اقلا درزمینهٔ تاریخ و تحقیقات تاریخی، دوقرن تمام از معاصرانش پیش‌بود. اوبرای اولین‌بار درفرانسه روش علمی‌کاوشهای تاریخی‌را پیشنهادنمود وخود، درقرن «لوئی‌چهاردهم»،«زندگی‌شارل‌دوازدهم»، «رساله ای دربارهٔ آداب و رسوم ملتها»، نمونه‌های بارزی از آنرا ارائه داد. پس اگر بخواهیم افکار و آثار ولتر را ارزیابی کنیم، باید نبوغ او را دارای دو امتیاز بزرگ بدانیم: یکی‌قدرت سخنوری و دیگری ابتکار در حل مشکلات تاریخی.

مسلمانان از این نبوغ و از جلوه‌های دوگانه آن به حد کمال بهره‌مند گردیدند. هیچکدام از مستشرقین و دانشمندانیکه قبل از ولتربه تبرئه‌ی دین اسلام برخاستند، نه‌ریلند، نه بولن‌ویلی‌یه، ونه پستل و نه دیگران، باندازهٔ او درکار خود توفیق نیافتند. آثار اینان کـه فقط جنبهٔ علمی و تحقیقی داشت، خوانندگان فراوانی نمی‌یافت، وحال آنکه ولتر، هرچند در کتابهای مختلف که هرکدام دارای چاپهای متعددی نیز بود، همیشه یك مطلب راباز گو میکرد، باوجوداین روزبروز بر شمارهٔ خوانندگانش افزوده میشد، زیرا هربار نظر نوینی در بارهٔ مطالب پیشین اظهارمیداشت و حاصل آخرین تحقیقات تاریخی خود را نیز برآن میافزود.این گفته‌هـای مکرر در مـردم

آنروزگار اثر بخشید، و حتی بزرگترین نویسندگان قرن هجده را به خود متوجه نمود.

اولین حمله‌های ولتر علیه محمد و پیروانش، دیدرو و یارانش را برآن داشت که آنان‌نیز محمدی در قالب «فناتیسم» بسازند. پس بسال ۱۷۵۱، در مقالهٔ «القرآن» دائرةالمعارف خود، پیامبر اسلام را دیوانه و دشمن بشریت و کتابش را مجموعه‌ای از داستانهای کودکانه خواندند[٤].

ولی مدافعات بعدی و پیوسته ولتر موجب شد که طرفداران مکتب ماتریالیسم دولباك‌نیز حق مسلمانانرا بازشناسند و آنانرا از دروغهائیکه خود بر آنان بسته بودند منزه گردانند. پس‌بسال ۱۷٦٥، درمقالهٔ «محمدیسم» (اسلام)، ودرهمان‌دائرةالمعارف، بااستناد برنوشته‌های «آقای‌ولتر، فیلسوف و مورخ قرن»، محمد دیگری ساختند که با محمد «القرآن»، در سال ۱۷۵۱، اختلاف بسیار داشت[٥].

تحسین و تمجید ولتر از اسلام، هرچند دیررس بود، الهام‌بخش ساواری " Savary " گردید و او را برانگیخت که قرآن، کتاب آسمانی مسلمانانرا، بسال ۱۷۸۳، پنج‌سال پس ازمرگ «خدا شناس فرنه» دوباره ترجمه کند و در اختیار خوانندگان آثار او قرار دهد و به پیروی از استاد دیرین، اسلام را «دینی فطری» و «مبنی بر اصول عقلی» بنامد و در ستایش مسلمانان داد سخن بدهد[٦].

دراثر اصرار و حقیقت‌گوئی ولتر شکافی که قرنها مسیحیان را از مسلمانان جدا میکرد، پر شد؛ محمد (ص) از «صرع» و امراض دیگری که راویان متعصب و مغرض مسیحی باو نسبت داده بودند، شفا یافت؛ و دینش از شمار ادیانی که آنها را ساختهٔ وسوسه‌های شیطانی میدانستند، بیرون رفت.

ولتر افسانه‌های ضد اسلامی مسیحیان را به خاك سپرد.

* * *

٤ ــ بەمقالهٔ " Alcoran " ، در " Dictionnaire Encyclopédique " رجوع شود.
٥ ــ به مقالهٔ " Mahométisme " در دائرةالمعارف نامبرده رجوع شود.
٦ ــ این ترجمه، زیبا ولی دارای امانتی نسبی است، زیرا ستایندهٔ اسلام بر مترجم قرآن پیروز میشود.

فهرستها

کتابنامه

۱- فهرست کتابهای فرانسه

الف : کلیات ولتر

Oeuvres complètes de Voltaire: *édition Lequien, Paris,* 1820 - 1825 ; 70 *vol.* + 2 *vol. table.*

Oeuvres complètes de Voltaire: *nouvelle édition, P. P. Louis Moland, Paris,* 1877-1885; 50 *vol.* + 2 *vol. table.*

ب : کتابهای تحقیقی و انتقادی دربارهٔ آثار ولتر

Candide ou l'Optimisme: *éd. critique, avec une introduction et un commentaire, par André Morize, Paris,* 1929.

Candide ou l'Optimisme: *éd. critique, par R. Pomeau, Paris,* 1959.

Correspondence (Voltaire's): *par Th. Besterman, Institut et Musée Voltaire, Les Délices,* 1953 - 1959; 51 *vol.* (*années*: 1704 - 1763).

Dictionnaire philosophique: *avec une introduction, variantes et notes, par Julien Benda, texte établi par Raymond Naves, paris,* 1936. 2 *vol.*

Henriade (La) de Mr. de Voltaire: *Londres,* 1728.

Ingénu (L'): *éd. critique avec commentaires, par W. R. Jones, Paris* 1936

Lettres philosophiques (Les): *éd. critique, avec une introduction et un commentaire, par G. Lanson, Paris* 1909 ; 2 *t. en* 1 *vol.*

Loi naturelle (La.): *édition critique par F. J. Crowley, University of California Press,* 1938.

Mahomet ou le Fanatisme: *avec un commentaire historique et critique, par Jean Humbert, Paris*, 1825.

Mahomet ou le Fanatisme: *tragédie par Mr. de Voltaire, Bruxelles,* 1742

Micromégas: *éd. critique, par Ira. O. Wade, Princeton University Press,* 1950.

Nouveau plan d'une histoire de l'esprit humain : *dans " Mercure de France " , avril. juin,* 1745.

Notebooks (Voltaire's): *par Th. Besterman, Institut et Musée Voltaire, Les Délices, Genève,* 1952

Sémiramis: *éd. critique par Jean - Jacques Olivier, Genève et Lille,* 1946

Siècle de Louis XIV (Le.): *avec une introduction et des notes, par E. Bourgeois, paris, s. d.*

Taureau blanc (Le.): *éd. critique par R. Pomeau,* 1956.

Temple du goût (Le.): *éd. critique par E. Carcassonne, Paris,* 1938.

Zadig ou la Destinée: *éd. critique avec une introduction et un commentaire, par Georges Ascoli. Paris*, 1929; 2 *vol.*

Zadig ou la Destinée: *avec une introduction et des notes, par V. L. Saulnier, Genève,* 1956.

Zaïre: *sous la direction de Mr. Fontaine, Paris* 1889.

Zaïre: *éd. Julien Guntzberger, Paris,* 1935.

ج : کتابهای گوناگون : ادبی، مذهبی، تاریخی

« حرف **A** »

ALAIN: *Propos sur la religion, Paris, PUF.*, 1951.

ANDRAE (Tor): *Mahomet, sa vie et sa doctrine, trad. d'allemand par Jean Gaudefroy - Demombynes, Paris,* 1945.

— *Les Origines de l'Islam, et le Christianisme, trad. par J. Roche, Paris,* 1955.

Anonyme: *Critique de l'Histoire universelle de Mr. de Voltaire au sujet de mahométisme, s. l. n. d.* (1755).

Anonyme: *L'Ombre de Voltaire au Curé de Saint - Sulpice, en manuscrit. Bibl. hist. Ville de Paris.*

ATKINSON (G.): *Les Nouveaux horizons de la Renaissance française, Paris,* 1935.

AUNILLION (P. C. F.): *Lettre écrite à Mr. le comte de... sur la tragédie de Mahomet, dans " Les Amusements du coeur et de l'esprit " , T. XIV, Paris,* 1742.

« حرف **B** »

BASTIDE (R.): *Les problèmes de la vie mystique, Paris,* 1948.

BAYLE (Pierre): *Dictionnaire historique et critique, Rotterdam,* 1715; 2 *vol.*

BENGESCO (Georges): *Voltaire, bibliographie de ses oeuvres, Paris ,* 1882 - 1890.

BERNARD: *Histoire des cérémonies et coutumes religieuses de tous les peuples du monde, Amsterdam,* 1739.

BERNIER (François): *Voyages de François Bernier... contenant la description des Etats du Grand Mogol, de l'Hindoustan, du royaume de Kachemir, etc. Amsterdam,* 1699 ; 2 *vol.*

BLACHERE (Régis): *Le problème de Mahomet, essai de biographie critique du fondateur de l'Islam, Paris,* 1952.

— *Le Coran, trad. de l'arabe, par..., Paris,* 1957.

BONDOIS (M.P.): *Le Procureur Général Joly de Fleury et le Mahomet de Voltaire, dans " Revue d'histoire littéraire " , T. XXXVI, PP.* 246 - 259; 1921.

BONHOMME (Le P.): *L'Anti - Uranie, ou le déisme comparé au christianisme, épîtres à Mr. de Voltaire, Avignon,* 1763.

BONTOUX (G.): *Louis Veuillot et les mauvais maîtres des XVI e, XVII e, XVIII e siècles, Luther, Calvin, Rabelais, Molière, Voltaire, Rousseau, les Encyclopédistes, Paris,* 1919.

BOSSUET (J. B.): *Discours sur l'histoire universelle, avec une préface et des notes par P. Jacquinet, Paris,* 1921.

BOULAINVILLIERS (H. de.): *La Vie de Mahomet, Amsterdam,* 1731

— *Doutes sur la religion, Londres,* 1767.

— *Histoire de l'ancien gouvernement de France Amster - dam,* 1727.

BRUNETIERE (Ferdinand): *Voltaire, Paris,* 1904.

BUFFIER (Le. P.): *Pratique de la mémoire artificielle à l'usage des pensionnaires du Collège Louis - le - Grand, Paris,* 1706.

— *Géographie universelle, Paris,* 1715.

— *Nouveaux éléments d'histoire et de géographie è l'usage des pensionnaires du Collège Louis - le - Grand , Paris,* 1731.

« حرف **C** »

CAHAGNE (Abbé): *Lettre d'un comédien de Lille sur la tragédie de Mahomet, Paris,* 1742.

— *Le sentiment d'un spectateur sur la tragédie de Mahomet, Paris* 1742.

CANTEMIR (D.): *Histoire de l'Empire Ottoman, Paris,* 1743.

CHARDIN: *Journal du voyage du chevalier Chardin en Perse et aux Indes orientales, Londres,* 1686.

CHARRON (Pierre): *Les Trois Vérités, Bourdeaux*, 1595.

CLAUDEL (P.): *Paul Claudel interroge l'Apocalypse, Paris*, 1952.

COQUEREL (Athanase): *Jean Calas et sa famille*, 1858.

CRAMPON et AUZET: *Les Saints Evangiles, Paris, Genève, Rome*, 1922.

« حرف D »

DAOUST (J.): *Voltaire et la religion, dans " Mélanges de science religieuse " , Lille, Nov.* 1951; *PP.* 249-280.

DEMOGEOT (J.): *Histoire de la littérature française depuis ses origines Jusqu' à nos jours, 2e édition, Paris*, 1885.

DERMENGHEN (Emile): *Paris* 1855. *Mahomet, Paris*, 1956.

DESNOIRESTERRES (G.): *Voltaire et la société française au XVIII e siècle, Paris*, 1864 - 1876 ; 8 *vol.*

DIDEROT (Denis): *Pensées philosophiques, éd. critique avec introduction, notes et bibliographie, par R. Niklaus, Genève* 1950.

— *Les articles touchant Mahomet et l'Islam, dans " Dictionnaire Encyclopédique "* .

— *Supplément au voyage de Bougainville, éd. Dieckmann, Genève*, 1955.

DUFRENOY (Marie - Louise): *L'Orient romanesque en France* (1704-1789), *Montréal*, 1947 ; 2 *vol.*

DUMEZIL (Georges): *Naissance d'Archanges, T. III, essai sur la formation de la théologie zoroastrienne, Paris*, 1945.

DURYER: *L'Alcoran de Mahomet, translaté d'arabe en français, Paris*, 1643.

« حرف F »

FABRE (Jean): *Stanislas - Auguste Poniatowski et l'Europe des lumi - ères, Strasbourg*, 1952.

FAGUET (Emile): *Dix - huitième siècle, études littéraires, Paris*, 1892.

— *La politique comparée de Montesquieu, de Rousseau et de Voltaire, Paris*, 1902.

« حرف G »

GAGNIER (Jean): *La Vie de Mahomet, Amsterdam*, 1732.

GARDET (L.): *Introduction à la théologie musulmane, Paris*, 1948.

GAUDEFROY - DEMOMBYNES (M.): *Mahomet, Paris*, 1939.

GLASENAPP (H.): *Les cinq grandes religions du monde, trad. par Pierre Jundt, Paris*, 1945.

GOLDZIHER (I.): *Le Dogme et la loi de l'Islam, trad. par A. Arin, Paris*, 1920.

GORCE (Maxime): *Histoire des religions, sous la direction de ... et de R. Mortier, Paris*, 1944 - 1951.

GRAFIGNY (Mme de): *Vie privée de Voltaire et madame du Châtelet, ou six mois de séjour à Cirey, Paris*, 1820.

GRIMM et DIDEROT: *Correspondance littéraire, philosophique et critique* (1753 - 1769), *Paris*, 1815; 6 *vol.*

GROTIUS ou GROOT (H. de): *La Vérité de la religion chrétienne, Paris*, 1754; 2 *vol.*

« حرف H »

HAMIDULLAH (Mohammad): *Mahomet, sa vie et son oeuvre*, 2 *vol, Paris*, 1959.

— *Le Coran, traduction intégrale et notes de M. Hamidullah, avec la collaboration de M. Léturmy, préface de Louis Massignon, Paris,* 1959.

HARLEZ (M. C. de): *Des origines du Zoroastrisme, Paris,* 1879.

HAZARD (Paul): *La Crise de la conscience européenne* (1680 - 1715), *Paris,* 1934 ; 3 *vol.*

— *La pensée européenne au XVIII e siècle, Paris,* 1946 ; 3 *vol.*

HERBELOT (d'): *La Bibliothèque Orientale, Paris,* 1697.

HERTRICH (Ch.): *Le Génie mystique de Mahomet, Paris,* 1943.

HOLBACH (Baron d'): *Le christianisme dévoilé ou Examen des principes et des effets de la religion chrétienne, par feu M. Boulanger, Londres,* 1756, (1766).

— *Le Système de la nature, ou des loix du monde physique et du monde moral, par M. Mirabaud, Londres,* 1771 ; 2 *vol.*

« حرف L »

LAMMENS (Henri): *Mahomet fut - it sincère ? dans " Revue des recherches de science religieuse " , nov . et déc.* 1911, *PP.* 25 - 53 *et* 140 - 160.

LANSON (Gustave): *Histoire de la littérature française, Paris,* 1931.

— *Voltaire, Paris,* 1922.

LARCHER (Pierre Henri): *Réponse à la Défense de mon oncle, précédée de la Relation de la mort de l'abbé Bazin et suivie de l'Apologie de Socrate traduite du grec de Xénophon, Amsterdam,* 1767.

— *Supplément à la Philosophie de l'histoire du feu M. l'abbé Bazin, nécessaire à ceux qui veulent lire cet*

ouvrage avec fruit, nouv. édition, Amsterdam, 1769.

LARROUMET (G.): *Le vrai Mahomet, dans " Revue des cours et conférences "*, 1900, *t.* 11, *PP.* 600 - 610.

— *Zaïre, ibid., PP.* 260 - 269.

LOCKE (John): *Le Christianisme raisonnable, Amsterdam,* 1715; 2 vol.

LODS (A.): *Israël, des origines au milieu du XVIII e siècle, Paris,*1949.

« حرف **M** »

MAISTRE (J. de): *Soirées de Saint - Pétersbourg,* 4e. *Soirée, Paris,*1862.

MARTINO (Pierre): *L'Orient dans la littérature française, au XVII e, et au XVIII e siècles, Paris,* 1906.

MASSE (Henri): *L'Islam. Paris,* 1930.

MASSIGNON (Louis): *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane, Paris,* 1954.

— *Interprétation de la civilisation arabe dans la culture française, Paris,* 1947.

— *Mystique et continence en Islam, Paris,* 1952.

MASSON (D.): *Le Coran et la révélation judéo-chrétienne, Paris,* 1958; 2 *vol.*

MASSON (P. M.): *La religion de Jean - Jacques Rousseau, Paris,* 1916; 3 *vol.*

MICHAUT (G.): *La comtesse de Bonneval, lettres du XVIII e siècle, Paris,* 1903.

MONTESQIEU (Ch. baron de): *Lettres Persanes, éd. E. Carcassonne, Paris,* 1929; 2 *vol.*

— *De l'esprit des lois, éd. J. B. de La Gressaye, Paris,* 1950.

MONTET (Edouard): *Mahomet, le Coran, traduction nouvelle et intégrale Paris,* 1954.

MORNET (Daniel): *Les Origines intellectuelles de la Révolution française* (1715 - 1787), *Paris,* 1934.

— *La pensée française au XVIII e siècle, Paris,* 1951.

— *Histoire de la pensée française, Paris,* 1924.

— *Diderot, l'homme et l'oeuvre, Paris,* 1941.

— *Rousseau, l'homme et l'oeuvre, Paris,* 1950.

« حرف N »

NAVES (Raymond): *Le goût de Voltaire, Paris,* 1938.

— *Voltaire, l'homme et l'oeuvre, Paris,* 1942.

« حرف P »

PEREY (L.) et MAUGRAS (G.): *La Vie intime de Voltaire aux Délices et à Ferney* (1754 - 1778), *d'après des lettres et des documents inédits, Paris,* 1885.

PINARD de La BOULLAYE (Le P.): *L'étude comparée des religions, essai critique, Paris,* 1922 - 1925 ; 2 *vol.*

PINTARD (René): *Le libertinage érudit dans la première moitié du XVII e siècle, Paris* 1943; 2 *vol.*

POMEAU (René): *La religion de Voltaire, Paris,* 1956.

— *Voltaire par lui-même, Paris,* 1955.

PRIDEAUX (H.): *La Vie de l'imposteur Mahomet, Paris,* 1699.

« حرف R »

RELAND (Adrian): *La religion des Mahométans, exposée par leurs propres docteurs, La Haye,* 1721.

ROBERT (Léon): *Voltaire et l'intolérance religieuse, Lausanne,* 1904.

ROCHEMONTEIX (Le P.): *Un collège de jésuites au XVII e et au XVIII e siècles, Le Mans,* 1889 ; 4 *vol.*

ROUSSEAUX (André): *Le monde classique,* 3 *e série, Paris,* 1951.

ROUSSEAUX (Jean - Jacques): *Lettres à Mr. D'Alembert sur les spectacles, éd. critique par M. Fuchs, Genève,* 1948.

— *La Profession de foi du Vicaire Savoyard, éd. Critique, Par M. Raymond. Genève,* 1948.

ROUSSET (P.): *Histoire des Croisades, Paris,* 1957.

RYCAUT (P.): *L'Etat présent de l'Empire Ottoman, trad. Par. Briot, Paris,* 1670.

« حرف **S** »

SAUVAGET (J.): *Introduction à l'histoire de l'Orient musulman, Paris,* 1943.

SAVARY (Claude): *Le Coran, Paris,* 1783; 2 *vol.*

SIMON (Renée): *Henri de Boulainvilliers, Paris,* 1939.

— *Voltaire et Boulainvilliers, dans " XVIII e siècle ", No.* 11, *PP.* 103 - 134 ; 1951.

SOURDEL (D.): *L'Islam, Paris,* 1956.

STAEL (M me de): *De l'Allemagne, Paris,* 1850.

STEWART (Nancy): *La vie et l'oeuvre d'Henri de Bornier, Paris,* 1935, (*ch.* 7, *Le Mahomet de Bornier, PP.* 159 - 184).

« حرف **T** »

TAVERNIER (J. B.): *Les six voyages de... en Turquie, en Perse et aux Indes, Paris,* 1676 - 1679.

TOURNEFORT: *Relation d'un voyage du Levant, Paris,* 1717.

« حرف V »

VIGNY (A. de): *Le Journal d'un poète, Paris,* 1948.

VILLARET (Claude): *Lettre à Mr. de Voltaire sur sa tragédie de Mahomet, Paris,* 1742.

« حرف W »

WAGNIERE et LONGCHAMP: *Mémoires sur Voltaire et sur ses ouvrages, Paris,* 1826 ; 2 *vol.*

د : دائرة المعـارف ها

Encyclopédie de l'Islam, *Publiée avec le concours des principaux orientalistes, Paris,* 1913 - 1934.

Dictionnaire de la Bible. *Publié par E. Vigouroux, avec le concours d'un grand nonbre de collaborateurs, Paris,* 1926 - 1928.

* . *

۲- کتابهای انگلیسی

ALI (Ameer): *The Spirit of Islam, London,* 1935.

ALI (Mohammad): *The Religion of Islam, Lahore,* 1936.

ARCHER (J. C.): *The Mystical elements in Mohammed, New Haven,* 1924.

BOWEN (H.) and GIBB (H.): *Islamic society in the* 18 *th. century, London,* 1950.

BRUMFITT (J. H.): *Voltaire historian, Oxford University Press,* 1958.

HAVENS (G. R.) and TORREY (N. L.): *Voltaire's books, a selected list, dans " Modern philology ", t. XXXVII, PP.* 1 - 22 ; 1929.

— *The Private library of Voltaire at Leningrad, dans " P. M. L. A. ", t. XLIII, PP.* 990 - 1009 ; 1928 .

LOUNSBURG (Th. R.): *Shakespeare and Voltaire, London,* 1902.

ROUILLARD (C. D.): *The Turk in french history, Paris,* 1941.

RYCAUT (P.): *The present state of the Ottoman Empire, containing the maxims of Turkish Politic, the most material points of the Mahometan Religion, their sects and heresies, their convents and religious votaries, their military discipline, with an exact computation of their forces, both by land and sea, illustrated with diverse pieces of sculpture representing the variety of habits among the Turks, by Paul Rycaut, London,* 1668.

SALE (George): *The Koran of Mohammed, London,* 1734.

WADE (I. O.): *The clandestine organization and diffusion of the philosophic ideas in France between* 1715 *and* 1750 , *Princeton University Press*, 1938.

— *Voltaire and madame du Chatelet,* an essay on the *intellectual activity at Cirey, Princeton University Press*, 1941.

— *Studies on Voltaire, with some unpublished papers of Madame du Chatelet, Princeton University Press*, 1947.

* . *

۳- فهرست کتابهای عربی

(تفسیرهائیکه برای ترجمه آیات قرآن از آنها استفـاده شده است)

البحرینی التکلانی: البرهان فی‌تفسیرالقرآن، تهران، ۱۳۷۵ ؛ ٤ جلد + یك جلد مقدمه .

البیضاوی: انوارالتنزیل و اسرارالتأویل فی تفسیرالقرآن، قاهره ۱۳۳۵ هجری قمری.

المغربی : تفسیرالقرآن، قاهره، ۱۹۵۳ ؛ ۱۰ جلد

رازی: (شیخ‌ابوالفتوح) : تفسیر قرآن، تصحیح آقای مهدی‌الهی قمشه‌ای، استاد دانشگاه تهران، فروردین ۱۳۳۰ ؛ ۱۰ جلد (این دوره تفسیر به‌زبان فارسی است) .

قمی (علی‌بن ابراهیم) : تفسیر القرآن، قاهره، ۱۳۱۳ هجری قمری

نهاوندی (شیخ محمد) : نفحات الرحمن فی تفسیرالقرآن و تبیین الفرقان، تهران، ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۰ ؛ ٤ جلد .

٤ - فهرست کتابهای فارسی

بهروز (ذ.) : ایران‌کوده، شماره ۱۵، تقویم وتاریخ درایران، «زردشت وزمان او»: از صفحه ۱۱٤ تا صفحه ۱۳۹ ، تهران ۱۳۳۱

پالمر (رابرت روزولت) : تاریخ جهان نو ، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد اول ، «جنگهای مذهبی» : ازصفحه ۱۲۱ تا صفحه ۱۷۷ ؛ تهران ، ۱۳٤۰ .

پور داود (ابراهیم) : ادبیات مزدیسنا، یشتها، جلداول، تفسیر وتألیف پور داود، فروردین ۱۳۰۷

ترابی (دکتر علی اکبر) : تاریخ ادیان، تهران، ۱۳٤۱

حکمت (علی اصغر) : تاریخ ادیان، از انتشارات دانشگاه شیراز، بخش اول، ۱۳۳۹ ؛ بخش دوم، ۱۳٤۰ .

— سرزمین هند، از انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ .

حکیم مدرس (آقا علی) : بدایع الحکم ، ۱۳۱٤ هجری قمری .

فیاض (دکتر علی اکبر) : تاریخ اسلام، مشهد، ۱۳۳۹ .

معین (دکتر محمد) : مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶ .

ملا صدرا شیرازی : المشاعر ، تصحیح و تعلیق و مقدمه از آقای سید جلال‌الدین آشتیانی، مشهد. ۱۳٤۲ .

* * *

فهرست نامهای ویژه *

---

* چون ملفوظ لاتین اسامی خاص درمتن‌کتاب ونیز درکتابنامه قید گردیده‌است، از تکرار آن در فهرست نامها خودداری شد.

« حرف د »

« حرف ر »

« حرف ز »

« حرف ژ »

« حرف س »

« حرف ش »

« حرف ع »

« حرف ف »

« حرف ك »

« حرف گ »

« حرف ل »

« حرف م »

« حرف ن »

« حرف و »

« حرف ه »

فهرست نامهای آثار ولتر*

---

* این فهرست فقط مربوط به‌آن‌دسته از تألیفات ولتر است‌که برای نگارش این کتاب از آنها اتخاذ سند شده است. عنوان فرانسه این‌تألیفات نیز درمتن کتاب یا در زیرنویسها آمده است .

* • *

فهرست مطالب

پیشگفتار :

بخش اول

ولتر و تاریخ اسلام

(۱۷۰۵ — ۱۷۴۲)

فصل سوم : پیروان ادیان بزرگ در دادگاه ولتری

بخش سوم

ولتر مدافع دین مُحمد و مخالف دین عیسی

(۱۷۷۸ — ۱۷۶۳)

فصل اول : « ولتر شیخ کبیر قسطنطنیه »

فصل دوم : « مدینهٔ فاضلهٔ ولتر »

فهرستها

۸۰ ریال